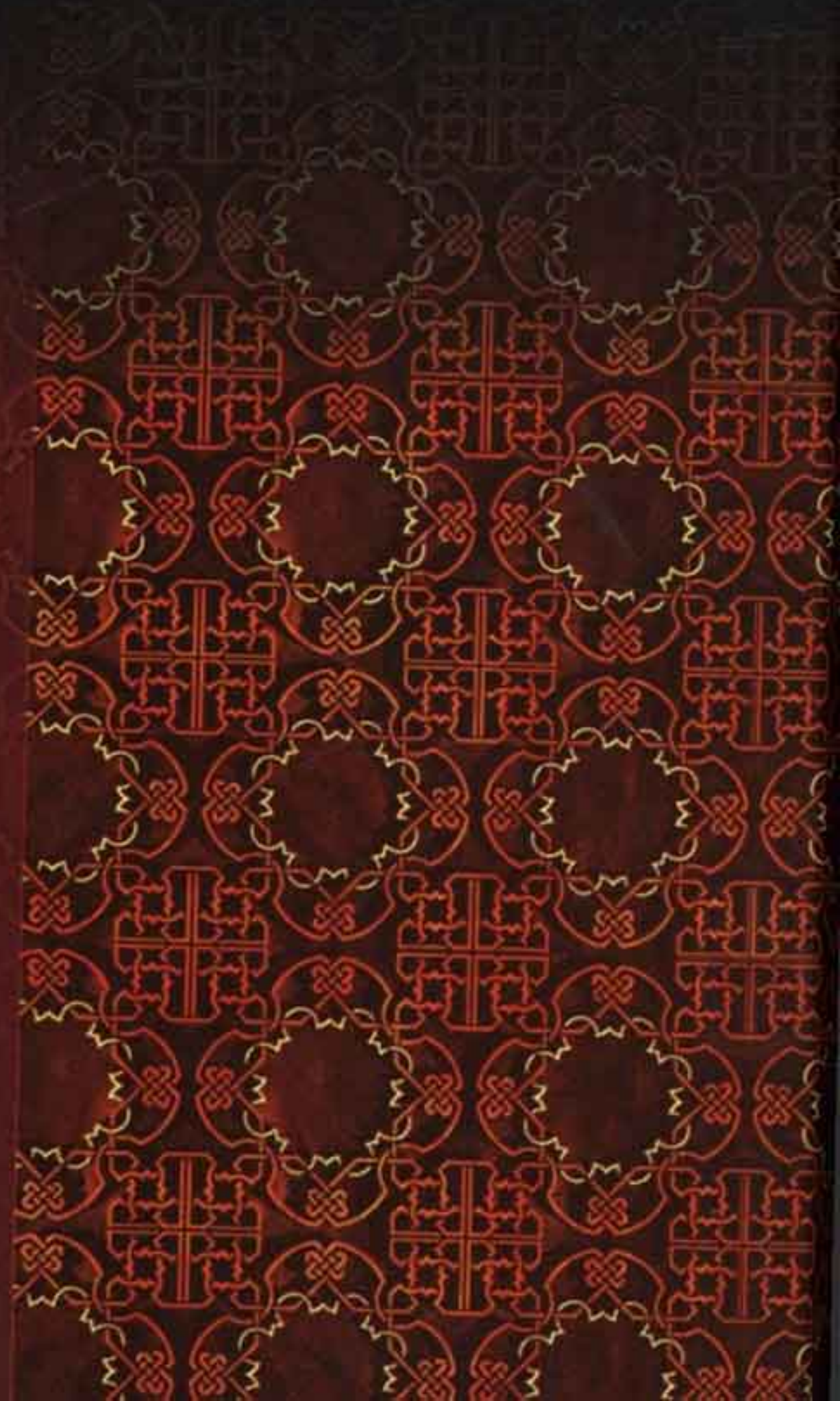




راز عیادت

دکتر نادر فضلی



لازم غنیمت

- دکتر نادر فضلی

فضلی، نادر، ۱۳۳۲ -

راز غیبت، مؤلف: نادر فضلی. تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر.

۱۳۸۴

ISBN 964 - 7965 - 39 - 7

۲۹۶ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات قبیا.

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. امتحان الهی، جنبه‌های قرآنی. ۲. محمد بن حسن علیه السلام، امام دوازدهم،

۲۵۵ ق. غیبت. ۲. مهدویت، انتظار. الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵۹

BP ۱۰۴ / الف

۲۲۸۶۲ - ۸۲ م

کتابخانه ملی ایران



شابک ۷-۳۹-۷۹۶۵-۹۶۴ ISBN 964 - 7965 - 39 - 7

راز غیبت

مؤلف: دکتر نادر فضلی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه‌آرایی: شبیر

طراح و ناظر چاپ: محمد گوگانی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: زنبق

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

مراکز پخش تهران: نشر منیر، تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۳۶ * نشر آفاق، تلفن: ۲۸۴۷۰۳۵

نشر نیک‌معارف، تلفن: ۶۹۵۰۰۱۰ * نشر رایحه، تلفن: ۸۹۷۶۱۹۸

۲۵۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۹ اشاره
۱- سنّت خلقت	
۱۱ آفرینش هدفمند است
۱۵ هدف از خلقت چیست؟
۱۸ ابتلا و امتحان، سنّت خلقت است
۱۹ نیکوترین عمل کدام است؟
۲۲ وانهادن کافران، تیره‌بختی آنان است
۲۴ انواع ابتلائات
۲- آغاز آزمون	
۳۵ نخستین آزمایش
۳۹ نافرمانی شیطان
۴۳ هشدار عبرت‌انگیز
۴۶ شکست شیطان
۴۸ آزمایش آدم <small>علیه السلام</small>
۵۱

۵۴	هابیل و قابیل
۵۹	۳- آزمایش اقوام پیشین
۶۳	طوفان نوح <small>علیه السلام</small>
۶۶	قوم قدرتمند
۷۰	شتر شگفت‌انگیز
۷۳	قوم پلید
۷۵	خائنان کم‌فروش
۷۸	فرعونیان فرومایه
۸۴	قارون تیره‌بخت
۸۸	قوم توبه‌کار
۹۱	جادوگران سعادت‌مند
۹۵	۴- امتحان‌های بنی اسرائیل
۹۹	فتنه‌ی فرعون
۱۰۱	فرجام فرخنده
۱۰۳	درخواست کودکانه
۱۰۴	گوساله‌ی زرین
۱۰۵	کشتار در تاریکی
۱۰۶	درخواست دیدن خدا
۱۰۸	در آمرزش
۱۰۹	شنبه و شکار
۱۱۰	نوشیدن آب
۱۱۱	کشتن پیامبران
۱۱۳	پسران خدا
۱۱۴	پیمان‌شکنی

۱۲۱	۵- ایمان و ابتلا
۱۲۵	دین حنیف
۱۲۶	انسان ناتوان
۱۲۹	انسان و نسیان
۱۳۳	ابتلا و امتحان لطف خداست بر مؤمنان
۱۳۵	ابتلای مؤمنان
۱۳۷	آزمون دشوار مؤمنان
۱۳۹	علت ابتلای مؤمن
۱۴۰	بلا، عامل بیداری
۱۴۴	آزمایش مردم به وسیله‌ی کعبه
۱۵۱	۶- ابتلای پیامبران
۱۵۵	خشوع پیامبران
۱۵۸	آزمایش مردم با خشوع پیامبران
۱۶۳	خاتم پیامبران
۱۶۳	آیت فروتنی
۱۶۴	نیازمندان
۱۶۵	پیامبر بوریاباف
۱۶۶	فقیر آزاده
۱۶۷	حضرت نوح <small>علیه السلام</small>
۱۶۹	حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۷۲	یعقوب و یوسف <small>علیهما السلام</small>
۱۷۶	علت ابتلای پیامبران و امامان
۱۸۷	۷- ابتلای امت اسلام
۱۹۱	آزمون مسلمانان
۱۹۳	تیره‌بختان تاریخ

۸ * راز غیبت

۱۹۸	پیمان شکنی امت اسلام
۲۰۳	در آمرزش امت اسلام
۲۰۵	آزمون ولایت
۲۱۰	ماجرای شگفت‌انگیز
۲۱۵	آزمون مودت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>

۸- محنت غیبت

۲۲۱	هشدار!
۲۲۵	اهمیت و ضرورت اعتقاد به مهدویت
۲۲۷	پدیده‌ی غیبت
۲۲۹	حکمت غیبت
۲۳۲	غیبت و حیرت
۲۳۶	خروج از دایره‌ی دین
۲۴۱	دین و دینار
۲۴۸	اختلاف در میان شیعیان

۹- نعمت غیبت

۲۵۷	پاداش پایداری
۲۶۱	خشنودی و خشم خدا
۲۶۵	ابتلا و انتظار
۲۶۶	جداسازی
۲۷۲	ایدال «جایگزینی»
۲۷۶	فرومایگان بدفرجام
۲۸۱	مؤمنان راستین
۲۸۹	استغاثه

اشاره

دو چیز از سنت‌های خداوند است:

۱- ابتلا و آزمایش موجودات مختار.

۲- غیبت امام زمان علیه السلام.

در این نوشتار، طی چند گفتار، در رابطه‌ی آن دو سنت با

یکدیگر، مباحثی را می‌آوریم. سیر سخن چنین است:

- ابتلا و امتحان؛ سنت خلقت

- آغاز آفرینش و نخستین آزمون‌ها

- ماجراهایی از ابتلای اقوام

- ابتلاهای بنی اسرائیل

- ایمان و ابتلا

- ابتلای پیامبران

- ابتلای امت اسلام

- محنت غیبت

- نعمت غیبت

با استغاثه به حضرت مهدی علیه السلام و استعانت از آن عزیز، امیدوارانه دعا می‌کنیم تا خداوند ما را از فتنه‌های فراگیر و فروفکنِ روزگارِ غیبت، مصون و محفوظ بدارد و در کوره‌ی پُرگدازه‌ی آزمون‌های الهی، ناخالصی‌هایمان را بزداید تا پاک و خالص، در رکاب حضرت صاحب‌العصر علیه السلام برای گسترش توحید در سرتاسر گیتی، پنجه در پنجه‌ی کفر و ستم و سیاهی درافکنیم.

چنین باد ای خداوند!

شب میلاد حضرت زینب علیها السلام
چهارشنبه؛ ۴ تیرماه ۱۳۸۳ هـ ش
۵ جمادی الاولی ۱۴۲۵ هـ ق

سنتِ خلقت



در این فصل، نخست نگاهی داریم به بزرگی آفرینش و در پی آن، هدفمند بودن هستی را بیان می‌کنیم و در می‌یابیم که ابتلا و آزمایش، سنّت خلقت است. آفرینش آسمان‌ها و زمین، زیبایی‌ها و زینت‌های زندگی، خلقت انسان، مرگ و حیات، همه و همه برای آن است که آدمی آزمایش شود.

و نیز گفته‌ایم که خداوند، کافران را نیز می‌آزماید و پس از آن که حجّت را بر آنان تمام فرمود، به حال خود رهایشان می‌کند تا در این دنیا از نعمت و مکنّت برخوردار شوند. این وانهادن کافران، خشم خدا بر آنان است.

در پایان این فصل، از انواع ابتلائات سخن گفته‌ایم و نشان داده‌ایم که خداوند به گونه‌های مختلفی آدمیان را می‌آزماید: به مال و ثروت، به شوکت و قدرت، به فقر و مسکنت، به عزّت و ذلّت و خلاصه آن که امتحان خدا، هم به امور نیک و خوش آیند است و هم به امور سخت و دشوار.

آفرینش هدفمند است

آیا تا به حال به عظمت خلقت اندیشیده‌اید؟ بی‌تردید اندیشیده‌اید. مگر می‌شود آدمی با دیدن این همه آیات شگفت‌انگیز در آفرینش، در بزرگی و عظمت آن‌ها نیندیشیده باشد. نمی‌خواهیم در عظمت خلقت سخن بگوییم، بحث ما چیز دیگری است، اما به یک سخن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی بزرگی، شگفتی و عظمت خلقتِ خدا اشاره می‌کنیم و آن سخن سدید را مقدمه‌ی موضوع اصلی قرار می‌دهیم. آن حضرت در این باره چنین می‌فرماید:

سُبْحَانَكَ! مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ. وَ مَا أَصْغَرَ عِظْمَهُ فِي
جَنْبِ قُدْرَتِكَ. وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ. وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ
فِي مَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ.^۱

پاک و منزهی تو ای خداوند! چه عظیم است آن چه که از آفرینش

۱. نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۰۸.

می‌بینیم و چه کوچک است این بزرگی و عظمت در برابر قدرت تو؛ و چه هول‌انگیز و هراسناک است آن چه که از ملکوت^۱ تو می‌بینیم و چه حقیر و پست است آن ملکوت هولناک در برابر آن چه از سلطنت تو، که بر ما پوشیده و پنهان است.

تصوّر نمی‌کنم هیچ کس به این زیبایی و گویایی در عظمت هستی سخن گفته باشد. به هر روی چنان که گفتیم، این بیان روشن و شگفت‌انگیز را مقدمه‌ی بحث خود قرار می‌دهیم.

اینک می‌پرسیم: آیا این خلقت و آفرینش، بیهوده و بی‌هدف است؟

خداوند، که آفریننده‌ی مُلک و ملکوت و پیدا و پنهان هستی است، در آیات شریفه‌ای از قرآن، صریح و روشن به این مطلب مهم تأکید می‌کند که خلقت، بی‌جهت و بی‌هدف نیست:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۲.

ما، آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن‌هاست را بیهوده و بازیچه نیافریده‌ایم.

خداوند، پندار پوچ و پست بیهودگی خلقت را به کافران نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾^۳.

۱. ملکوت: بزرگی، چیرگی و حکومت. نیز: باطن و درون آفرینش.

۲. دخان (۴۴): ۳۸ - انبیاء (۲۱): ۱۶.

۳. ص (۳۸): ۲۷.

ما، آسمان و زمین و هر آن چه را میان آن‌هاست باطل و بی‌جهت نیافریده‌ایم. این، پندار کافران است و وای بر کافران از آتش دوزخ. این کافران همان‌ها هستند که می‌گویند:

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱.
 جز همین حیات دنیا چیز دیگری وجود ندارد. همین جا زندگی می‌کنیم و می‌میریم و دیگر مبعوث نخواهیم شد.

اما خداوند، از زبان مؤمنانی که در دل شب برمی‌خیزند و به عظمت آسمان‌ها و زمین می‌نگرند و به بزرگی آن‌ها می‌اندیشند و نماز می‌گزارند و خدای را عبادت می‌کنند، چنین می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۲.
 پروردگارا! تو این آسمان و زمین را بیهوده نیافریده‌ای. پاک و منزهی که چنین کنی، پس ما را از آتش دوزخ حفظ فرما.

روشن است که وقتی آفرینش خلقت، هدف دار باشد، خلقت انسان هم بی‌جهت نخواهد بود. خداوند در این باره بالحنی توأم با تعجب و پرسش انکاری، می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ * فَتَعَالَى
 اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾^۳.
 آیا پنداشته‌اید ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟! بسی بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که صاحب اختیار

۱. مؤمنون (۲۳): ۳۷.

۲. آل عمران (۳): ۱۹۱.

۳. مؤمنون (۲۳): ۱۱۶-۱۱۵.

راستین آفرینش است. معبودی جز او نیست و اوست خداوند عرش،
 عرشی که بلند مرتبه و گرمی است.
 و نیز در خطابی عتاب آمیز می فرماید:
﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ ۱.
 آیا انسان چنین می پندارد که او را به حال خود رها می کنیم؟!

هدف از خلقت چیست؟

اینک این پرسش جا دارد: اکنون که آفرینش بی هدف نیست،
 هدف از آن چیست؟ خداوند، آسمان ها و زمین و انسان و تمامی
 موجودات را از چه رو آفریده است؟ پرسشی همگانی و تاریخی!
 پیش از پرداختن به این پرسش، نخست باید مطلب مهمی را
 یادآوری کنیم. باید بگوییم و بدانیم که هیچ کس قادر نیست با تکیه
 بر عقل و خرد، پاسخی درخور، برای این پرسش بیابد. چه کسی
 می تواند مدعی شود که با خردورزی، می تواند هدف خلقت را
 بیابد؟ این کار اصولاً نشدنی است. زیرا اگر آدمی بتواند با عقل
 خویش هدف و خواسته ی خداوند را از خلقت کشف کند، در
 حقیقت به نوعی، نسبت به خداوند، احاطه و سیطره ی علمی یافته
 است. یعنی توانسته است نه تنها خود خداوند را به تصویر بکشد و
 به تصوّر درآورد، بلکه قادر شده است تا اراده ی خداوند را هم بیابد
 و کشف کند و بی تردید چنین پنداری پوچ و پوده است. ما هر چه در
 این باره بیندیشیم و هر تصویری در این گونه امور - که به ذات

خداوند باز می‌گردد - داشته باشیم، آن اندیشه و تصوّر در دقیق‌ترین صورت و باریک‌ترین حالت، مخلوق و مصنوع ذهن و اندیشه‌ی ما است.^۱

بنابر آن چه که به اشارت گفتیم، در این گونه امور، اگر از جانب خداوند مَنّان، مطلب یا مطالبی بیان شده باشد، با تکیه و استناد به آن‌ها، می‌توانیم در مباحثی از این دست، وارد شویم و بیش از آن نخواهیم توانست از جانب خویش به تجزیه و تحلیل و تبیین اراده‌ی خداوند از خلقت، پردازیم.

پس از این مقدمه‌ی لازم و مهم، اینک ببینیم خداوند خود، هدف از خلقت را چه چیزی بیان فرموده است؟ این مهم را از زبان قرآن که کلام مستقیم خداوند است، می‌شنویم و یا از بیانات روشنگر معلمان ناطق قرآن - پیامبر و ائمه علیهم‌السلام - در می‌یابیم.

ابتلا و امتحان، سنت خلقت است

خداوند همه‌ی هستی را برای امتحان بشر آفریده است. این، یکی از سنت‌ها و هدف‌های حتمی آفرینش است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲.

۱. امام باقر علیه‌السلام: كُلَّمَا مَيَّرْتُ مَوْهَ بَأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، مَخْلُوقٌ، مَصْنُوعٌ مِثْلِكُمْ، مَرْدُودٌ

إِلَيْكُمْ. (بحار الانوار ۶۶: ۲۹۳)

۲. هود (۱۱): ۷.

او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید در حالی که عرش او بر آب قرار داشت، تا شما را بیازماید که کدامین‌تان نیکوکارتر هستید.

مرگ و زندگی را هم برای همین قرار داده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱.

آن کس که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامین‌تان نیکوکارترید.

زینت و زیبایی‌های این دنیا را هم خداوند برای همین منظور آفریده است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲.

ما هر آن چه را که در زمین است زینت و زیبایی آن قرار دادیم تا ایشان را بیازماییم که کدام‌یک از آن‌ها نیکوکارتر هستند.

همین مطلب را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام چنین گوشزد می‌فرماید:

وَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ تَسْتَقِرُّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهَا مِنَ النَّعْمِ
وَالْإِبْتِلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ وَمَا شَاءَ مِمَّا لَا نَعْلَمُ^۳.

و این دنیا جز بر این اساس استوار نگشته است که خداوند، نعمت و ابتلا در آن قرار دهد و [به نتیجه‌ی آن] در قیامت و روز بازگشت، جزا و پاداش عطا فرماید و البته چیزهای دیگری از آفرینش جهان، خواست خداست و ما نمی‌دانیم.

۱. ملک (۶۷): ۲.

۲. کهف (۱۸): ۷.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

پس، آفرینش آسمان‌ها و زمین و مرگ و زندگی و زیبایی‌های چشم‌گیر و دل‌فریب این دنیا، همه و همه به خاطر ابتلا و آزمایش انسان‌هاست. به عبارت دقیق‌تر و درست‌تر، یکی از اهداف مهم و اصلی خلقت، آزمایش و ابتلاست.

روشن است که وقتی خداوند، آسمان‌ها و زمین و مرگ و زندگی را برای امتحان بشر آفریده باشد، خود او را هم به همین منظور خلق کرده است. چنان که قرآن کریم این حقیقت را به روشنی بیان می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...﴾

ما این انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریده‌ایم تا او را بیازماییم. و برای این آزمون، ابزار و وسایل امتحان را هم به او عنایت فرمود:

﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱.

پس او را شنوا و بینا گردانیدیم. یعنی: آدمی با دو وسیله‌ی اصلی کسب معرفت (گوش و چشم) حقایق هستی را می‌بیند و می‌شنود و با موهبت الهی عقل، می‌اندیشد. خداوند با لطفی دوباره، راه را از بی‌راهه به او می‌نماید تا وی، به خواست خود، راه را برگزیند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲.

ما راه را به او نمایانیم، چه این که آدمی سپاسگزار باشد یا ناسپاس.

۱. انسان (۷۶): ۲.

۲. انسان (۷۶): ۳.

دانستیم که به یقین، خداوند همه‌ی آدمیان را می‌آزماید. اصلاً او را آفریده است تا آزمایشش کند. دنیا را هم برای همین آزمودن انسان‌ها خلق فرموده است. تمامی کاینات را هم به همین منظور آفریده است.

با همین بیان مختصر، اهمّیت مطلب به روشنی پیدا می‌شود. ابتلا و آزمایش انسان آن قدر مهم است که خلقت به خاطر آن است!

نیکوترین عمل کدام است؟

در توضیح و تفسیر این دسته از آیات، توجه به این چند روایت ضروری است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ قَالَ: لَيْسَ يَعْني أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ.^۱

درباره‌ی این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارتر هستید﴾ از امام صادق عليه السلام نقل است که فرمود: منظور خداوند آن نیست که کدام یک از شما بیشترین عمل را انجام می‌دهد؛ بلکه مقصود آن است که کدامین شما هدفمندترین، استوارترین و درست‌ترین کار را انجام می‌دهد و کار هدفمند و استوار، عبارت است از خشیت از خدا و نیت راست و نیکو.

در یک حدیث قدسی و آسمانی بلند، خداوند خطاب به حضرت آدم عليه السلام می‌فرماید:

وَ خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ ذُرِّيَّتَكَ مِنْ غَيْرِ فَاقَةٍ بِي إِلَيْكَ وَ إِلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّمَا خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوكَ وَ أَبْلُوهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا، فِي حَيَاتِكُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِكُمْ. فَلِذَلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ الْحَيَاةَ وَ الْمَوْتَ وَ الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ.^۱

من، تو و نسل و فرزندان را آفریدم بی آن که نیازی به تو و آن‌ها داشته باشم. شما را فقط از آن رو آفریدم تا امتحانتان کنم که کدامین شما در این دنیا، در دوران زندگی و پیش از فرا رسیدن مرگتان، نیکوکارتر هستید. از همین روست که دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و اطاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم.

از روایات دیگر چنان برمی آید که آزمایش آدمیان در راستای بندگی خداوند و فرمانبرداری از اوست و کسانی از ابتلای خداوند سرافراز بیرون می آیند که خداترس باشند و در برابر آن چه خداوند اراده می فرماید، سر فرمانبرداری فرود می آورند.

قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ مَا عَنِي بِهِ: فَقَالَ: يَقُولُ: أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَقْلاً. ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَتَمُّكُمْ عَقْلاً وَ أَشَدُّكُمْ لِهِّ خَوْفًا وَ أَحْسَنُكُمْ فِي مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ نَظْرًا وَ إِنْ كَانَ أَقْلُكُمْ تَطَوُّعًا.^۲

ابوقتاده می گوید: از رسول اکرم ﷺ درباره‌ی همین آیه پرسیدم که منظور خداوند از «بهترین شما از نظر عمل چیست؟» پیامبر خدا ﷺ فرمود: خداوند می فرماید: کدامین شما خردمندترین می باشید. سپس

۱. کافی ۲: ۸.

۲. بحار الأنوار ۶۷: ۲۳۲.

فرمود: یعنی کامل‌ترین شما از نظر عقل و ترسان‌ترین شما از خداوند و بهترین شما در نگریستن به آن چه خداوند به آن‌ها فرمان داده و از آن‌ها باز داشته است، هر چند اعمال [ظاهری‌اش] کم‌تر باشد.^۱

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ تَلَا قَوْلَهُ: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ إِلَى قَوْلِهِ: أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. ثُمَّ قَالَ: أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَقْلاً وَ أَوْرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ أَسْرَعُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

پسر عمر از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که این آیه را خواند و در تفسیر آن فرمود: یعنی کدامین شما خردمندترین و از محارم خدا با پرواترین و در اطاعت از خدا پرشتاب‌ترین‌اید.^۲

وانهادن کافران، تیره‌بختی آنان است

در این دنیا، پس از یک امتحان عمومی و همگانی، که با اتمام حجّت پیامبران صورت می‌گیرد، کافران و مؤمنان از یکدیگر جدا می‌شوند. آن‌گاه خداوند کافران را به حال خود وامی‌نهد و ایشان را رها می‌کند و این، در زمانی است که دیگر، تذکرات و تنبّهات پیامبران، در آن‌ها کارساز نیست و ایشان بر اثر گناه و فساد و انکار حق، آمادگی پذیرش سسخن خدا را از دست می‌دهند و چنان می‌شوند که:

۱. بحار الأنوار ۶۷: ۲۳۳.

۲. لازم به یاد آوری است که برادر گرامی و استاد ارجمند جناب آقای دکتر بنی‌هاشمی در کتاب ارزشمند «معرفت امام عصر عجله» محور بحث خود را همین عبودیت و بندگی قرار داده و از این منظر به موضوع پرداخته است. بحثی که کانون گفتگوی ماست، مبحث ابتلا و آزمایش است و از این منظر مطالب را بررسی کرده‌ایم و آن را بستری برای بحث غیبت امام عصر عجله قرار داده‌ایم.

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءَ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۱.

فرجام کار آنان که کارهای زشت و ناپسند انجام می دهند آن می شود که آیات و نشانه های خدا را منکر می شوند و آنها را به مسخره می گیرند.^۲ و وقتی تا این حد در باتلاق سیه روزی و تبه کاری فرو می روند:

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۳.

خداوند بر دل و گوش مهر نهاده و بر و دیده ی ایشان پرده ی غفلت و بی خبری است و عذابی سخت و عظیم برایشان فراهم است.

ضمن این که این مهر نهادن بر دل و گوش و پرده افکندن بر دیدگان، که ثمره و نتیجه ی اعمال خود آنهاست، خود عذابی است عظیم و بزرگ؛ علاوه بر آن که عذاب اخروی هم به دنبال خواهد داشت.

در این مرحله است که خداوند پس از تذکارهای هشدار دهنده و بیدار کننده، کافران را وامی نهد و ایشان را رها می کند:

﴿فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۴.

پس، آن هایی را که به دیدار ما [روز قیامت] امیدی ندارند و می نهیم تا در طغیان و سرکشی خویش غوطه ور شوند.

۱. روم (۳۰): ۱۰.

۲. این آیه شریفه را این گونه هم معنا می کنند: فرجام تبه کاران، بدی است و این به خاطر آن است که آیات خدا را تکذیب کرده و آن را مسخره کرده اند.

۳. بقره (۲): ۷.

۴. یونس (۱۰): ۱۱.

علت و انهدادن ایشان آن است که آنان گمراهانی هستند که هرگز هدایت‌پذیر نیستند:

﴿مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱.
 هر کس را که خدا گمراه کند (ایشان را به خود واگذارد) هدایت‌گری برای آن‌ها نخواهد بود و خدا ایشان را در طغیان و سرکشی خودشان رها می‌کند که در آن غرقه شوند.

وقتی هم پیامبر ﷺ در راه ارشاد و هدایت ایشان سعی فراوان می‌کرد و حتی خویشتن را به رنج و سختی می‌انداخت، باز هم سخن حق در دل سیاه آنان کارگر نمی‌افتاد و دستور از سوی خدا می‌رسید که:

﴿ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۲.
 ایشان را رها کن تا در این دنیا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزوهای باطل و پوچ، آن‌ها را بفریبند. چرا که در آینده، فرجام کار خویش را خواهند دانست.

عاقبت کار ایشان هم همان است که قرآن می‌فرماید:

﴿ذَرَّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾^۳.
 ایشان را واگذار تا در باطل خویش غوطه ور شوند و به بازی دنیا فریفته گردند، تا آن که روز [قیامت] را که به آنان وعده داده‌اند، ملاقات کنند.
 اگر چند روزی را هم از بهره‌های دل‌فریب و زودگذر دنیا بهره‌مند شدند و با مال و فرزندان به خوشی پرداختند، آن را پایدار

۱. اعراف (۷): ۱۸۶.

۲. حجر (۱۵): ۳.

۳. زخرف (۴۳): ۸۳ - معارج (۷۰): ۴۲.

ندانند و بدانند که پایان کفر و فساد و بی دینی، بسیار دردناک خواهد بود:

﴿فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ * أَيُحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ * تُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱.

آنان را واگذار که تا زمانی معین در این مستی و بی خبری، بمانند. آیا گمان می کنند ثروت و فرزندان را که به ایشان داده ایم نشانه‌ی آن است که در خیر و خوبی بر آن‌ها سرعت گرفته‌ایم؟ چنان نیست که می‌پندارند، آن‌ها نمی‌فهمند.

نعمت‌هایی را هم که به آنان می‌دهند، برای آزمایش ایشان است:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۲.

به آن چه که آنان را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم دیده مدوز. زیبایی‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و [البته] رزق و روزی پروردگارت بهتر و ماندنی‌تر است.

در آیه‌ی شریفه‌ای که می‌آوریم، وضعیّت این کافران و پایان تلخ کفرشان، به روشنی بیان شده است:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرُوا أَن يُسَلَّ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ لَعَدْلٍ لَإِيُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا

۱. مؤمنون (۲۳): ۵۴-۵۶.

۲. طه (۲۰): ۱۳۱.

يَكْفُرُونَ^۱.

آن‌ها را که دین خود را به بازیچه و بیهودگی گرفته‌اند و حیات دنیا فریبشان داده است، رها کن و با این (قرآن) به ایشان یادآوری کن: مبادا کسی که هیچ یار و شفیع غیر از خدا ندارد و اگر هرگونه عوضی بدهد، پذیرفته نخواهد شد، با اعمالی که انجام می‌دهد وسیله‌ی هلاکت خویش را فراهم آورد. آنان کسانی هستند که به آنچه از بدی‌ها کسب کرده‌اند، خویشان را به هلاکت افکنده‌اند. به خاطر آنچه که به آن کفر می‌ورزیدند، شرابی بس داغ و عذابی بسیار دردناک برای آنان مهیا شده است.

به این ترتیب، تکلیف کافران روشن است. خداوند آن‌ها را رها کرده است و کاری به آن‌ها ندارد. البته ناگفته نماند که یادآوری و تذکار را از آن‌ها دریغ نکرده و نمی‌کند و گاهی هم تنبهی به آن‌ها می‌دهد تا اگر کسی از ایشان زمینه‌ی هدایتی داشت، هدایت شود. ولی به خاطر زشتی‌ها و بدی‌های خودشان رها شده‌اند:

﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾^۲.

خدا را فراموش کرده‌اند و خدا هم آن‌ها را نسبت به خودشان فراموشانده است.

انواع ابتلائات

ابتلائات دو گونه‌اند: گاهی آدمی به اموری نیک و خوشایند آزموده می‌شود و زمانی ابتلایش به امور دشوار و ناپسند می‌باشد.

۱. انعام (۶): ۷۰.

۲. حشر (۵۹): ۱۹.

خداوند در این باره چنین آگاهی می‌دهد:

﴿وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱.

ایشان را با حسنات (امور نیک) و نیز با سیئات (امور ناپسند) می‌آزماییم. شاید [به خود آیند] و بازگردند.

در جایی دیگر و با بیانی دیگر، خداوند چنین هشدارمان

می‌دهد:

﴿وَنَبَلُّوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْأَخْيَرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾^۲.

شما را با شر و خیر [خوشی و ناخوشی] می‌آزماییم و در پایان، به سوی ما بازمی‌گردید.

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر خود، ذیل این آیه‌ی شریفه، حدیث جالبی را نقل می‌کند، تا موردی از خیر و شر را بیان کرده باشد:

امام صادق علیه السلام نقل می‌فرماید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیمار شده بود. عده‌ای از دوستان و برادران، به دیدار و عیادتش شتافتند. به عنوان احوال‌پرسی از آن حضرت پرسیدند: حال شما چگونه است؟ خود را چگونه می‌یابید؟ ایشان پاسخ داد: در حال بد و ناخوشایند!

حاضران با شگفتی گفتند: این سخن از شما شایسته نیست! آنان پنداشتند که منظور حضرت علی علیه السلام از این سخن، بیان ناسپاسی و ناشکری به درگاه خداوند است، اما حضرت فرمود:

۱. اعراف (۷): ۱۶۸.

۲. انبیاء (۲۱): ۳۵.

خداوند در قرآن می فرماید:

﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾.

[از مصادیق] خیر، سلامتی و ثروت و بی نیازی است، و [از مصادیق] شرّ، بیماری و فقر و ناداری.^۱

علاوه بر آیات شریفه‌ای که به روشنی بیان می‌دارند ابتلائات به خیر و شرّ - هر دو - صورت می‌گیرد، آیات دیگری نیز از ابتلای به خیرات و خوشی‌ها خبر می‌دهند:

* خداوند پیروزی مسلمانان در جنگ بدر را ابتلایی نیک برای آنان می‌شمرد و می‌فرماید:

﴿وَلِيَّبِلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ أَحْسَنًا﴾.^۲

«تا آن که خداوند، به وسیله‌ی آن پیروزی، مؤمنین را بیازماید؛ آزمودنی نیکو و حسن.»

* و نیز خداوند درباره‌ی کسی که نعمت فراوان به او داده است، می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾.^۳

«آدمی زاده چنان است که چون پروردگارش او را مبتلا سازد بدانسان که گرامی‌اش بدارد و نعمتش را فزونی بخشد [از خود بی‌خود شده] می‌گوید: آری، پروردگار من، مرا گرامی داشته و کرامت بخشیده است.»

۱. تفسیر مجمع البیان ۷: ۷۴.

۲. انفال (۸): ۱۷.

۳. فجر (۸۹): ۱۵.

* خداوند درباره‌ی زینت‌های زیبا و فریبنده و دلربای دنیا می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱.
«ما آن‌چه را که روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام‌یک نیکوکردارترند.»

آیات دیگری هم حکایت از آن دارند که خداوند با شرور و بدی‌ها، یا به عبارتی دیگر، با ناراحتی‌ها و ناخوشی‌ها و دشواری‌ها، انسان را می‌آزماید:

* ﴿وَلِنَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ﴾^۲.

«حتماً شما را با اموری مانند ترس، گرسنگی، کاستی در دارایی‌ها و جان‌ها و نیز آسیب در محصولات کشاورزی، می‌آزماییم.»

* ﴿لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ
تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۳.

«بی‌تردید شما در مال و جانتان آزموده می‌شوید و بی‌تردید از کسانی که پیش‌تر به ایشان کتاب داده‌ایم [یهودیان و مسیحیان] و نیز از مشرکان، آزار بسیار می‌بینید. و البته اگر صبر و بردباری و پرهیزگاری پیشه کنید، این، از استواری و پایداری شما در امور است.»

۱. کهف (۱۸): ۷.

۲. بقره (۲): ۱۵۵.

۳. آل عمران (۳): ۱۸۶.

* «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^۱.
 «و اما آن‌گاه که خداوند آدمی را با تنگ گرفتن روزی بر او، می‌آزماید، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار و کوچک شمرده است.»
 یکی از ابتلائات بسیار مهم، آزمایش به مال و فرزند است. خداوند در این مورد چنین می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۲.

«آگاه باشید! بی‌تردید دارایی‌ها و فرزندان شما [وسیله‌ی] آزمایش است. [و نیز آگاه باشید که] البته پاداشی بس بزرگ نزد خداوند است.»
 علاوه بر دارایی و فرزندان، امور دیگری نیز آدمی را به فتنه می‌اندازد. بدین‌سان که انسان، میان رضایت و خشنودی خدا و خواسته‌ی خودش، کدام را برگزیند. به این آیه‌ی شریفه گوش دل بسپاریم:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۳.

«[ای پیامبر، به مسلمانان] بگو: اگر چنان است که پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان شما و نیز ثروت و اموالی را که کسب

۱. فجر (۸۹): ۱۶.

۲. انفال (۸): ۲۸.

۳. توبه (۹): ۲۴.

کرده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید و خانه‌هایی که از آن‌ها خرسندید، نزد شما از خدا و رسول و جهاد در راهش محبوب‌تر است، پس منتظر باشید تا خداوند فرمان [عذاب] خود را بیاورد. و البته خداوند گروه بدکاران را هدایت نمی‌کند.»

پس، تا این جا به طور اجمال دانستیم که خداوند، انسان را به امور خیر و خوشایند و نیز شرّ و ناخوشایند می‌آزماید. امور خیر مانند: مال و ثروت، سلامتی و تندرستی، فزونی نعمت، پیروزی و کامروایی، زینت و زیبایی، فرزندان فراوان و ... و امور شرّ مانند: بیماری، ترس، گرسنگی، کاستی در دارایی، مرگ، آسیب در محصولات کشاورزی، آزار و اذیت مشرکان و ...

نکته‌ی دیگری که جالب است بدانیم، آن است که اختلاف درجات و طبقات در میان مردم، خود نیز آزمایش بسیار مهمی است. اختلاف در مقام و منزلت اجتماعی، موقعیت علمی، سطح فرهنگی، وضعیت معیشتی و مالی، همه برای امتحان انسان‌هاست. خداوند به این موضوع مهم چنین تصریح می‌فرماید:

«وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»^۱.
 «برخی از شما را بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داده است تا شما را در آنچه که ارزانی‌تان داشته است، بیازماید.»

مثلاً؛ اختلاف مالی یکی از روشن‌ترین موارد آزمایش است. چنان که در حدیث قدسی آمده است که خداوند خطاب به بندگان می‌فرماید:

إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْغَنِيَّ لِكِرَامَةِ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهُوَانِ بِهِ عَلَيَّ.
 وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ. وَ لَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ
 الْأَغْنِيَاءَ الْجَنَّةَ.^۱

«من ثروتمند بی‌نیاز را، از آن رو که حتماً کرامتی نزد من دارد، بی‌نیاز
 نکرده‌ام. و نیز نادار نیازمند را، به خاطر آن که نزد من پست و خوار
 است، فقیر نکرده‌ام. من دارایان را به وسیله‌ی ناداران می‌آزمایم و اگر
 نیازمندان نبودند، بهشت بر بی‌نیازان واجب نمی‌گشت.»

حتی وجود اختلافات دینی و فکری به خاطر آزمایش
 انسان‌هاست. خداوند در این باره نیز چنین می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ﴾^۲.
 «و اگر خداوند می‌خواست، همه‌ی شما را امتی یکسان قرار می‌داد. اما
 خداوند شما را درباره‌ی آن چه به شما ارزانی فرموده است، می‌آزماید.»

۱. کافی ۲: ۲۶۵.

۲. مائده (۵): ۴۸.

آغاز آزمون



در این فصل، از نخستین آزمایش خداوند، سخن گفته و نشان داده‌ایم که فرشتگان، نخستین گروهی بودند که آزمایش شدند و امتحان آنان در موضوع مهم و حیاتی خلافت و ولایت حضرت آدم علیه السلام بوده است. فرشتگان، نخست در این آزمایش شکست خوردند،^۱ اما پس از توبه به درگاه خداوند، در ابتلای دوم پیروز شدند. البته در آن امتحان که چه بسا از امتحان اول دشوارتر و مهم‌تر بود، شیطان شکست خورد و از درگاه خداوند رانده شد و بدتر آن که گمراهی‌اش را به خداوند نسبت داد و این نیز خود نوعی آزمایش بود. آن چه که موجب ابتلای شیطان شد، کبر و غرور و خودخواهی و بزرگ بینی او بود.

در ادامه به آزمایش حضرت آدم علیه السلام پرداخته‌ایم و این مهم را به بحث نشستیم که آدم علیه السلام در نخستین آزمایش شکست خورد اما با توبه و انابه به درگاه خداوند، خویشتن خویش را ملامت کرد و رحمت الهی را درخواست نمود و خداوند نیز او و همسرش را مشمول لطف خود گردانید.

در ابتلای بعدی، هابیل و قابیل آزمایش شدند. هابیل از امتحان خدا سربلند بیرون آمد و قابیل شکست خورد و در پی آن، فریب شیطان را خورد و دست به خون برادر آلود و نفرین ابدی را برای خود، فراهم آورد. امتحان قابیل به حسادت بود. حسادتی که ریشه در همان کبر شیطانی داشت.

۱. از برخی روایات این گونه برمی‌آید که اعتراض مورد سخن، تنها از ناحیه‌ی بعضی از

فرشتگان بوده است. (برهان ۱: ۳۱۳ و ۳۱۶).

نخستین آزمایش^۱

پس از آشنایی با برخی امتحانات کلی و عمومی، اینک با نخستین آزمایش آشنا می شویم:
خداوند وقتی اراده فرمود تا حضرت آدم علیه السلام را بیافریند، فرشتگان را این چنین آزمود که فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

من در زمین خلیفه و جانشین قرار می دهم.

این سخن، به هر علت، بر فرشتگان گران آمد و در حقیقت اعتراض کردند و گفتند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾.

۱. براساس آیات شریفه‌ی قرآن و آن چه در روایات دیده‌ایم، به نظر می‌رسد نخستین آزمایش خدا در این دنیا در این برهه، همان است که آورده‌ایم. اگر احیاناً آزمایش‌هایی دیگر نیز - غیر از عالم ذر - در کار بوده است، از آن‌ها اطلاعی نداریم.

آیا کسی را در زمین [خلیفه] قرار می‌دهی که فساد به پا می‌کند و خون می‌ریزد؟ در حالی که ما، با حمد و ستایش، تو را تسبیح می‌کنیم و تقدیست می‌نماییم.

به این ترتیب، فرشتگان، از این امتحان، سرفراز بیرون نیامدند و خداوند خطاب به آنان فرمود:

﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱.

من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خداوند در آزمونی دیگر چنان کرد که خود فرموده است:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ

فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲.

و خداوند تمامی نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد. پس، به آنان فرمود: اگر راست می‌گویید مرا درباره‌ی نام‌های اینان آگاهی دهید.

در این جا فرشتگان از این آزمون سربلند بیرون آمدند و به نادانی و ناتوانی خود در برابر خداوند، چنین اعتراف کردند:

﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^۳.

پاک و منزهی تو ای خداوند! ما، جز آن چه تو به ما آموخته‌ای دانشی نداریم. به راستی که تو خود بسیار دانا و بسی حکیمی!

در پی آزمون یکم و دوم، آزمایش دشوار سوم انجام گرفت. آن

۱. بقره (۲): ۳۰.

۲. بقره (۲): ۳۱.

۳. بقره (۲): ۳۲.

چاکه خداوند چنین اراده و امر فرمود:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾

و آن گاه به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید.

در این آزمون نیز فرشتگان پیروز شدند. اما ابلیس و فقط او، سر

از این فرمان پیچید:

﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

فرشتگان سجده کردند، مگر ابلیس که سرپیچی کرد و کبر ورزید و از کافران شد.^۲

این قسمت از ماجرا را حضرت علی علیه السلام با تفصیلی فزون‌تر و

توضیحی روشن‌تر، چنین تعریف می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ.

سپاس و ستایش از آن خداوند است. همو که لباس عزت و کبریائیّت را به بر کرده و این دو ویژگی را فقط برای خود برگزیده است و برای هیچ یک از آفریدگانش از این دو صفت، بهره‌ای قرار نداده است.

اهمیت این دو صفت و اختصاص آن دو فقط به خداوند و

بی‌بهره بودن همه‌ی مخلوقات از آن، در عبارت بعدی تأکید شده است:

وَ جَعَلَهُمَا حِمَىٰ وَ حَرَمًا عَلَىٰ غَيْرِهِ وَ اضْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ

وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَىٰ مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ.

۱. بقره (۲): ۳۴.

۲. یا: از کافران بود.

خداوند دو صفت عزت و کبرائیت را مرز و حریمی قرار داده است که کسی را نرسد تا در آن حریم گام نهد و آن دو را فقط برای جلال و بزرگی خود برگزیده است و لعنت و نفرین خود را بر هر بنده‌ای که بخواهد در آن دو صفت با حضرت حق هم‌آوردی کند، قرار داده است. اختصاص این دو صفت به خداوند، از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند در این باره، فرشتگان را در برابر آزمونی بس دشوار قرار می‌دهد و می‌فرماید:

ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ. لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ.

سپس خداوند به آن [دو صفت] فرشتگان و الامقام خود را آزمود تا فروتنان ایشان را از سرکشان و گردن فرازان، بازشناساند. خداوند چنین کرد تا بر خود آن‌ها معلوم شود که بندگان حقیقی خداوند چه کسانی‌اند. از این رو چنان شد که می‌خوانیم:

فَقَالَ سُبْحَانَهُ - وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ. - : «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» .

پس خداوند - درحالی که خود به خوبی به نهانی دل‌ها و پوشیدگی درون‌ها، آگاه است - چنین فرمود: من، آفریننده‌ی بشری از گل هستم. پس هنگامی که او را راست قامت آفریدم و از روح خودم در او دمیدم، پس بر او سجده کنید.

نافرمانی شیطان

در پی این فرمان خداوند:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱.

فرشتگان، همگی سجده کردند. مگر ابلیس که کبر ورزید و از کافران شد.

چنین نافرمانی آشکاری از دستور روشن خداوند، بسی شقاوت و بدطینتی می طلبید. خداوند، باز برای آن که حجّت بر همگان و از جمله بر خود شیطان، تمام گردد، پرسید:

﴿يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^۲.

ای ابلیس! هنگامی که به تو فرمان دادم تا بر آن چه من به دست قدرت خویش آفریده‌ام سجده کنی، چه چیزی تو را از انجام این فرمان بازداشت؟ کبر ورزیدی یا از بلند پایگان بودی؟

علّت سرپیچی شیطان آن بود که فریفته‌ی آفرینش خود شد و گفت:

﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۳.
من از او بهترم. [زیرا] مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

۱. ص (۳۸): ۷۳-۷۴.

۲. ص (۳۸): ۷۵.

۳. ص (۳۸): ۷۶.

به این ترتیب، تیره‌بختی شیطان را فرو گرفته بود و:

اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَىٰ آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ.

خشم و برافروختگی برخاسته از کبر و نخوت او را دربرگرفت و بدین سان به خاطر خلقتش، بر آدم فخر فروخت و به علت اصل آفرینش خودش، [که از آتش بود] بر آدم علیه السلام تعصب ورزید.

در آغاز این بحث گفتیم که خداوند، فرشتگان و شیطان را به وسلیه‌ی «تواضع و فروتنی» آزمود. اما شیطان در این آزمون، به سختی شکست خورد و چنان شد که حضرت علی علیه السلام در پی سخنان روشنگر خویش می‌فرماید:

فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ
أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِيَّةِ وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ
خَلَعَ قِنَاعَ التَّنَدُّلِ.

به این ترتیب، شیطان، دشمن خدا و پیشوای متعصبان و پیشینه و نخست‌مستکبران است. کسی که پایه و اساس عصبیت را بنا نهاد و با خداوند در [پوشیدن] جامه‌ی بزرگی و عظمت، هم‌وردی و ستیزه‌جویی کرد و لباس عزت به بر کرد و پوشش فروتنی فرو نهاد.

آن‌گاه، حضرت علی علیه السلام آدمیان را هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ؟ فَجَعَلَهُ فِي
الدُّنْيَا مَذْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا.

آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه ابلیس را، به خاطر تکبرش، کوچک شمرد و به علت بزرگ‌انگاری‌اش، خوارش کرد؟ پس، او را در دنیا شکست خورده و رانده شده قرار داد و در آخرت، آتشی پرله‌پسند برایش مهیا فرمود.

آن گاه، حضرت علی علیه السلام حکمت کار خداوند را چنین بیان می فرماید:

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ
يَبْهَرُ الْعُقُولَ رُوَائِهِ وَ طِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ
لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ.

و اگر خداوند اراده می فرمود که آدم را از نوری بیافریند که پرتو آن دیدگان را فروبندد و زیبایی اش عقل ها را درخشان کند و نیز از عطری که بوی دل انگیزش جان ها را مدهوش کند، می توانست و اگر چنین می کرد همه ی گردن ها در برابر چنان مخلوقی، به خاکساری، فرو می افتاد و آزمایش فرشتگان، سبک و آسان می شد.

براساس این فرمایش، خداوند برای آن که آزمایشی سخت و دشوار از فرشتگان به عمل آورد، آدم علیه السلام را از گل سیاه آفرید. زیرا فرشتگان موجوداتی بسی لطیف و نورانی بودند. البته شیطان از طایفه ی جن بود که بر اثر شدت عبادت خدا، در ردیف فرشتگان قرار گرفته بود. او از آتش آفریده شده بود. به هر روی خداوند، چنین اراده فرمود تا معلوم گردد چه کسانی در برابر فرمان خداوند، سر فرود می آورند و در سجده ی بر آدم که ظاهراً آفرینشی پست تر داشت، خاضع و خاشع می شوند. فرشتگان در این آزمایش، سربلند و پیروز شدند و شیطان، شکست خورد و از درگاه خدا رانده شد.

عَلَّتْ آفْرِيْنِشْ حَضْرَتِ آدَمَ مِنْ اَزْ كَلِّ سِيَاهِ رَا، حَضْرَتِ عَلِيِّ علیه السلام

چنین بیان می فرماید:

وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمِيْزاً

بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيًّا لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ اِِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ.

اما خداوند که پاک و منزّه است آفریدگانش را به بعضی از آن چیزهایی که نسبت به اصل آن، نادان و جاهل اند، می آزماید. چنین می فرماید تا از دل و درون آن ها خبر بگیرد و میان آن چه می گویند و می کنند و آن چه در دل نهفته دارند، جدایی روشن و آشکار بیفکند. و نیز چنین می کند تا استکبار و خودپسندی و گردن فرازی، از آنان برطرف شود.^۱

پیش از این هم به اشاره گفتیم: خداوند از آن چه در درون آفریدگان می گذرد، به خوبی آگاه است. این «اختبار» از آن روست تا بر خود آنان آشکار شود که در درون آن ها چه می گذرد. اگر خداوند بخواهد بر اساس دانش خویش عمل کند، جای آن دارد که بسندگان بگویند: «ما را در میدان و عرصه ی آزمایش، امتحان می کردی شاید جز آن می کردیم که تو می دانستی!» خداوند می خواهد حجّت را بر همه تمام کند.

هشدار عبرت انگیز

حضرت علی علیه السلام در پی بیانات خویش، هشدار ی عبرت انگیز می دهد و می فرماید:

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ. إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ
وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ. - وَ قَدْ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ. لَا يَدْرِي
أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ. - عَنْ كَبِيرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ.

۱. البته عبارت «تمییزاً بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ» این گونه نیز ترجمه شده است: تا آنان را با آزمایش از

دیگران جدا سازد. به نظر ما آن چه در متن آورده ایم، مناسبتر است.

پس، از آن چه خداوند با ابلیس انجام داد، عبرت بگیرید. آن هنگام که عمل [عبادت] طولانی او را از بین برد و کوشش طاقت فرسایش را [در فرمان‌برداری از خداوند] نابود فرمود. ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود. شش هزارسالی که معلوم نیست از سال‌های دنیا بوده یا از سال‌های آخرت.^۱ و این همه [نابودی اعمال و اطاعت او] از آن رو شد که او تنها ساعتی کبر ورزید!

از این ماجرای به راستی عبرت‌انگیز، این مهم معلوم می‌شود که یکی از بزرگ‌ترین و دشوارترین امتحان‌های خداوند، از همه‌ی موجودات مختار، فروتنی، افتادگی و خاکساری در برابر خداوند متعال است. این موضوع آن چنان جدی است که حضرت علی علیه السلام چنین می‌فرماید:

فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا! مَا كَانَ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهُ مَلَكًا. إِنَّ حُكْمَهُ فِي
أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ
خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.^۲

کیست که پس از ابلیس همان کند که او کرد، اما از خشم خدا در امان بماند؟ هرگز! چنان نیست که خداوند سبحان بشری را با انجام کاری به بهشت داخل کند که به خاطر انجام آن به وسیله‌ی فرشته‌ای، او را از بهشت بیرون راند. حکم و فرمان خداوندی درباره‌ی اهل آسمان و زمین یکسان است و خداوند با هیچ یک از آفریدگانش در مباح شمردن حد و

۱. زیرا: ﴿إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ یک روز نزد خداوند مانند هزار سال

است نزد شما. (حج (۲۲): ۴۷)

۲. نهج البلاغه: خطبه‌ی قاصعه، خطبه‌ی ۱۹۲ از نسخه‌ی صبحی صالح.

حرمی که آن را بر تمامی جهانیان حرام کرده است، سازشی ندارد. چنان که دانستیم، عزت و کبریائیت، دو صفت ویژه‌ی خداوند است که هیچ مخلوقی نباید به هیچ روی، با خداوند در آن دو صفت هم‌وردی کند. هر کس که باشد! این، یکی از بزرگ‌ترین آزمون‌های خداست. بسیاری از آدمیان در این آزمایش سرافکننده می‌شوند!

شکست شیطان

هنگامی که شیطان سر از فرمان خدا پیچید، دستور آمد که:

﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾^۱.

از بهشت بیرون شو! تو رانده شده‌ای و همانا تا روز قیامت لعنت و نفرین بر توست!

چون چنین شد، شیطان، دچار آزمونی دیگر شد! چه بسا اگر او توبه می‌کرد و از راهی که در پیش گرفته بود باز می‌گشت و عذر تقصیر می‌خواست، خداوند او را می‌آمرزید. اما او چنین توفیقی نیافت و به محاجّه‌ی با خدا برخاست و جسورانه گفت:

من، سال‌ها تو را عبادت کرده‌ام و تو دادگری هستی که ستم در ساحت تو راه ندارد. آیا عبادت من باطل و بیهوده می‌گردد؟

خداوند به او فرمود:

من هرگز به تو ستم نخواهم کرد. در برابر عبادتی که کرده‌ای، از امر دنیا هر چه بخواهی به تو می‌دهم.^۲

ابلیس هم از خداوند چنین درخواست کرد:

۱. حجر (۱۵): ۳۴-۳۵.

۲. بحار الانوار ۶۰: ۲۷۳.

﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾.

پروردگارا! تا روز برانگیخته شدن آدمیان (قیامت)، به من مهلت بده.

خداوند هم به او فرمود:

﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۱.

تو، تا زمانی معلوم، البته مهلت و فرصت خواهی داشت.

شیطان، در فتنه‌ای بس کور و گم راه کننده گرفتار آمد و به دست خویش، شقاوت ابدی و نفرین جاودانی را برای خود فراهم آورد. او باز هم به فتنه‌ای دیگر در افتاد و باز با شیطنت، به خداوند چنین گفت:

﴿فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ *

ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ

شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۲.

خدایا! به خاطر آن که مرا فریفتی، بی‌تردید در راه راست تو، در کمین آدمیان می‌نشینم و سپس، از پیش رو و پشت سر و جانب راست و طرف چپ (از همه سو) به آن‌ها روی می‌آورم [تا فرییشان دهم] و البته بسیاری از ایشان را ناسپاس خواهی یافت.

آری، از همان آغاز، شیطان، فریب و دروغ را آشکار کرد و گمراهی خود را به خدا نسبت داد. خداوند هم در پی درخواست او، فرمود:

﴿وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ

۱. حجر (۱۵): ۳۸-۳۷.

۲. اعراف (۷): ۱۷-۱۶.

رَجَلِكُمْ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا^۱.

هر کس از ایشان را که می‌توانی، با بانگ بلند خویش از جای برانگیز و با پیاده نظام و سواره نظامت، بر آنان بتاز و در دارایی‌ها و فرزندان، با ایشان شریک شو و به آن‌ها وعده بده و البته شیطان جز دروغ و فریب، وعده‌ای به پیروانش نمی‌دهد.

هر چند خداوند به شیطان نیروهای زیادی می‌دهد اما از آن سو، به او یادآوری می‌کند که:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا^۲﴾.

البته تو علیه بندگان من قدرت و چیرگی نخواهی داشت و [ای پیامبر] پروردگار تو به عنوان وکیل و پشتیبان، کافی است.

یعنی: اگر کسی خویشان را در پناه خداوند قرار دهد، شیطان بر او چیزی نمی‌گردد. خود شیطان هم هر چند خطاب به خداوند گفت:

﴿فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^۳﴾.

به عزت و بزرگی خودت سوگند که همه‌ی آدمیان را اغوا خواهیم کرد.
اما اعتراف کرد که:

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ^۴﴾.

مگر بندگان مخلص تو را.

خدا هم خطاب به او فرمود:

۱. اسرا (۱۷): ۶۴.

۲. اسرا (۱۷): ۶۵.

۳. ص (۳۸): ۸۲.

۴. ص (۳۸): ۸۳.

﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱.

بی تردید جهنم را از تو و تمامی پیروانت از میان آنان [که اقدام به گمراهی آنان می‌کنی]، انباشته خواهم کرد.

آزمایش آدم عليه السلام

در پی این ماجرا، خداوند به آدم عليه السلام فرمود:

﴿وَايَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲.

و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر چه [و هر کجا] خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستم‌گران خواهید بود.

اما شیطان در پی سوگندی که خورده بود دست به کار شد و چنان

کرد که:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ

سَوَاتِيهِمَا﴾^۳.

شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن که عورت آن‌ها که بر خودشان پوشیده بود، آشکار شود.

حضرت آدم و حوا عليهما السلام، پوشش بهشتی داشتند و با کاری که به

وسوسه‌ی شیطان انجام دادند، آن پوشش فرو افتاد.^۴ شیطان برای

۱. ص (۳۸): ۸۵.

۲. اعراف (۷): ۱۹.

۳. اعراف (۷): ۲۰.

۴. بحار الانوار ۱۱: ۱۶۱.

انجام منظور خود به آن دو گفت:

﴿ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا
مِنَ الْخَالِدِينَ ﴾^۱.

از آن رو پروردگارتان شما را از این درخت نهی کرده است تا مبادا دو
فرشته شوید یا آن که جاودانه در بهشت بمانید.

شیطان، ناجوانمردانه، از حربه‌ی دروغ بهره برد و:

﴿ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴾^۲.

برای آن دو سوگند یاد کرد که من بی‌تردید برای شما از خیرخواهان
هستم.

آدم و حوا پیش از آن ندیده و نشنیده بودند که کسی به دروغ
سوگند بخورد. از این رو فریب سوگند ساختگی شیطان را خوردند
و از میوه‌ی درخت ممنوعه خوردند.^۳ به این ترتیب در آزمون
نخست، آدم و حوا شکست خوردند، اما این شکست مقدمه‌ای شد
برای پیروزی در یک آزمون دیگر.

پیش از این دانستیم که ابلیس گم راه شدن خود را به خدا نسبت
داد؛ ولی حضرت آدم و حوا به خداوند چنین عرض کردند:

﴿ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ﴾^۴.

۱. اعراف (۷): ۲۰.

۲. اعراف (۷): ۲۱.

۳. بحار الانوار ۱۱: ۷۸.

۴. اعراف (۷): ۲۳.

پروردگارا! ما به خودمان ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی بی‌تردید از زیان‌کاران خواهیم بود.

از این نکته‌ی مهم غافل مباشید. فرق حضرت آدم و شیطان رانده شده همین است. شیطان گردن فرازی کرد و کبر ورزید و حتی فریب خوردنش را به خدا نسبت داد، اما آدم علیه السلام در برابر خدا کوچکی کرد و توبه نمود و آمرزش طلبید. خداوند هم به لطف و رحمت فراگیر خود، چنان کرد که فرمود:

﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ﴾^۱.

سپس خداوند او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایت فرمود. تواضع و توبه‌ی حضرت آدم نه تنها موجب آمرزش او شد، بلکه باعث برگزیده شدن آن حضرت گردید. آدم علیه السلام در این آزمون - اقرار و اعتراف به کوتاهی خود و درخواست آمرزش از خداوند و خلاصه تواضع در برابر خداوند - پیروز شد. اما شیطان شکست خورد. خداوند در سخنی دیگر به برگزیدن حضرت آدم علیه السلام، چنین تصریح می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى

الْعَالَمِينَ﴾^۲.

خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید.

آری، بدین گونه آدم علیه السلام نخستین پیامبر خدا گشت.

۱. طه (۲۰): ۱۲۲.

۲. آل عمران (۳): ۳۳.

هابیل و قابیل

ابتلا و امتحان، از همان آغاز آفرینش آدم علیه السلام، به عنوان سنت خلقت، باقی و برقرار است. آزمون بعدی همان بود که درباره‌ی هابیل و قابیل رخ داد. ماجرا چنان بود که حضرت آدم علیه السلام به دستور خداوند، هابیل را به عنوان جانشین خود معرفی فرمود. آتش حسادت در وجود قابیل شعله کشید و او را به اعتراض واداشت و به پدر گفت: مگر من برادر بزرگتر نیستم؟ مگر من بر این امر شایسته‌تر نمی‌باشم؟ حضرت آدم علیه السلام به او فرمود: پسر من! این امر فقط به دست خداوند است. او ست که به هر کس که خود اراده فرماید، این منزلت را می‌دهد. هر چند تو فرزند بزرگ منی، اما خداوند این مقام را به کسی می‌دهد که به راستی شایسته‌ی آن باشد. اگر چنان می‌پنداری که مطلب جز آن است که من می‌گویم، هر یک از شما یک قربانی به درگاه خداوند تقدیم کند. قربانی هر کس پذیرفته شد، همو شایسته‌ی این مقام است.

در آن روزگار، نشانه‌ی پذیرش قربانی آن بود که آتشی فرود می‌آمد و قربانی پذیرفته شده را می‌سوزانید. آزمایش دوم برای هابیل و قابیل همین جا بود. هابیل که گله‌دار بود، یک گوسفند فربه آورد و قابیل که کشاورز بود مشتی گندم پوده و پوسیده آورد. هابیل به جهت تقوا و خداترسی آمده بود، قابیل از روی سرکشی و گردن فرازی. اعلام پذیرش قربانی هابیل، خشم قابیل را برانگیخت و آشکارا برادر را به قتل تهدید کرد.^۱

۱. بحار الانوار ۱۱: ۲۲۷.

قرآن به این ماجرا چنین اشاره می‌فرماید:

﴿وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَنْ يُتَقَبَّلَ مِنَ الْآخِرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱.

داستان دو پسر آدم را به حق و راستی بر آنان بخوان. هنگامی که قربانی به درگاه خداوند آوردند. از یکی از آن دو پذیرفته شد و از آن دیگری هرگز قبول نگشت. آن کس که قربانی‌اش رد شده بود، گفت: من، حتماً تو را خواهم کشت. آن یکی گفت: خداوند فقط از پرواپیشگان می‌پذیرد.

شیطان، بار دیگر، در پی همان سوگند که اقدام به اغوای آدمیان کرده بود، به قابیل - در حالی که در تمام وجود او نفوذ داشت - چنین القا کرد: اگر هابیل برگزیده‌ی خدا باشد، فرزندان او به فرزندان تو فخر می‌فروشند و می‌گویند: پدر ما کسی بود که قربانی‌اش قبول شد. اینک او را بکش تا نسلی از او نماند که بخواهد به نسل تو فخر فروشی کند.

هابیل چون عزم برادر را در کشتن خود استوار دید، گفت:

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۲.

اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم. من از خداوند، پروردگار عالمیان، می‌ترسم.

۱. مائده (۵): ۲۷.

۲. مائده (۵): ۲۸.

برای هابیل بسیار هولناک بود که برادرش با کشتن او، برای ابد تیره‌بخت گردد. از این رو نام خدا و ترس از او را به میان آورد تا شاید قابیل به خود آید و از گناه عظیم و نابخشودنی کشتن یک انسان، به ویژه یک برادر، دست بدارد. هابیل در ادامه گفت:

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾^۱

من [با خودداری از کشتن تو] می‌خواهم بار گناه من و خودت را به دوش بکشی و بدین سان از دوزخیان شوی و البته این است سزای ستم‌گران. هابیل از قابیل قوی‌تر بود. می‌توانست او را بکشد اما خویشتن‌داری کرد و با این سخن به قابیل فهماند که اگر دست به خون برادر بیالاید، نه تنها همه‌ی گناهان هابیل را به دوش خواهد کشید، بلکه گناه برادرکشی هم گردن‌گیرش می‌شود. به علاوه چون او نخستین قاتل در این کره‌خاکی خواهد بود، بنیان آدم‌کشی را او پی‌می‌افکند و پلیدی این عمل شوم برای همیشه گریبان‌گیرش خواهد بود. هابیل می‌خواست به هر ترتیبی شده، برادر را از انجام جنایت بازدارد. اما قابیل که سخت به فتنه افتاده بود به اندرز و هشدار برادر گوش نداد و:

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

نفس [سرکش و شیطانی] قابیل کشتن برادر را در نظرش آراست و آسان کرد؛ پس او را کشت و سپس از زیان‌کاران شد.

۱. مانده (۵): ۲۸.

۲. مانده (۵): ۳۰.

قابیل نمی دانست هابیل را چگونه بکشد. شیطان به او آموخت تا سر برادر را با دو قطعه سنگ به هم بکوبد و او هم چنین کرد؛ اما پس از انجام جنایت، متحیر ماند که با جنازه‌ی او چه کند. سپس چنان شد که در پایان ماجرا آمده است:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾^۱.

خداوند کلاغی را برانگیخت تا زمین را بکاود؛ برای آن که به او نشان دهد که چگونه جنازه‌ی برادر را پنهان کند. قابیل گفت: وای بر من! آیا من نمی توانم مانند این کلاغ باشم تا جنازه‌ی برادرم را پنهان کنم. پس او [پس از کشتن برادر] پشیمان شد.

قابیل چون پیرو شیطان شده بود، توفیق توبه نیافت. حضرت علی علیه السلام علت وقوع این حادثه‌ی حیرت‌انگیز و عبرت‌آموز را چنین می‌کاود:

وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ فَضْلِ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ، سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعِظَمَةَ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ. وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ وَالزَّمَةَ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

و شما مانند آن کس مباشید که بر برادرش تکبر ورزید، بی آن که خداوند برتری و فضیلتی در او نهاده باشد. [این کبر ورزیدن هیچ علتی نداشت]

۱. مائده (۵): ۳۱.

۲. نهج البلاغه: خطبه‌ی قاصعه، خطبه‌ی ۱۹۲ از نسخه‌ی صبحی صالح.

به جز آن که از دشمنی برخاسته از حسد، خود بزرگ‌بینی در او راه یافت و از آتش غضب، شعله‌ی حمیت در دلش سر کشید و شیطان از باد کبر و غرور در بینی‌اش دمید. همان کبری که خداوند در پی و پایان آن، پشیمانی را برایش به بار آورد و [با کشتن برادرش] خداوند تمام گناهان قاتلان را تا روز قیامت گریبان گیر او فرمود.

به این ترتیب روشن می‌شود که کبر، موجب حسد و غضب می‌شود. شیطان بنیان‌گذار کبر بود و قابیل بر اثر همان کبر شیطانی بر برادر حسد ورزید و همان حسد، آتش غضب را در دلش شعله‌ور کرد و موجب شد تا دست به خون برادر بیالاید.

بدین سان آزمایش خداوند را درباره فرشتگان دانستیم. خواندیم که چگونه آنان در آزمایش نخست شکست خوردند اما از آزمایش بعدی، سربلند بیرون آمدند. و خواندیم:

- چگونه ابلیس به فتنه افتاد و در آزمون سجده‌ی بر آدم، سرافکنده شد و در آزمون‌های پس از آن نیز، بر اثر سرکشی و غرور، شکست شرم‌آوری خورد.

- حضرت آدم علیه السلام در امتحان نخست پیروز نشد اما در امتحان دوم، که توبه به درگاه خداوند بود، چنان سربلند شد که برگزیده‌ی خدا گردید.

- جناب هابیل در آزمون تقدیم قربانی به درگاه خداوند، پیروز شد و در آزمون بعدی که نیالودن دست به خون برادر باشد، نیز سربلند گردید.

- قابیل در آزمایش تقدیم قربانی شکست خورد و از آن بدتر، با کشتن برادر، شقاوت جاودانه برای خود تدارک دید.

آزمایش اقلام پیشین



این بار از امتحان و ابتلای آدمیانی سخن خواهیم گفت که در روزگاران گذشته زندگی می‌کردند و به اغوای شیطان، از راه راست یکتاپرستی لغزیده و به بی‌راهه‌ی شرک و بت‌پرستی غلتیده بودند. خداوند به لطف خویش، پیامبران را برمی‌انگیزد تا انسان‌های گمراه را به راه آورند. بزرگ‌ترین ابتلای آنان، توحید و ایمان به پیامبران بود. تقریباً تمامی آن پیشینیان در آزمون‌های الهی شکست خوردند، مگر گروهی بسیار اندک و انگشت‌شمار.

داستان قوم نوح علیهم‌السلام و دچار شدنشان به بلای طوفان، ماجرای قوم قدرتمند عاد و غره‌شدنشان به ثروت و انکار آخرت، قصه‌ی ثمود و ابتلایشان به یک شتر شگفت‌انگیز، پدیده‌ی پلید هم‌جنس‌بازی در میان قوم لوط، داستان مردم مدین و خیانت آنان در کاستن پیمان‌ها و کم‌فروشی، ابتلای مردم مصر به خدایگانی فرعون و روا داشتن ستم به قوم بنی‌اسرائیل، قصه‌ی عبرت‌آموز و هشدار برانگیز قارون و قصر و گنجینه‌هایش، به اشاره آمده است و بیان شده که همه‌ی این اقوام و افراد، در آزمون‌های خدا شکست خوردند و در نتیجه‌ی اعمال زشت و سرپیچی از فرمان پیامبران، عذاب الهی آنان فروگرفت و از میان برد.

در این فصل از دو گروه نام برده شده است که در آزمون ایمان پیروز شدند و رستگار گشتند. یکی قوم یونس علیه‌السلام که در آخرین لحظات به خود آمدند و عذاب از آنان برداشته شد و دیگری جادوگران فرعون که به مصاف موسی علیه‌السلام آمده بودند و با دیدن بیته‌ی خدای موسی علیه‌السلام، به او و خدایش ایمان آوردند.

طوفان نوح علیه السلام

پیش از این دانستیم که ابتلا و امتحان، سنت خلقت است و همه‌ی موجودات مختار، به هر روی و روش، در بوته‌ی آزمایش گذاخته می‌شوند تا سره از ناسره شناخته گردد و مؤمن از منافق معلوم شود. تا مرتبت و منزلت مؤمنان راستین فزونی یابد و زنگار از وجود دیگر مؤمنان، زدوده شود. تا حجّت بر کافران تمام گردد و دل و درونشان بر خودشان و بر دیگران، نمایان شود. علاوه بر ابتلائات فردی، در تاریخ ادیان، شاهد امتحان‌های گروهی و همگانی نیز هستیم که هر یک پیامی ویژه در پی دارند. در این بخش به برخی از آزمون‌هایی که امت‌های پیشین به آن آزموده شده و اغلب هم شکست خورده‌اند، اشاره می‌کنیم و از آن ماجراها، عبرت و موعظت برمی‌گیریم تا چراغ راه زندگی‌مان در این دوران پرمحنت باشد. به برخی داستان‌های قرآنی در این باره توجه می‌کنیم:

* شاید نخستین قومی که دچار امتحان شد، قوم نوح علیه السلام بود. داستان نوح علیه السلام و قومش در قرآن چنین آمده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ﴾^۱.

همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم. [با این پیام که:] به راستی من برای شما ترساننده‌ای آشکارم!

[با این پیام که:] جز خدای را نپرستید. همانا که من از عذاب روزی دردناک برای شما بیم دارم.

اما عکس العمل قوم نوح علیه السلام در برابر این دعوت دل سوزانه

چنین بود:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا أَرَادِلُنَا بَادِي الرِّأْيِ وَ مَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾^۲.

بزرگان و اشراف قوم که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم. و نیز جز آن نمی‌بینیم که فرودستان و فقیران ما، بی‌خردانه از تو پیروی می‌کنند. و برایتان برتری‌ای بر خود سراغ نداریم بلکه شما را به یقین دروغ‌گو می‌دانیم.

کبر و غرور برخاسته از اشرافیت جاهلی، موجب ابتلای قوم کافر شد و پیروی فقیران و فرودستان از حضرت نوح علیه السلام، باعث گشت تا آنان از این راه آزمایش شوند.

۱. هود (۱۱): ۲۶ و ۲۵.

۲. هود (۱۱): ۲۷.

علاوه بر قوم حضرت نوح علیه السلام، مؤمنان به او هم امتحان شدند و مهم آن که امتحان آنان بسی دشوارتر بود.

هنگامی که آزار کافران به اوج رسید و نوح علیه السلام هر چه کوشید نتوانست آنان را به راه آورد و جز گروهی کم شمار به او ایمان نیاوردند، حضرت نوح علیه السلام تقاضای نزول عذاب کرد و جناب جبرئیل از جانب خدا، هفت دانه‌ی خرما آورد و گفت: ای پیامبر خدا! خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید:

اینان آفریدگان و بندگان من‌اند و نمی‌خواهم با صاعقه‌ای نابودشان کنم، مگر آن که در دعوت به توحید بر آنها تأکید شده باشد و حجّت، گریبان گیرشان گشته باشد.

پس باز هم در دعوت آنان به سوی خداوند بکوش که من به این کوشش پاداش می‌دهم و این دانه‌ها را هم بکار و آگاه باش که در رویش و بالندگی و ثمردهی آن دانه‌ها، فرج و رهایی برای تو خواهد بود. این را هم به پیروانت بشارت بده.

سال‌هایی سرآمد تا آن که آن دانه‌ها، نهال و درخت شدند و بارور گشتند و پس از آن، نوح علیه السلام و پیروانش منتظر بودند تا هنگام رهایی فرارسد. اما خداوند دستور داد تا دوباره از دانه‌های خرما، آن نخل‌ها بکارند و باز هم صبر پیشه کند و در ارشاد مردم بکوشد و حجّت را بر آنها تأکید کند. نوح علیه السلام ماجرا را به پیروانش خبر داد و پس از شنیدن این خبر، سیصد نفر از مؤمنان ظاهری، دست از آیین نوح علیه السلام شستند و بی‌دین شدند و گفتند: اگر آن چه نوح مدعی است، حق بود، خدایش خلف وعده نمی‌کرد.

هفت بار این داستان دنبال شد و هر بار نیز گروهی از سست ایمانان، بی ایمان شدند. خداوند چنین کرد تا در آن آزمون‌های صبوری و پایداری در ایمان به نوح علیه السلام، مؤمنان خالص، باقی بمانند.^۱

قوم قدرتمند

* قوم دیگری که قرآن از آن‌ها یاد می‌کند و سرگذشت عبرت‌انگیزشان را بیان می‌فرماید، قوم عاد است. آنان، در سرزمین احقاف می‌زیستند. جایی میان صحراهای حَضْرَمَوْت تا سرزمین نجران در عربستان کنونی. قوم عاد مردمانی بودند بسی بلند قامت و قوی هیکل با عمرهایی طولانی، با سرزمینی آباد و پردرخت و پر ثمر.^۲ ماجرای آنان مبتنی بر آیات شریفه‌ی قرآن، به اجمال و اختصار، چنین است:

خداوند حضرت هود علیه السلام را مبعوث و مأمور فرمود تا قوم خود را بترساند. هود علیه السلام به آنان که بت می‌پرستیدند هشدار داد و فرمود: ای قوم! خدای را بپرستید. شما را چه می‌شود که معبودی جز او برگرفته‌اید؟ شما با پرستش بت‌ها، به خداوند دروغ می‌بندید. آیا از خدا نمی‌ترسید؟ من که از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم. پاداش من با خداوندی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌اندیشید؟ ای قوم! از خداوند آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید تا بارانی پیاپی و پربارش بر شما فرو فرستد و بر دارایی و توانایی شما بیش از پیش، بیفزاید. پس مرا

۱. بحار الانوار ۱۱: ۳۳۰.

۲. بحار الانوار ۱۱: ۳۵۰.

بشنوید و مجرمانه، روی برمتابید.

اما اشراف و بزرگان قوم که کافر بودند و سرکش، جسوارنه گفتند: بینه و آیتی روشن بر درستی سخنان خود، برایمان نیاورده‌ای و ما هم به خاطر سخنان تو خدایانمان را رها نمی‌کنیم و به تو هم ایمان نمی‌آوریم. تو را هم سفیه و بی‌خرد می‌دانیم و گمان می‌کنیم به خاطر بدگویی از بت‌های ما، آنان به تو آسیب رسانده‌اند که این سخنان نامربوط را به زبان جاری می‌کنی.

هود علیه السلام، دلسوزانه گفت:

ای قوم! من بی‌خرد نیستم بلکه پیامبری از جانب خدای عالمیان می‌باشم. رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و خیرخواه امین شمایم. آیا از این که پیامی و هشدار از سوی خدایتان به وسیله‌ی مردی از خودتان، برایتان بیاید تا شما را بیم دهد، شگفت‌زده می‌شوید؟ به یاد بیاورید که خداوند پس از نابودی قوم نوح، شما را در زمین خلیفه و جانشین آنان قرار داد و شما را مردمانی قدرتمند آفرید. نعمت‌های خدا را که بر شما فزون و فراوان ارزانی فرموده است، به یاد بیاورید. شاید رستگار شوید.^۱

در هشدار دیگری، حضرت هود علیه السلام به آنان چنین فرمود:

﴿أَتَّبِعُونَ كُلَّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ
تَخْلُدُونَ * وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا﴾^۲.

۱. اعراف (۷): ۷۰-۶۵ و هود (۱۱): ۵۴-۵۰.

۲. شعراء (۲۶): ۱۳۱-۱۲۸.

آیا بر هر بلندایی بنایی از سر بیهودگی و بازیچه، برمی‌افرازید؟ و آیا کاخ‌هایی استوار می‌سازید و چنان می‌پندارید که چه بسا جاودانه زندگی خواهید کرد. و آن هنگام که دست به روی کسی می‌گشایید، ستم‌گرانه دست می‌گشایید و حمله‌ور می‌شوید. پس، از خدا پروا کنید و مرا اطاعت نمایید.

ثروت و قدرت، فزونی فرزندان و فراوانی مال، قوم عاد را سخت به فتنه انداخته بود. آنان آن چنان ثروتمند و قدرتمند بودند که علاوه بر ساختن قصرها و کاخ‌های افسانه‌ای، از سرِ بازی و سرگرمی و مسخرگی، بناهایی هم در جاهای بلند برپا می‌داشتند. حضرت هود علیه السلام، نعمت خدا را به آن‌ها یادآوری می‌کرد و می‌فرمود:

﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ﴾.

از خداوندی که شما را به آن چه که خود خوب می‌دانید یاری‌تان فرمود، پروا کنید. همان خداوندی که با فراوانی چهارپایان و فزونی فرزندان و گستره‌ی باغ‌ها و چشمه‌ساران، شما را مدد فرمود.

و پس از این یادآوری، چنین هشدار می‌داد:

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۱.

من از عذاب دردناک روزی بس بزرگ بر شما می‌ترسم.

اما کافران کوردل که دیدار آخرت را منکر بودند و در لذت‌های دنیا غوطه می‌خوردند، به دیگران می‌گفتند: این هود نیز انسانی مثل

شماست. می خورد و می آشامد و اگر از انسانی مثل خودتان اطاعت کنید بی تردید زیان خواهید کرد.

آن‌ها با شگفتی و به مسخره می گفتند: آیا هود به شما وعده می دهد که پس از مردن زنده می شوید در حالی که به استخوان و خاک تبدیل گشته اید؟ هرگز چنان نخواهد شد که او به شما وعده داده است. حرف آخر آن‌ها این بود:

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱.

هر چه هست همین حیات دنیا است که در آن زندگی می کنیم و سپس می میریم و هرگز برانگیخته نمی شویم.

آری، آنان سخت دچار کبر شده بودند و می گفتند:

﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾.

چه کسی از ما قوی تر است؟

اما نمی دانستند خداوند خالق آن‌ها، بسی قوی تر از خود ایشان است. از همین رو چنان شد که خداوند می فرماید:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ
السُّخْرِيِّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ
لَا يَنْصُرُونَ﴾^۲.

پس، در روزهایی نحس و شوم، بادی تند و مرگ بار بر آن‌ها فرستادیم تا عذاب خواری و خفت را بر آن‌ها بچشانیم و البته عذاب آخرت، خوارکننده تر است درحالی که یاری نمی شوند.

۱. مؤمنون (۲۳): ۳۷.

۲. فصلت (۴۱): ۱۶-۱۵.

قومی به آن قدر تمندی، به وسیله‌ی بادی مرگبار، که هفت شب و هشت روز بر آن‌ها وزیدن گرفت، همانند تنه‌ی فرو افتاده درختان خرما، فرو غلتیدند و درون خانه‌هایشان مردند، مرگی بس خوار و خفیف و شگفت‌انگیز.^۱

شتر شگفت‌انگیز

* یکی دیگر از اقوام ثروتمند و قدرتمند پیشین که به عذاب الهی گرفتار آمدند و نابود شدند، قوم ثمود بودند. آزمایش عجیب آنان همان است که قرآن از زبان حضرت صالح علیه السلام، پیامبر آن قوم، یاد می‌کند:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ﴾^۲.

نشانه‌ای آشکار از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. این شتر خدا، آیتی است برای شما! او را واگذارید تا در زمین خدا بچرد و آسیبی به او نرسانید که اگر چنین کردید، عذابی دردناک شما را فرو می‌گیرد. ماجرا چنان بود که در پی مناظره و گفتگویی که حضرت صالح علیه السلام با قوم بت پرست ثمود داشت، بزرگان و برگزیدگان قوم، از او خواستند تا در اثبات درستی دعوت خویش، از درون صخره‌ای در دل کوه، شتری سرخ‌رنگ و پرپشم که آبستن هم باشد، به در آورد. درخواست عجیبی بود. حضرت صالح علیه السلام به آنان گفت:

۱. حاقه (۶۹): ۶-۷.

۲. اعراف (۷): ۷۳.

درخواستی دارید که در نظر من بسی بزرگ و عجیب است، اما برای پروردگار من کاری است بسیار خرد و کوچک.

آن‌گاه حضرت صالح علیه السلام به نماز ایستاد و دست نیاز به درگاه خداوند بی نیاز بلند کرد و خواسته‌ی بزرگان قوم را طلب کرد.

در این هنگام حادثه‌ی هولناکی رخ داد. صخره شکاف برداشت و لرزشی آشکار در آن پدید آمد و در برابر دیدگان حیرت زده‌ی حاضران، سر شتری از درون شکاف بیرون آمد و کم‌کم سایر اعضای شتر از درون صخره خارج شد. در اندک مدتی، شتری که خواسته بودند با همان ویژگی، از دل صخره خارج شد و سر پا ایستاد. شتری سرخ موی و پر پشم و باردار!

با دیدن این صحنه، چنان نشد که آن گروه - که هفتاد نفر نمایندگان قوم بودند - بلافاصله ایمان بیاورند. آنان گفتند: ای صالح! چه زود پروردگارت درخواست تو را اجابت کرد. اینک بخواه تا این شتر باردار، بزاید. صالح علیه السلام چنان کرد و دقایقی بعد، بچه شتر در کنار مادر ایستاده بود. به هر روی، باز از آن هفتاد نفر، فقط پنج نفر ایمان آوردند و بقیه‌ی آن برگزیدگان، آنچه را که دیده بودند سحر و جادو نامیدند و به سرکشی خود ادامه دادند.^۱ اما آن شتر عامل ابتلا و آزمایش قوم ثمود شد، بدان سان که در قرآن به بیان جناب صالح آمده است:

﴿هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ﴾^۱.

این شتری است که برای او بهره‌ای از آب است و برای شما نیز بهره‌ای از آب، در روزی معین.

قرار چنان گذاشته شد که آن شتر می‌بایست آزاد باشد تا در یک روز، تمامی آب مشروب قوم ثمود را بنوشد و در زمین‌های آن جا بچرد و روز بعد، او از آب نمی‌نوشید و مردم اجازه داشتند از آب بهره‌مند شوند. به علاوه در آن روز، همه‌ی مردم از شیر آن شتر شگفت‌انگیز نیز استفاده کنند.

مدتی بر این منوال گذشت، اما عده‌ای این وضعیّت را تاب نیاوردند و چنان شد که قرآن نقل می‌فرماید:

﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲.

آنان شتر را دست و پا بریدند [و کشتند] و بدین سان از فرمان خدای خویش سر پیچیدند و گفتند: اینک ای صالح! اگر تو از رسولان هستی، آن چه را که ما را از آن ترسانده بودی، بیاور.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾^۳.

پس، لرزه‌ای عظیم ایشان را فرو گرفت و در خانه‌های خویش، شب‌را به صبح آوردند درحالی که سینه‌هایشان را بر زمین نهاده [و مرده] بودند!

۱. شعراء (۲۶): ۱۵۵.

۲. اعراف (۷): ۷۷.

۳. اعراف (۷): ۷۸.

قوم پلید

یکی از پلیدترین پدیده‌های تاریخی، «هم جنس بازی» است. این عمل بسیار نفرت‌انگیز، پیش‌تر، توسط قوم کثیف و فاسدی بنیان گذاشته شد که در منطقه‌ای از نواحی شام می‌زیستند. مهم‌ترین شهر آنان «سدوم» نام داشت. قرآن، به ماجرای آن قوم تبه‌کار چنین اشاره می‌فرماید:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾^۱.

و [به خاطر آورید] لوط را هنگامی که به قومش گفت: آیا کاری بسیار زشت انجام می‌دهید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟ شما از روی شهوت به جای زنان با مردان می‌آمیزید. شما قومی بسیار تجاوز پیشه‌اید.

عجب عمل ننگینی آن قوم گناه‌کار را فراگرفته بود! حضرت لوط علیه السلام سی سال در میان آنان زیست و با تمام توان آنان را به خداترسی و دست شستن از آن عمل ننگین فراخواند. اما پاسخ قوم لوط به دعوت دلسوزانه‌ی او آن بود که گفتند:

﴿أُخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾^۲.

خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید. [و به تمسخر و استهزاء گفتند:] همانا آنان مردمانی‌اند که در پی پاکیزگی‌اند.

۱. اعراف (۷): ۸۱-۸۰.

۲. نمل (۲۷): ۵۶.

و شگفتا از آزمایش خدا! آنان با همان خیم و خوی خبیثشان آزمایش شدند. به این صورت که چون اراده‌ی خداوندی بر نابودی آنان تعلق گرفت، چهار فرشته‌ی بزرگ خداوند یعنی حضرات: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کزوبیل^۱ در چهره‌ی جوانانی زیباروی و خوش‌چهره، به عنوان میهمان بر لوط پیامبر وارد شدند. قوم فاسد چون آنان را دیدند، قصد ایشان کردند. زهی بی‌شرمی! لوط بسیار نگران و ناراحت شد و چنان پنداشت که روز سختی را پیش رو دارد. قوم بدکار، به خانه‌ی لوط هجوم آوردند تا به مقصود پلیدشان دست یابند. لوط ناامید و ناتوان به آنان گفت: شما را به ازدواج طبیعی با دختران خود و دیگر زنان و دختران دعوت می‌کنم.^۲ زنان برای شما پاکیزه‌ترند. از خدا بترسید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا و خوار مکنید. آیا جوان مردی در میان شما نیست که از این کار ننگین بازتان دارد؟

اما آن مردمان نامرد، بی‌شرمانه گفتند: می‌دانی که ما با دخترانت کاری نداریم و خوب می‌دانی چه می‌خواهیم!

لوط که هنوز فرشتگان مأمور عذاب را نشناخته بود، به گمان آن که هیچ یاوری ندارد گفت: ای کاش، توان مقابله با شما را داشتم یا به پایگاهی استوار پناه می‌بردم. در این جا بود که فرشتگان به لوط گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. آنان هرگز به تو دست نمی‌یابند. پاره‌ای از شب که گذشت، خانواده‌ات را - مگر

۱. بحار الانوار ۱۲: ۱۶۸.

۲. بحار الانوار ۱۲: ۱۷۱.

همسرت که او به همان بلا و مصیبتی که دامان آنان را می‌گیرد، مبتلا خواهد شد با خود ببر و هیچ یک از شما [خاندان] به بازپس خود ننگرد. زمان نزول عذاب بر ایشان، صبحگاهان خواهد بود و آیا صبح نزدیک نیست؟^۱ عذاب عجیبی بر آنان فرود آمد:

﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴾^۲.

هنگام طلوع آفتاب [نخست] بانگی بلند و مرگ خیز، آنان را فروگرفت. و آن سرزمین را زیر و رو کردیم و پاره سنگ‌هایی از گل و سنگ بر آنها فروباریدیم.

گناه قوم لوط آن چنان عظیم و پلید بود که آسمان و زمین را به ناله و نفرین واداشته بود و چون فرمان عذاب آمد، خداوند به آسمان فرمود: به سرشان سنگ پاره ببار! و به زمین دستور داد: ایشان را در خود فرو ببر!^۳

خائنان کم‌فروش

یکی از زشت‌ترین کارها، خیانت در کسب است. کم‌فروشی، از گناهان بزرگ و نابخشودنی است. قرآن، بسیار تند و عتاب‌آمیز، کم‌فروشان را نکوهش می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَ

۱. هود (۱۱): ۷۷-۸۱.

۲. حجر (۱۵): ۷۳-۷۴.

۳. بحارالانوار ۱۲: ۱۶۷.

إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»^۱.

وای بر کم‌فروشان! هم آنان که چون از مردم پیمانہ می‌گیرند، تمام و کامل می‌گیرند و هنگامی که به آن‌ها پیمانہ می‌دهند یا [کالایشان را] وزن می‌کنند، کم می‌گذارند.

این امر، خیانتی بی‌شرمانه است که خداوند عاملانش را چنین بیم می‌دهد:

«أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲.

آیا آنان گمان نمی‌کنند که همانا در روزی بزرگ برانگیخته می‌شوند؟ همان روز که مردم در پیشگاه پروردگار عالمیان، می‌ایستند؟! مردم مدین، یا اصحاب «ایکه» قومی خائن و کم‌فروش بودند که پیامبر خدا حضرت شعیب عليه السلام آنان را از فرجام این فرومایگی که زاییده‌ی خداشناسی آنان بود، بیم می‌داد و می‌فرمود:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ لَا تَتَّقُوا الْمَكِّيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»^۳.

ای قوم من! خدای را بپرستید! جز او معبودی برایتان نیست. و پیمانہ و ترازو را مکاهید و از آن کم مگذارید. همانا من شما را در ثروت و مکنّت می‌بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر می‌ترسم.

پستی و فرومایگی مردم مدین آن بود که با وجود ثروت و

۱. مطففین (۸۳): ۱-۳.

۲. مطففین (۸۳): ۴-۶.

۳. هود (۱۱): ۸۴.

دارایی، در پیمانۀ و ترازو کم فروشی و خیانت می کردند، این کار آنان چنان گسترده و فراوان و فراگیر بود که باز هم در دنباله‌ی همان هشدار پیشین، حضرت شعیب علیه السلام دوباره می فرماید:

﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^۱.

و ای قوم من! پیمانۀ و ترازو را به عدل و داد، تمام و کامل دهید و اجناس مردم را کم مدهید و در این سرزمین به فتنه‌انگیزی و فساد نپردازید.

حضرت شعیب علیه السلام از ارشاد و وعظ آن قوم تبه کار، کم نگذاشت و تا توانست آنان را بیم داد و از آن عمل ناجوانمردانه و زشت، بازشان داشت. حتی آنان را از عذابی که بر قوم نوح و هود و صالح و لوط فرود آمد، ترسانید و نزول عذاب را بر آنان دور ندانست.^۲ اما قوم ستمگر و نادان گفتند:

﴿يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾^۳.

ای شعیب! ما بسیاری از آن چه را می گویی، نمی فهمیم و همانا تو را در میان خود ناتوان می بینیم و اگر خاندانت نبودند حتماً سنگسارت می کردیم و تو نزد ما عزیز و گرامی نیستی.

اما باز هم شعیب در ارشاد آنان کوشید و تا توانست هشدارشان

۱. هود (۱۱): ۸۵.

۲. هود (۱۱): ۸۹.

۳. هود (۱۱): ۹۱.

داد. اما آن قوم تبه کار و تیره بخت به دلسوزی های شعیب اعتنایی نکردند و سرانجام:

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ

أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾^۱.

و آن گاه که فرمان [عذاب] ما آمد، شعیب و آنان را که همراه با او ایمان آورده بودند، به رحمت خویش نجات دادیم و بانگ مرگبار، ستمگران را فروگرفت، پس شب را در خانه هایشان به صبح رسانیدند در حالی که سینه هایشان روی زمین بود [و مرده بودند].

شگفتا از قدرت خداوند! عذابی که بر آنان فرود آمد چنان

مرگبار بود و چنان به سرعت آنان را از پا در آورد که:

﴿كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ﴾^۲.

گویی که هیچ گاه در آن خانه ها اقامت نداشتند. هشدار که مرگ و نفرین نصیب مردم مدین شد، همان گونه که مرگ و نفرین، گریبان قوم ثمود را گرفت.

فرعونیان فرومایه

یکی دیگر از اقوامی که به فتنه افتادند و سرانجام، سرافکنده به ورطه ی نابودی در غلتیدند، «قبطیان» بودند. مردمانی قدرتمند و ثروتمند که در سرزمین حاصل خیز مصر می زیستند. آنان از موجود منفوری که قرآن از او با نام «فرعون» یاد کرده است، بی چون و چرا

۱. هود (۱۱): ۹۴.

۲. هود (۱۱): ۹۵.

اطاعت و بلکه او را عبادت می کردند. پی آمد پیروی کورکورانه از فرعون به آنجا انجامید که آنان قومی کافر و گنه کار و ستمگر و سرکش شدند. چنان که قرآن با این نشانه‌ها از آنان یاد می کند:

﴿كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۱.

به آیات خدا کافر شدند.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ﴾^۲.

پس آن گاه که موسی نشانه‌های ما را برای آنها آورد، در آن هنگام به آن آیات می خندیدند [و مسخره می کردند].

﴿فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾^۳.

کبر ورزیدند و البته قومی گنه کار بودند.

﴿فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ﴾^۴.

کبر ورزیدند و قومی برتری جو بودند.

﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ

فِرْعَوْنَ﴾^۵.

و آن گاه که پروردگارت به موسی ندا داد که به سوی قوم ستمگر برو، همان قوم فرعون!

۱. انفال (۸): ۵۲.

۲. زخرف (۴۳): ۴۷.

۳. یونس (۱۰): ۷۵.

۴. مؤمنون (۲۳): ۴۶.

۵. شعراء (۲۶): ۱۱ - ۱۰.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾^۱.

آنان قومی نافرمان و تجاوزگر بودند.

در قرآن از زبان حضرت موسی علیه السلام، درباره‌ی ثروت و شوکت آنان، چنین می‌خوانیم:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآءَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الدُّنْيَا﴾.

خدایا! همانا به فرعون و بزرگان و اشراف دربارش زینت و دارایی در زندگانی دنیا داده‌ای.

آنان، از نعمت ثروت بهره‌مند بودند ولی با استفاده‌ی سوء از آن ثروت، نعمت را به نِقمت و نکبت تبدیل کردند و چنان شد که در دنباله‌ی همین آیه‌ی شریفه می‌خوانیم:

﴿رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عِبَادَكَ﴾^۲.

ای خداوند! [آن ثروت و مکننت موجب گشته است] تا آنان مردم را از راه تو، به در برند و به کژراهه کشانند.
آری، آنان سخت به فتنه افتاده بودند:

﴿وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ﴾^۳.

ما پیش از آن‌ها [کافران زمان پیامبر] قوم فرعون را نیز آزمودیم.
بزرگ‌ترین بدبختی قبطیان، همان بود که پیش‌تر هم گفتیم. آنان عجیب مفتون فرعون شده بودند. فرعون هم همان بود که در میان قومش ندا در داد که:

۱. زخرف (۴۳): ۵۴.

۲. انفال (۸): ۸۹.

۳. دخان (۴۴): ۱۷.

﴿يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي﴾^۱.

ای قوم من! آیا سرزمین مصر از آن من نیست و آیا این نهرها از زیر تخت و کاخ من جاری نمی‌شود؟!

او همان کس بود که بی‌شرمانه ادعا می‌کرد:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲.

من، پروردگار بزرگ شمایم!

در برابر کفر و تکذیب و تمسخر آیات خدا و کبر و گنه کاری و برتری جویی و ستم‌گری قبطیان، خداوند نخست با بیّنه‌ای بزرگ، حجّت را بر آنان تمام فرمود. همان ماجرای عصای موسی عليه السلام که به ارزدهایی عظیم تبدیل شد و جادوی جادوگران را باطل کرد و نیز دست نورانی حضرت موسی عليه السلام که همانند آفتاب تابید و دیده‌ها را خیره کرد. اما فرعون و فرعونیان باز هم ایمان نیاوردند. این بار خداوند آنان را به سختی‌ها مبتلا کرد. داستان این ابتلا در قرآن چنین آمده است:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ

يَذْكُرُونَ﴾^۳.

و همانا فرعونیان را به قحطی و کاهش محصولات کشاورزی گرفتار کردیم شاید به خود آیند!

اما آنان پند نپذیرفتند و به خود نیامدند و در سرکشی خویش

۱. زخرف (۴۳): ۵۱.

۲. نازعات (۷۹): ۲۴.

۳. اعراف (۷): ۱۳۰.

پای فشردند و نشانه‌های نبوت حضرت موسی علیه السلام را جادوگری دانستند و گفتند: هر آیتی هم که بیاوری تا ما را جادو کنی، ایمان نمی‌آوریم.^۱

اما خداوند به خاطر لطف و رحمت خویش، می‌خواست آنان به راه بیایند و به اختیار، از کژروی، روی برگردانند. از این رو، باز هم بر آنان بلا نازل فرمود تا شاید بیدار و هشیار شوند:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ

آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ﴾.

سپس بر آنان طوفان و ملخ و شپش و وزغ و باران خون، فرستادیم. نشانه‌هایی روشن و فراگیر.

با وجود آن که قبطیان به بلاهای سختی دچار شدند، باز هم ایمان نیاوردند. طوفان‌های سهمگین نابودی مزارع با هجوم ملخ‌ها، حمله‌ی شپش‌ها، پدیدار گشتن وزغ‌ها در همه جای زندگی آن‌ها، تبدیل شدن تمامی آب‌ها به خون، نشانه‌هایی از قدرت خداوند بود؛
اما:

﴿فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾^۲.

سرکشی کردند و کبر ورزیدند و البته قومی مجرم بودند.

البته، هرگاه بلا بر آنان نازل می‌شد، ادعای می‌کردند:

﴿لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۳.

۱. اعراف (۷): ۱۳۲.

۲. اعراف (۷): ۱۳۳.

۳. اعراف (۷): ۱۳۴.

[ای موسی] اگر بلا را از ما برگردانی بی تردید به تو ایمان می آوریم و
حتماً بنی اسرائیل را با تو می فرستیم [تا آزاد شوند].

اما چون عذاب بر طرف می شد، باز هم پیمان می شکستند و به
همان کفر و کبر پیشین باز می گشتند.^۱

چنان که گفتیم، تمامی بدبختی های قوم فرعون، فرمانبری از او
بود. این امر موجب شد تا قبطیان به وسیله ی فرعون خفیف و
فرومایه شوند:

﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾^۲.

فرعون، آنان را خفیف و خوار کرد، پس ایشان هم او را اطاعت کردند.
در آیاتی دیگر، به این اطاعت کورکورانه و فرجام شوم آن، چنین
اشاره شده است:

﴿فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ وَ بئْسَ الْمَوْرُودُ﴾^۳.

آنان از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان او راست و درست
نبود. فرعون، روز قیامت پیشاپیش قومش حرکت می کند و آنان را به
آتش دوزخ داخل می کند و البته آن جا محل ورود بسیار بدی است که به
آن داخل می شوند.

این است پایان تلخ و دردناک کبر و سرکشی و ستم و گم راهی که
زاییده ی فرومایگی فرعونیان بود.

۱. اعراف (۷): ۱۳۵.

۲. زخرف (۴۳): ۵۴.

۳. هود (۱۱): ۹۸-۹۷.

قارون تیره‌بخت

یکی دیگر از داستان‌های عبرت‌انگیز قرآن که سرانجام ابتلای به مال و ثروت را بیان می‌فرماید، ماجرای شگفت‌انگیز قارون است. این داستان شنیدنی و تکان‌دهنده، چنین نقل شده است:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ مَّوْسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ﴾.

قارون از قوم موسی بود که بر آن‌ها سرکشی کرد.

معروف است که قارون از خویشاوندان موسی بود. برخی بر آن‌اند که او پسر عموی موسی بود و عده‌ای هم او را پسرخاله‌ی آن حضرت می‌دانند.^۱ او خود را به فرعون و فرعونیان فروخته بود و از چنان ثروتی برخوردار بود که قرآن از آن چنین یاد می‌کند:

﴿وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ﴾.

و ما آن قدر از گنجینه‌ها به او داده بودیم که حمل و جا به جایی کلیدهای آن گنجینه‌ها، افراد قوی را خسته می‌کرد!

گویند که کلیدهای گنجینه‌های او را بین ده تا پانزده نفر جا به جا می‌کردند.^۲ قارون سرمست از باده‌ی ثروت و بی‌خبر از فرجام شوم غفلت، اسیر دام کبر و نخوت، سرخوش و بسیار فرحناک بود. تا جایی که:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾.^۳

۱. بخار الانوار ۱۳: ۲۵۲.

۲. بخار الانوار ۱۳: ۲۴۹.

۳. قصص (۲۸): ۷۶.

در آن هنگام، قوم قارون به او گفتند: فرحناک مباش، همانا خداوند کسانی را که سخت به فرح و شادمانی می‌پردازند، دوست نمی‌دارد. او آن چنان سرخوش و سرمست شده بود که خدا و آخرت و همه چیز را به کلی فراموش کرده بود. این مقدار سرخوشی در دین و آیین خداوند، مذموم و ناپسند است. به هر روی خردمندان قوم، او را پند و اندرز می‌دادند و می‌گفتند:

﴿وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱

با ثروتی که خداوند به تو داده است، سرای جاودان را بجو و بطلب و البته بهره‌ات را از دنیا از یاد مبر و نیز نیکی کن، همان گونه که خداوند به تو نیکی کرده است و در زمین سرکشی مکن. همانا خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد.

اما او به جای پند پذیری و عبرت‌گیری، نابخردانه گفت:

﴿إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۲

من، این مال و ثروت را به وسیله‌ی دانشی که خود داشته‌ام به دست آورده‌ام.

خداوند با او محاجّه‌ای نمی‌فرماید بر این که هر آن‌چه از دارایی و گنجینه دارد از آن خداوند است و اوست که به هر کس هر اندازه که خود اراده بفرماید می‌دهد؛ بلکه نکته‌ی دیگری را یاد می‌کند و

۱. قصص (۲۸): ۷۷.

۲. قصص (۲۸): ۷۸.

هشدار می‌دهد:

«أَوْلَمَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»^۱.

آیا نمی‌دانست که همانا خداوند پیشینیانی را که از او بسی قوی‌تر و ثروتمندتر بودند، نابود کرده است؟ و از گناه مجرمان [به‌خاطر روشنی و قطعیت آن] پرسش نمی‌کند.

یک روز چنان شد که:

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ».

با شکوه و شوکت خیره‌کننده‌ای که داشت در میان قومش به جلوه‌گری پرداخت.

در آن حال:

«قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۲.

کسانی که چشم به زیبایی‌های دنیا دوخته و آن را آرزو می‌کردند گفتند: ای کاش ما نیز مانند قارون از ثروت و شوکت بهره‌مند بودیم. همانا که او از حظ و بهره‌ی عظیمی برخوردار است.

اما:

«وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَ لَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»^۳.

۱. قصص (۲۸): ۷۸.

۲. قصص (۲۸): ۷۹.

۳. قصص (۲۸): ۸۰.

کسانی که به آنها دانش داده شده بود، گفتند: وای بر شما! ثواب و پاداش خداوند برای کسانی که ایمان آورده باشند و عمل شایسته انجام دهند، بسی برتر است و البته جز صابران به آن پاداش عظیم نمی‌رسند. هنگامی که سرکشی و غرور قارون به اوج رسید چنان شد که:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ مَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَّصِرِينَ﴾^۱

قارون و قصرش را به دل و درون زمین بردیم. پس هیچ گروهی نبود تا در برابر [عذاب] خدا به یاری‌اش برخیزد و به هیچ روی هم نمی‌توانست از کسی کمک بستاند.

از آن سو و در پی این حادثه‌ی شگفت‌انگیز و عبرت‌آموز:

﴿وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآئِنَّا اللَّهُ بِبَسْطِ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآئِنَّا لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾^۲

صبحگاهان، هم آنان که دیروز آرزوی آن را داشتند که به جای قارون می‌بودند، گفتند: شگفتا! به راستی چنان است که گویی خداوند رزق و روزی را به هرکس از بندگانش که خود بخواهد فزونی می‌بخشد و [بر دیگری] تنگ می‌گیرد. اگر خداوند بر ما منت نمی‌گذاشت، ما را نیز به زمین فرو می‌برد. شگفتا! به راستی چنان است که کافران هرگز روی رستگاری نمی‌بینند.

در پایان این داستان تکان‌دهنده، خداوند چنین هشدار می‌دهد:

۱. قصص (۲۸): ۸۱.

۲. قصص (۲۸): ۸۲.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ
لَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

این است سرای آخرت! آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین
اراده‌ی سرکشی و فسادانگیزی نمی‌کنند و البته فرجام فرخنده از آن
پرهیزگاران است.

قوم توبه‌کار

تا این جا که ماجرای ابتلای اقوام پیشین را خواندیم، دانستیم که
تمام آن‌ها در امتحان پیروی از پیامبران خدا، شکست خوردند و
چنان شد که بر اثر سرکشی و نافرمانی، عذاب الاهی ایشان را
فراگرفت و نابودشان کرد. اما یکی از اقوام گذشته، در آخرین
لحظات، از عذاب خداوندی نجات یافتند. ایشان قوم حضرت
یونس علیه السلام هستند:

حضرت یونس علیه السلام مدت‌ها، مردم را به پرستش خداوند یکتا
فرامی‌خواند، اما آنان ایمان نمی‌آوردند. هنگامی که نافرمانی مردم
به اوج رسید و یونس علیه السلام از هدایتشان ناامید شد، دست به دعا
برداشت و از خداوند درخواست کرد تا آن قوم نافرمان و گناهکار را
عذاب فرماید. پس از دعا و درخواست یونس علیه السلام، خداوند به او
وحی فرمود که در چه هنگام، خشم خدا در عذاب‌های آسمانی
جلوه‌گر می‌گردد و آنان را فراخواهد گرفت. چون زمان نزول عذاب
فرارسید، یونس علیه السلام از میان قوم، بیرون رفت.

مردم، که صدهزار نفر یا بیش تر بودند، با دیدن نشانه‌های نزول عذاب، دانستند که به زودی هلاک می‌شوند و ماندند که چه کنند. در این هنگامه‌ی هول، مردی خردمند و خداشناس که پیرو یونس علیه السلام بود، به یاری مردم شتافت و به آنان گفت: هم اینک عذابی دردناک شما را نابود خواهد کرد. بیایید و به خداوند پناه ببرید، شاید به شما رحم کند و عذاب را برطرف فرماید، مردم، درمانده و حیرت زده گفتند: چه کنیم تا از این بلا در امان بمانیم؟

گفت: همگی گرد آید و به بیابان بروید. زنان و کودکان را از یک‌دیگر جدا کنید. حیوانات را هم با خود ببرید. میان شتران و شتر بچه‌ها، گاوها و گوساله‌ها، گوسفندان و بره‌ها، نیز جدایی بیفکنید تا همگی از دوری یک‌دیگر گریه کنند و ناله سر دهند. شما هم گریه کنید و در همان حال از دل و درون دعا کنید و از خداوند بخواهید تا از شما درگذرد و عذاب را برگرداند.

مردم، همان کردند که آن خردمند گفته بود. همه، به بیابان رفتند. کودکان شیرخوار و خردسالان را از مادرانشان جدا کردند. میان حیوانات و فرزندان‌شان نیز جدایی افکندند. غوغایی به پا شده بود. همه ضجه می‌زدند، می‌گریستند، می‌نالیدند. از آن سو، نشانه‌های نزول عذاب کاملاً آشکار شده بود. ابرهای سرخ رنگی در آسمان پدیدار گشت، بادهای عجیبی می‌وزید. گریه و ناله نیز به اوج خود رسید، مردم به راستی می‌گریستند و با تمام وجود طلب بخشایش می‌کردند. از سویدای دل دست توبه به سوی آسمان بلند کرده بودند و از خداوند می‌خواستند تا از آنان بگذرد و عذاب را از سرشان بگذراند.

چون چنین شد، دریای رحمت خداوند به خروش آمد و عذاب حتمی و قطعی به جای آن که بر سر آنان مردم توبه کار و پشیمان فرود آید، بر کوهی نازل شد و آن را خرد و خاک کرد. قوم توبه کار، رستگار شدند.^۱

قرآن، در این آیت، به اشارت از آن ماجرا چنین یاد می‌کند:

﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲
 پس چرا اهل هیچ آبادی‌ای ایمان نیاورد تا ایمانش به او سود رساند؟ مگر قوم یونس! آنان، آن‌گاه که ایمان آوردند، عذابی را که ایشان را در این دنیا خوار و ذلیل می‌کرد، برطرف کردیم و تا زمانی معین [از نعمت زندگی] بهره‌مندشان فرمودیم.

از این فرمایش به روشنی پیداست که همه‌ی اقوام کافر، سر از فرمان پیامبرانشان پیچیدند و به همان خاطر، خشم خداوند ایشان را فراگرفت و نابودشان کرد. اما قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَام که در آخرین لحظات، ایمان آوردند و توبه کردند، از عذاب در امان ماندند. آری، آنان در امتحان بزرگ خدا، پیروز شدند و شیطان را شکست دادند.

۱. بحار الانوار ۱۴: ۳۸۰. ای خداوند! چه می‌شد اگر ما نیز همانند قوم یونس، سر به بیابان می‌گذاشتیم و به درگاه تو ناله می‌کردیم و از صمیم و سویدای دل می‌گفتیم: رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ؛ خدایا عذاب را از ما بردار؛ ما مؤمنانیم! ای کاش آن قدر می‌گریستیم و دعا می‌کردیم تا دوران دردناک و غم‌بار غیبت و روزگار پر عذاب دوری از منجی و مولایمان به سر می‌آمد. اما افسوس که سخت در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بریم و به خود نمی‌آییم.

۲. یونس (۱۰): ۹۸.

جادوگران سعادت‌مند

از معدود کافرانی که از آزمایش سربلند بیرون آمدند و مؤمن شدند و سعادت‌مند و خوش عاقبت گشتند، جادوگرانی بودند که نخست با موسی علیه السلام به مبارزه برخاستند. داستان شیرین و شورانگیز آنان را به اجمال می‌خوانیم:

حضرت موسی علیه السلام چون دعوت خویش را آشکار کرد و مدّعی شد که رسولی از جانب پروردگار عالمیان است، در اثبات ادعایش دو آیت نبوت نمایاند. یکی عصایش بود که تبدیل به اژدها می‌شد و دیگری دستش که نوری خیره‌کننده از آن ساطع می‌گشت. فرعونیان که آن دو نشانه را دیدند، موسی را جادوگر نامیدند و جادوگران مصر را فراخواندند تا با وی به مقابله برخیزند. جادوگران فرعون از سرتاسر سرزمین مصر گرد آمدند و آماده‌ی مبارزه با موسی شدند و خطاب به فرعون گفتند:

﴿إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا غَالِبِينَ﴾.

اگر ما پیروز شویم همانا اجر و پاداشی برای ما خواهد بود؟

فرعون به آنها اطمینان داد که:

﴿نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۱.

آری! و شما از نزدیکان و مقربان درگاه می‌شوید.

وقتی جنگ جادوگران و موسی علیه السلام شروع شد، به قدرت الاهی عصای موسی که به اژدهایی عظیم تبدیل شده بود، تمامی ساخته‌های دروغین جادوگران فرعون را بلعید و چنان شد که قرآن

گزارش می‌دهد:

﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ﴾^۱.

پس حق واقع شد و آنچه آنان انجام می‌دادند باطل گشت و بر باد رفت و آن‌جا بود که جادوگران شکست خوردند و خوار و سرافکنده شدند. آزمون بزرگ آنان همین‌جا بود! جادوگران چون دانستند که کار موسی عَلَيْهِ السَّلَام خارج از قدرت انسان است و جادو نیست، با کمال شهامت و شجاعت و جوان‌مردی:

﴿وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۲.

به سجده افتادند و گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. [همان] پروردگار موسی و هارون.

آزمایش بعدی جادوگران - که اینک مؤمنانی پاک باخته بودند - دشوارتر بود. فرعون به آنان گفت: پیش از آن که من به شما فرمان بدهم به او ایمان آوردید؟ همانا موسی بزرگ و رئیس شما جادوگران است و همو جادو را به شما آموخته است و این حيله و نیرنگی است که با یک‌دیگر پی ریخته‌اید تا مصریان را از سرزمینشان بیرون کنید.^۳

آن‌گاه آنان را به مرگی بسیار جان‌خراش تهدید کرد:

۱. اعراف (۷): ۱۱۹-۱۱۸.

۲. اعراف (۷): ۱۲۱-۱۲۰.

۳. اعراف (۷): ۱۲۳ و طه (۲۰): ۷۱.

﴿فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَلْصِقَنَّكُمْ فِي
جُدُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾^۱.

حتما دست و پایتان را برخلاف جهت یکدیگر می‌برم و بی‌تردید شما را از تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم و خواهید دانست که کدام یک از ما عذابش شدیدتر و ماندگارتر است.

تهدید فرعون جدی و وحشتناک بود، اما آن مؤمنان سعادت‌مند، مردانه پایداری کردند و پاسخی دندان‌شکن به فرعون دادند. گفتند: ما هرگز تو را بر آن‌چه از نشانه‌های روشن نبوت دیدیم و بر خداوندی که ما را آفریده است، بر نمی‌گزینیم. تو هم هرچه خواهی بکن که هرچه کنی فقط در حیات گذرای دنیای فانی می‌کنی.^۲ سپس، شادمانه افزودند:

﴿إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۳.

ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا لغزش‌های ما را بیامرزد و از گناه همین جادویی هم که تو ما را بر آن واداشته‌ای، درگذرد. و البته خداوند بهتر و پاینده‌تر است.

این چنین بود که جادوگرانی که تا ساعتی پیش کارگزاران فرعون فتنه‌گر بودند، مؤمنانی شدند که با شدیدترین شکنجه‌ها، در راه ایمانشان شهید شدند. خوشا به سعادتشان!

۱. طه (۲۰): ۷۱.

۲. طه (۲۰): ۷۲.

۳. طه (۲۰): ۷۳.

امتحان های بنی اسرائیل



به فرموده‌ی پیامبر ﷺ، شبیه‌ترین امت‌ها به امت اسلام، قوم بنی اسرائیل است. هر آن چه در میان آنان رخ داده است، گام به گام و موبه‌مو، در میان امت اسلام نیز رخ می‌دهد. از سوی دیگر، قوم یهود به دلایلی، دچار امتحان‌های شکفت‌انگیزی شده است و شکفت‌انگیزتر آن که همان ابتلاها، دامن‌گیر امت اسلام نیز شده است. از این رو در این فصل، جداگانه و به تفصیل، از آزمون‌های امت یهود سخن می‌گوییم.

نخستین ابتلای آنان، فتنه‌ی فرعون بود که از آن سربلند بیرون آمدند و با دعا و درخواست، ظهور موسی عليه السلام را پیش انداختند. اما در امتحان‌های بعدی شکست خوردند:

- پس از عبور از دریا و نجات از دست فرعون، تقاضای بت‌پرستی کردند.

- در غیاب موسی، هارون را رها کردند و به پیروی از سامری، گوساله‌پرست شدند.

- از موسی درخواست دیدن خدا را کردند.

- در آزمون «باب حطه» شکست خوردند.

- در امتحان صید ماهی در روز شنبه، سرافکنده شدند.

- دست به خون پیامبران خدا آغشتند.

- خود را دوستان خاص و پسران خدا انگاشتند.

- به مریم مقدس تهمت ناروا زدند.

در این فصل درباره‌ی همین آزمون‌ها سخن می‌گوییم.

فتنه‌ی فرعون

یکی از اقوامی که دچار ابتلائات پرشمار شده است، قوم بنی اسرائیل است. ماجراهای بنی اسرائیل و سرگذشت بسیار شگفت و عبرت‌انگیز آنان را از داستان فرعون و ستم‌گری‌های او درباره‌ی این قوم آغاز می‌کنیم و به یاد می‌آوریم حقیقت بسیار مهمی را که در احادیث معصومان علیهم‌السلام ذکر شده است: «هر سنتی که در بنی اسرائیل جاری شده است، مو به مو و قدم به قدم، در امت اسلام نیز جاری خواهد شد.»^۱

* فرعون بر بنی اسرائیل بسیار سخت گرفت. مردانشان را می‌کشت و زنانشان را به کنیزی می‌گرفت. کودکان زیادی را هم از دم تیغ گذراند و شکم‌های زنان باردار را درید. بدین گونه بنی اسرائیل سالیانی سخت و سیاه، در بندگی و بردگی فرعون،

۱. برای مشاهده‌ی احادیث مربوط به این مهم، به تفاسیر روایی، ذیل آیه‌ی نوزدهم سوره‌ی

روزگار به سر آوردند.

قرآن به اشاره، از ماجرای ستم فرعون و فرعونیان نسبت به بنی اسرائیل چنین یاد می‌کند:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱.
همانا فرعون در سرزمین مصر سرکشی کرد و اهل آن جا را فرقه فرقه قرار داد. گروهی از ایشان را به بند بردگی کشید. پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را [برای کنیزی] زنده نگاه می‌داشت. به راستی او از فسادکنندگان و بدکاران بود.

بلای فرعون چنان بزرگ و خوارکننده بود که خداوند از آن چنین یاد می‌کند:

﴿وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ﴾^۲.
همانا ما بنی اسرائیل را از عذابی بس خوارکننده نجات دادیم، همان عذاب فرعون!

حضرت موسی عليه السلام نیز به عنوان یادآوری نعمت‌های خداوند نسبت به بنی اسرائیل، از جمله می‌فرماید:

﴿اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يَتَّبِعُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكَ مِنْ بَلَاءٍ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٍ﴾^۳.

۱. قصص (۲۸): ۴.

۲. دخان (۴۴): ۳۰.

۳. ابراهیم (۱۴): ۶.

امتحان‌های بنی اسرائیل * ۱۰۱

نعمت خداوند را درباره‌ی خود به یاد آورید، آن هنگام که شما را از خاندان فرعون نجات داد؛ همان‌ها که شما را با عذاب سخت و دردناک آزار می‌دادند و پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده نگاه می‌داشتند و آن آزار و عذاب، بلایی بس بزرگ از جانب خداوند برای شما بود.

فرجام فرخنده

ابتلای قوم بنی اسرائیل به فرعون و فرعونیان، به راستی آزمونی بسیار دشوار و دردناک بود. شگفت‌انگیز آن که بنی اسرائیل در آن امتحان عظیم پیروز شدند. آنان صبوری کردند و با دعا و درخواست، ظهور حضرت موسی علیه السلام را خواستار شدند^۱ و چون در این امر پای فشردند و به راستی و از صمیم قلب و سویدای دل نجات و رهایی و رستگاری را طلب کردند، خداوند چنان کرد که خود می‌فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲.

و ما اراده فرمودیم تا بر کسانی که در سرزمین مصر به بردگی و ناتوانی کشیده شده بودند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان سرزمین قرار دهیم.

و سرانجام چنان شد که خداوند وعده فرموده بود:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى

۱. به کتاب «سرانجام صالحان» از همین نویسنده و ناشر مراجعه فرمایید.

۲. قصص (۲۸): ۵.

بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ^۱.

و سرتاسر سرزمین مصر را که در آن برکت و فزونی قرار داده بودیم، به کسانی که به بردگی و ناتوانی کشیده شده بودند، ارزانی فرمودیم. و این‌گونه بود که وعده‌ی نیکوی خداوند درباره‌ی بنی‌اسرائیل به انجام رسید و این به‌خاطر صبری بود که آنان پیشه ساختند. و نیز آن چه را که فرعون و قومش ساخته و برآورده بودند، همه را نابود کردیم.

آری خداوند برای نجات بنی‌اسرائیل از آن همه ننگ و نکبت، حضرت موسی علیه السلام را برانگیخت و آن حضرت به وسیله‌ی بیانات روشنی که خداوند به او عطا فرموده بود، توانست بنی‌اسرائیل را از چنگال فرعون نجات بخشد و ایشان را سروری و سالاری دهد. همین امر و نیز آیات و نشانه‌های نبوت، آزمایش و ابتلایی شد برای بنی‌اسرائیل:

﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ﴾^۲.

ما بنی‌اسرائیل را براساس علم و دانشی که داشتیم، بر تمامی مردم زمان خودشان برتری دادیم و ایشان را برگزیدیم و آیات و نشانه‌هایی به ایشان دادیم که در آنها، ابتلا و امتحان روشنی برای ایشان بود. هنگامی که خداوند به بنی‌اسرائیل بشارت داد که به زودی آنان را در سرزمین مصر مکنّت و قدرت می‌بخشد، به آنان یادآوری فرمود که:

۱. اعراف (۷): ۱۲۷.

۲. دخان (۴۴): ۳۲ و ۳۳.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۱.

چه بسا خداوند دشمنانتان را نابود کند و شما را در زمین [مصر] جانشین آنان قرار دهد و بنگرد که شما چگونه عمل می‌کنید!

درخواست کودکانه

خداوند بنی اسرائیل را به آزمون‌هایی بسیار سخت مبتلا فرمود؛ تا به راستی، راستگویان از دروغگویان معلوم شوند. شگفت‌انگیز آن که تا از دریا عبور کردند و دانستند که با قدرتی الاهی و آسمانی از چنگال خون ریز فرعون و فرعونیان نجات یافته‌اند، حادثه‌ای بس عجیب و غیر منتظره رخ داد. حادثه‌ای که قرآن از آن چنین یاد می‌کند:

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾.

و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. پس بر قومی درآمدند که در برابر بت‌هایشان پیشانی‌بندی می‌ساییدند. به موسی گفتند: برای ما نیز خدایانی قرار بده، همان‌گونه که اینان خدایانی دارند!

عجب! اینان همان قومی‌اند که سالیانی بس دراز و سخت، در بدترین شرایط، روزگاری تلخ و تاریک را پشت سر نهاده‌اند و با دعای بسیار و صبر زیاد، ظهور موسی عليه السلام را درخواست کرده‌اند و پس از آن همه مشکلات، لطف خداوند شامل حال آنان شده است و

با پیروزی و سربلندی، به چشم خویش نابودی دشمنانشان را شاهد بوده‌اند. اینک هم آنان، شاید هنوز نیم روزی نگذشته، به چنان قهقرایی غلتیده‌اند که از موسی درخواستی این چنین ننگین و نکبت بار دارند.

حضرت موسی علیه السلام، شگفت زده از آن همه نادانی، خطاب به آنان فرمود:

﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

شما قومی هستید که جهالت می‌ورزید. همانا آن چه این گروه بر آن‌اند نابود شدنی است و آن چه را که انجام می‌دادند باطل است.

سپس افزود:

﴿أَغْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهَا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱.

آیا کسی را به جز الله معبود شما بیسندم، در حالی که او شما را بر مردم زمانه‌تان برتری داده است؟

گوساله‌ی زرین

به روشنی پیدا است که قوم برگزیده، چه بسا بر اثر کبر و غرور، دچار لغزشی عظیم و عجیب شدند و در آزمونی نه چندان دشوار، شکستی شرم‌آور خوردند. اما ای کاش ماجرا به همین جا خاتمه می‌یافت. چنان نشد و در ماجرای ننگین‌تر و نکبت‌بارتر، در پی تأخیری ده روزه توسط موسی علیه السلام^۲، چنان شد که می‌خوانیم:

۱. اعراف (۷): ۱۴۰ - ۱۳۸.

۲. وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ اعراف (۷): ۱۴۲.

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ﴾.

و قوم موسی پس از او، از زیورها و زینت هایشان پیکر گوساله‌ای را [به عنوان معبود خویش] برگرفتند که بانگی گاوگونه داشت!!

این عمل آنان چنان سبک و سخیف بود که جای هیچ توجیهی نداشت. از این رو خداوند با خطابی عتاب‌آمیز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا

ظَالِمِينَ﴾^۱.

آیا آنان ندیدند [و ندانستند] که آن گوساله‌ی زرین با آنان سخن نمی‌گوید و هدایتشان نمی‌کند؟ آری آنان گوساله را معبود خویش برگرفتند در حالی که ستم‌گر بودند.

آری! بنی‌اسرائیل به آزمونی دیگر گرفتار آمدند و در آن هم شکست شرم‌آوری را تجربه کردند.

کشتار در تاریکی

امتحان بعدی که پی‌آمد همان شکست قبلی بود، آزمونی دشوارتر بود، همان که قرآن از آن چنین یاد می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ

الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ

بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۲.

۱. اعراف (۷): ۱۴۸.

۲. بقره (۲): ۵۴.

و هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم! شما با گرفتن گوساله [به عنوان خدا و معبود] به خویشتن خویش ستم کردید. پس به سوی آفریدگار خویش توبه کنید و یک دیگر را بکشید! این، برای شما نزد آفریدگارتان بهتر است. پس توبه‌ی شما را پذیرفت. همانا که او بسیار توبه‌پذیر و بسی مهربان است!

البته در این آزمون دشوار، آنان سربلند شدند. به این ترتیب که در شبی تاریک به جان یک دیگر افتادند و یک دیگر را کشتند. این، کفاره‌ی گناهی بود که مرتکب شده بودند. پس از آن ماجرا، خداوند، کشتگان را آمرزید و از گناه زندگان چشم پوشید.

درخواست دیدن خدا

آزمون بزرگ دیگری که امت موسی علیه السلام به آن دچار شدند، همان است که داستانش را می‌خوانیم:

هنگامی که خداوند با موسی سخن گفت و او را برگزید، موسی به سوی قومش بازگشت و به آنان فرمود: خداوند با او سخن گفته و او را به بندگی و مناجات برگزیده است. بنی اسرائیل گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا ما نیز سخن خدا را - همان گونه که تو شنیدی - بشنویم. در پی این درخواست:

﴿وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾

موسی از میان قومش هفتاد نفر را برگزید تا به میقات خداوند بروند. در آن جا آنان سخنان خدا را شنیدند اما گفتند:

﴿يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾

ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن‌که خدا را آشکارا ببینیم!
اما چنان شد که خداوند به یاد بنی اسرائیل می‌آورد و می‌فرماید:

﴿فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۱.

صاعقه شما را فراگرفت در حالی که شما به چشم خویش [نزول عذاب
را] می‌دیدید.^۲

به این ترتیب آن هفتاد نفر برگزیدگان قوم بنی اسرائیل، در دم
جان سپردند. دنباله‌ی ماجرا را قرآن چنین نقل می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي
أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ
وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ
الْغَافِرِينَ﴾^۳.

هنگامی که لرزشی عظیم آنان را فروگرفت، موسی عرض کرد:
پروردگارا! اگر می‌خواستی می‌توانستی آنان و نیز مرا پیش از این نابود
کنی. آیا ما را به آن چه سفیهان و نابخردان ما انجام دادند هلاک
می‌فرمایی؟ خداوندا! آن چه رخ داد چیزی نبود جز آزمون و امتحانی از
سوی تو که به آن وسیله هرکس را که بخواهی گمراه می‌کنی و هرکس
را هم که بخواهی هدایت می‌فرمایی. تو یاور و سرپرست مایی؛ پس ما
را ببخشای و به ما رحم کن در حالی که تو بهترین آمرزندگان.
در پی آن، چنان شد که قرآن در ادامه‌ی ماجرا می‌فرماید:

۱. بقره (۲): ۵۵.

۲. بحار الانوار ۴: ۴۷.

۳. اعراف (۷): ۱۵۵.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱.

سپس شما را، پس از آن که مردید، زنده کردیم شاید شاکر و سپاسگزار باشید.

در آموزش

یکی دیگر از امتحان‌ها و ابتلاهای بنی اسرائیل داستان «باب حطه» است. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا
وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَتَزِيدُ
الْمُحْسِنِينَ﴾^۲.

[به یاد آورید] آن هنگام که به شما گفتیم به این قریه درآید و از نعمت‌های آن جا، هر کجا و هر زمان که خواستید بهره‌مند شوید و از آن در، در حال سجده وارد شوید و هنگام ورود بگویید «حطه» [گناهان ما را بریز!] تا بدین سان گناهان شما را بیامرзим و نیز به زودی بر پاداش نیکوکاران بیفزاییم.

این بار آزمایش بنی اسرائیل در نحوه‌ی ورود از یک در چوبی بود و گفتن یک لفظ مخصوص. آنان اگر این فرمان خدا را اجرامی کردند چنان می‌شد که گناه کاران آمرزیده می‌شدند و بر پاداش نیکوکاران افزوده می‌گشت؛ اما آنان از این امتحان الهی سرافکنده بیرون آمدند و برخلاف دستور خداوند، از آن در، با بی‌احترامی و از پشت وارد شدند و به جای گفتن آن لفظ مخصوص (حطه) کلمه‌ی دیگری به

۱. بقره (۲): ۵۶.

۲. بقره (۲): ۵۸.

مسخره گفتند، دنباله‌ی ماجرا را قرآن چنین بیان می‌فرماید:

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۱

پس، آنان که ستم کردند، سخنی به جز آن چه به ایشان گفته شده بود، گفتند. پس، ما نیز بر آن ستم‌گران - به خاطر فسقی که می‌کردند - عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

شنبه و شکار

در آزمونی دیگر، خداوند یهودیان را چنین مبتلا می‌کند که از آنان می‌خواهد تا در روزهای شنبه از صید ماهی چشم‌پوشی کنند:

﴿وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۲

از یهودیان درباره‌ی آن قریه‌ای که در کنار دریا بود، پرس. همان‌ها که در روز شنبه از حد الهی تجاوز می‌کردند. آن هنگام که در روز شنبه [که صید ماهیان حرام بود] ماهیان به روی آب و نزدیک ساحل پدیدار می‌گشتند و در روزهای دیگر، غیر از شنبه، ماهیان نمی‌آمدند. و این گونه بود که آنان را به خاطر گناهی که انجام می‌دادند، می‌آزمودیم.

ماجرا چنان بود که یهودیان ساکن ساحل دریا، به خیال خویش، به خدا خدعه می‌زدند. آنان گودال‌هایی در کنار ساحل حفر

۱. بقره (۲): ۵۹.

۲. اعراف (۷): ۱۶۳.

می کردند و ماهیان [بنا بر همان حکمت ابتلا] روزهای شنبه که صید ماهی حرام بود، پدیدار می گشتند و داخل آن گودال‌ها می شدند، یهودیان، حيله گرانه، با پاهایشان راه خروج ماهیان را از گودال‌ها با شن و ماسه‌ی کنار ساحل می بستند و روز بعد، ماهیان درون گودال‌ها را صید می کردند. فسقشان این بود! چون حيله گرانه خدا را نافرمانی می کردند.

نوشیدن آب

یکی دیگر از آزمایش‌های بنی اسرائیل، داستان عبرت‌انگیز لشکرکشی جناب طالوت، یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است. درباره‌ی آن ماجرا در قرآن چنین می خوانیم:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾^۱

طالوت چون لشکریان را حرکت داد، فرمود: خداوند شما را به وسیله‌ی نهر آبی می‌آزماید. هر کس از آن بنوشد از من نیست. البته جز آن کسی که به اندازه‌ی کف دستی آب بنوشد که او از من است.

در این ماجرا، خداوند لشکریان طالوت را به وسیله‌ی نوشیدن آب از نهر، با وجود تشنگی زیاد، جز به اندازه‌ی کف دست، آزمایش کرد. البته جالب است بدانید از آن لشکر ۶۰ هزار نفری، فقط ۳۱۳ نفر از آن آزمایش سربلند بیرون آمدند.

کشتن پیامبران

بنی اسرائیل ادعای ایمان می‌کنند و خود را قوم برتر و برگزیده‌ی خدا می‌شمارند. در زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین‌گونه بودند. یکی از ویژگی‌های قرآن آن بود که مطالب درست و دست‌نخورده‌ی تورات را تصدیق می‌کرد و این خود، یکی از نشانه‌های آسمانی بودن قرآن بود و عامل و انگیزه‌ای برای آن که یهودیانی که به راستی به تورات و تعالیم آن ایمان دارند، به قرآن نیز ایمان بیاورند. اما آنان در این مورد هم به فتنه و آزمایشی عظیم گرفتار آمدند و نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله دست به اقدامات گوناگون زدند و به جنگ علیه آن حضرت برخاستند. قرآن از این ماجرا به اشاره یاد می‌کند و تأکید می‌فرماید که یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی بنی اسرائیل، انکار حق و در پی آن، کشتن پیامبران است. به این آیه‌ی شریفه گوش جان می‌سپاریم:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا أَوْ نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

و هنگامی که به آنان گفته شد: به آن چه که خداوند نازل فرموده است، ایمان بیاورید، گفتند: آیا به آن چه که بر ما نازل شده است ایمان بیاوریم؟! در حالی که به آن چه که پس از تورات نازل شده کافر می‌شوند و در حالی که آن حق است و تصدیق‌کننده‌ی آن چه که با ایشان است. به آن‌ها بگو: اگر مؤمن‌اید، پس چرا پیش از این، پیامبران را می‌کشتید؟

آنان خوب می دانستند که خواسته‌ی خداوند آن بود که به قرآن و نیز هر آن چه که از سوی خدا نازل شده است ایمان بیاورند؛ اما آنان آگاهانه و مغرضانه و چه بسا به تمسخر، می گفتند: ما به تورات که کتاب آسمانی است، ایمان داریم. و خداوند در مقام محاجّه‌ی با آنان به ایشان یادآوری می فرماید که اگر به راستی به تورات ایمان داشتید و دارید، پس چرا پیامبران خدا را می کشتید.

توجه دارید که مخاطب این آیه‌ی شریفه یهودیان زمان پیامبر ﷺ می باشند. در نگاه نخست به نظر می رسد نسبت دادن گناهان پدران و پیشینیان، به آنان درست نباشد. اما نکته‌ی جالب آن است که همان یهودیان زمان پیامبر ﷺ، به خاطر آن که نسبت به هر آن چه پدرانشان انجام می دادند، راضی بودند و اگر هم در آن دوران حضور داشتند همان کارها را می کردند، کردار آن پیشینیان به ایشان نسبت داده شده است. از همین روست که حضرت علی علیه السلام فرموده است:

الرّاضی بفعل قوم کالداخل فیهم معهم.^۱

کسی که به کردار گروهی راضی باشد، مانند ایشان، داخل در آن کار است.

آری، یهودیان زمان پیامبر ﷺ، در پی کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم بودند.

خصلت خبیثانه‌ی کشتن پیامبران توسط بنی اسرائیل مدّعی ایمان، در این آیه‌ی شریفه نیز آمده است:

﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بُرْهَانٌ

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح: ۴۹۹.

تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱.

هم آنان که گفتند: همانا خداوند از ما پیمان گرفته است که به هیچ فرستاده‌ای ایمان نیاوریم تا آن که قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بخورد. بگو: به راستی که پیش از من فرستادگانی با نشانه‌های روشن و نیز با آن نشانه که شما می‌گویید آمدند، [اما] اگر راست می‌گویید، پس چرا آنان را کشتید؟

پسران خدا

در این باره، هم یهودیان و هم مسیحیان به فتنه افتادند. قرآن از آن عقیده‌ی سخیف و شرک‌آلود، در دو جا و به دو گونه، چنین یاد می‌کند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرُ بْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ^۲﴾.

یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصرانیان نیز گفتند: مسیح پسر خداست! آن [بیهوده‌گویی] سخنی است که بر زبان جاری می‌سازند و به این ترتیب سخنشان را با سخن کافران [که از پیش چنان می‌گفتند] همانند می‌سازند. خدا [به خاطر این کفرگویی] بکشدشان!

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ

۱. آل عمران (۳): ۱۸۳.

۲. توبه (۹): ۳۰.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ
إِلَيْهِ الْمَصِيرُ^۱.

یهودیان و نصرانیان گفتند: ما پسران و دوستان خداییم! به آن‌ها بگو: پس چرا خداوند شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌کند؟ [شما پسران و دوستان خدا نیستید] بلکه انسان‌هایی همانند دیگر آفریدگان خدایید. هرکس را که بخواهد می‌آمزد و هرکس را هم که بخواهد عذاب می‌فرماید و پادشاهی آسمان‌ها و زمین و هر آن‌چه میان آن‌هاست، از آن خداست و بازگشت هم به سوی اوست.

پیمان شکنی

قرآن، در چند جا، به برخی دیگر از گناهان و نافرمانی‌های بنی‌اسرائیل که در ارتباط با ابتلائات بزرگ آنان بود، اشاره می‌فرماید. برخی از آن موارد را می‌آوریم:

عَلَّتْ أَنْ كَفَرْتُمْ وَ نَفَرْتُمْ وَ عَدَّوْتُمْ وَ كَانَتْ أَعْيُنُكُمْ رَأْسَافَ مَكِيدٍ وَ كُنْتُمْ كَافِرِينَ
عَلَّتْ أَنْ كَفَرْتُمْ وَ نَفَرْتُمْ وَ عَدَّوْتُمْ وَ كَانَتْ أَعْيُنُكُمْ رَأْسَافَ مَكِيدٍ وَ كُنْتُمْ كَافِرِينَ
برخی از امور حلال بر آنان حرام گشت، این‌ها بود:

﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ﴾

به آن خاطر بود که پیمان شکستند.

﴿وَ كُفِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾

و به آیات خدا کافر شدند و به ناحق و ناروا پیامبران را کشتند.

﴿وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

و نیز گفتند: دل‌های ما پوشیده است. بلکه خداوند به علت کفرشان بر آن دل‌ها پرده افکنده است، پس از آن روست که جز اندکی ایمان نمی‌آورند.

﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا﴾.

و نیز به آن خاطر بود که به [پاکدامنی] مریم مقدس کافر شدند و به او بهتان بزرگی زدند.

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ﴾.^۱

و نیز گفتند: همانا مسیح پسر مریم، فرستاده‌ی خدا را ما کشتیم.

﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَ بَصَدَّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾.

پس، به خاطر ستم‌هایی که یهودیان روا داشتند، پاک‌هایی را که بر آنان حلال کرده بودیم، حرام کردیم و نیز از آن رو که چه بسیار مردمان را که از راه خدا باز می‌داشتند.

﴿وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمُ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.^۲

و باز به آن خاطر که با آن که از گرفتن ربا نهی شده بودند، ربا می‌گرفتند و هم‌چنین به آن علت که اموال مردم را به باطل و ناروا می‌خوردند. و البته برای کافران از آنان عذابی بس دردناک فراهم آورده‌ایم.

در آیه‌ای دیگر، آمده است:

﴿فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾.

۱. نساء (۴): ۱۵۷-۱۵۵.

۲. نساء (۴): ۱۶۱-۱۶۰.

به خاطر پیمان شکنیشان آنان را نفرین کردیم و دل‌هایشان را سخت و سنگ قرار دادیم.

﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾^۱

سخنان خدا را از جایگاه‌هایش برمی‌گردانند و حظاً و بهره‌ای را که به یادشان آوردیم، از یاد بردند، و پیوسته بر خیانت‌پیشگی آنان آگاه خواهی شد، مگر گروه اندکی از ایشان [که چنان نیستند].

برخی دیگر از پیمان‌هایی را که خداوند از آنان گرفته بود، در آیات دیگری آمده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾

و آن‌گاه که از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم که:

﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ﴾

جز خدا را نپرستید.

﴿وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ﴾

و به پدر و مادر و خویشاوندان و نزدیکان و یتیمان و درماندگان، نیکی کنید.

﴿وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾

و با مردم به نیکویی سخن بگویید:

﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ﴾

و نماز به پای دارید و زکات بدهید.

پس از آن که خداوند از یهودیان این پیمان‌های نیکو را گرفت، چنان شد که قرآن از آن یاد می‌کند:

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾^۱.

سپس، جز عده‌ای انگشت‌شمار، به آن پیمان‌ها پشت کردید، در حالی که رویگردانان از پیمان بودید.

پیمان دیگری که خداوند از اهل کتاب (از جمله بنی اسرائیل) گرفته است، همان است که در این آیه‌ی شریفه آمده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ﴾^۲.

و هنگامی که خداوند از آنان که کتابشان داده‌اند، پیمان گرفت که حتماً [مطالب] کتاب را برای مردم آشکار سازند و آن را نپوشانند.

آن‌چه را که باید برای مردم آشکار می‌کردند، بشارت به آمدن پیامبر اسلام ﷺ بود که در کتاب‌های آسمانی پیشین به روشنی از آن یاد شده بود و یهودیان این را به‌خوبی می‌دانستند. ایشان پیامبر اسلام ﷺ را کاملاً می‌شناختند. به تعبیر قرآن:

﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾^۳.

همان گونه که پسران خودشان را می‌شناختند، پیامبر اکرم را نیز می‌شناختند.

اما با بعثت رسول گرامی ﷺ، او را منکر شدند و:

۱. بقره (۲): ۸۳.

۲. آل عمران (۳): ۱۸۷.

۳. بقره (۲): ۱۴۶.

﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۱.

آن پیمان را پشت سر خود انداختند [به آن بی‌اعتنایی کردند] و آن را به بهایی اندک فروختند و چه بد بود آن چیزی که خریدند! برخی دیگر از پیمان‌های بنی‌اسرائیل در این آیات شریفه آمده است:

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾.
همانا خداوند از بنی‌اسرائیل عهده‌ی استوار گرفت و از میان خودشان دوازده نقیب و سرپرست برانگیخت.

﴿وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ﴾.
و خداوند به آنان فرمود: همانا من با شمایم اگر نماز به پا دارید و زکات بپردازید.

﴿وَأَمْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾.
و نیز اگر به رسولانم ایمان بیاورید و آنان را یاری کنید و به [خاطر] خدا وامی نیکو [بدون منت و ربا] بدهید.

﴿لَا تُكْفِرْنَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأَدْخِلَنَّاكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

[اگر چنان کنید] حتماً گناهانتان را می‌پوشانم (می‌بخشم) و بسی تردید شما را به باغ‌هایی که از زیر آن‌ها نهرها جاری است، داخل می‌کنم.

﴿فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۲.

۱. آل عمران (۳): ۱۸۷.

۲. مائده (۵): ۱۲.

و البته اگر کسانی پس از آن (اخذ پیمان) کافر شوند، به راستی که از راه راست گمراه شده‌اند.

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾^۱

به راستی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی را به سویشان فرستادیم. ولی هر زمان پیامبری چیزی بر خلاف خواسته‌ی دل آن‌ها، می‌آورد؛ گروهی از آنان را تکذیب می‌کردند و گروهی را هم می‌کشتند.

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۲

و آن هنگام که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز سرهایتان افراشتیم، پس با قوت و توانمندی آن چه را که به شما می‌دهیم بگیرید و آن چه را که در آن هست به یاد داشته باشید، شاید که تقوایپیشه شوید.

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تَخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ﴾.

و آن‌گاه که از شما پیمان گرفتیم که خون یک دیگر مریزید و یک دیگر را از سرزمین خویش بیرون نکنید.

﴿ثُمَّ أَقْرَزْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تَخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ﴾.

سپس بر این پیمان‌ها اقرار کردید در حالی که خود بر درستی آن شهادت و گواهی می‌دهید. اما همین شما هستید که یک‌دیگر را

۱. مائده (۵): ۷۰.

۲. بقره (۲): ۶۳.

می کشید و گروهی از شما گروهی دیگر را از سرزمینشان بیرون می کنید.

﴿تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ﴾.

با گناه و دشمنی بر آنان چیره می شوید و اگر اسیر شما شوند از آنها فدیة و خون بهای آزادی می گیرید در حالی که اخراج [و فدیة گرفتن از] آنها بر شما حرام است.

﴿أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمُ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾.^۱

آیا به بعضی از کتاب [تورات] ایمان می آورید و بعضی از آن را کافر می شوید؟ پس سزای کسی از شما که چنین کند جز خواری و سرافکنندگی در زندگی دنیا، چیز دیگری نیست و البته روز قیامت به شدیدترین عذابها درمی آورندشان و خداوند از آن چه که انجام می دهید غافل نیست.

به این ترتیب دانستیم که تمامی عذابها و بلاهایی که بر سر بنی اسرائیل می آمد به خاطر آن بود که آنان عهد استواری را که با خدا و موسی عليه السلام بسته بودند، شکستند و در عمل به دستورهای تورات کوتاهی کردند و نیز با آن که پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله را به خوبی می شناختند و می دانستند که موعود موسی و تورات، همان حضرت است، وی را انکار کردند و دروغ گویش شمردند و حتی به جنگ با او برخاستند.

ریشان ورتلا



در این فصل بحث را از آنجا آغاز کرده‌ایم که خداوند، ما را بر فطرت توحید آفریده است و همه‌ی آدمی زادگان در درون، خدا را می‌شناسند و بر اثر اغوای شیطان، از راه راست روی می‌گردانند و مشرک و کافر می‌شوند.

سپس از ناتوانی انسان‌ها سخن گفته‌ایم و نشان داده‌ایم که آدمیان چنان‌اند که چون روی آسایش و آرامش ببینند، از خود بی‌خود می‌شوند و خدا را فراموش می‌کنند و زمانی که به سختی‌ها و دشواری‌ها دچار می‌شوند، ناله و ندبه‌ی‌شان گوش فلک را کر می‌کند و رو به خدا می‌آورند. از همین رو، خداوند به عنوان یکی از راه‌ها، انسان‌های ناتوان را به انواع بلاها مبتلا می‌کند تا بیدار شوند و به خود آیند و به همان فطرت و خلقت نخستین بازگردند و خداشناس و خداپرست شوند. این، یکی از حکمت‌های ابتلائات است.

از دیگر مباحث این بخش، شدت ابتلای مؤمنان است. با این توضیح که هرچه درجه‌ی ایمان بالاتر باشد، ابتلا شدیدتر است. در تعبیری جالب، ابتلای مؤمنان، هدیه‌ی خداوند است به آنان. از آن رو که چون بنده‌ی مؤمن مبتلا می‌شود، روی به درگاه خدا می‌آورد و دست به دعا برمی‌دارد و صدا به ناله و انابه برمی‌دارد و عاجزانه خدا را می‌خواند و این، حالتی است که خداوند از بنده می‌خواهد و می‌پسندد.

حکمت مهم دیگر ابتلای مؤمنان، محک زدن ایمان آنان است. به این ترتیب، کسانی که ادعای ایمان دارند، در کوره‌ی امتحان گذاخته می‌شوند تا مؤمنان راستین از مدعیان دروغین بازشناخته شوند.

دین حنیف

اساس آفرینش آدم و آدمیان، از آغاز، بر معرفت خداوند نهاده شده است. این آفرینش نخستین و نهادینه، «فطرت» نام دارد. بر این اساس، همه‌ی انسان‌ها، در دل و درون، به راستی خداشناس و یکتاپرست می‌باشند. قرآن به این موضوع، چنین اشاره می‌کند:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۱

پس، روی خود را برای دین خداوند راست گردان، در حالی که به آیین راست گراییده‌ای. این، همان فطرت خداوندی است که مردم را بر آن اساس [از آغاز] آفریده است. در آفرینش خداوند تغییر و دگرگونی راه ندارد. این است دین استوار و آیین پایدار.

اما مردم در این دنیا، بر اثر غفلت و گناه، روی از آیین راست و دین پاک - که همان توحید است - برمی‌تابند و مشرک می‌شوند و سر

بر آستان بت می نهند. آن‌گاه خداوند - از روی رحمت و شفقت - برای بیدار شدن فطرت خفته‌ی آدمیان، آنان را به انواع ابتلاها و گرفتاری‌ها مبتلا می‌کند. یکی از حکمت‌های ابتلا، همین است. البته حکمت‌های دیگر را در آینده خواهیم گفت.

انسان ناتوان

در پی این مبحث، لازم است با یکی از ویژگی‌های انسان آشنا شویم. خداوند که خالق بشر است او را چنین وصف کرده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً﴾^۱

همانا آدمی به شدت ناشکیبا و آزمند آفریده شده است. هنگامی که شرّ و بدی به او برسد، بسیار بی صبر می‌شود و آن‌گاه که خیر و خوبی به او برسد، سخت بازدارنده [از خیر] می‌گردد.

انسان با این ویژگی آفریده شده است، اما او در میدان آزمایش، اگر گوی ایمان را صاحب شود، چنان می‌شود که نه تنها خصوصیت نامبرده را ندارد، بلکه مراتب بالای ایثار و صبر و جوان‌مردی را می‌پیماید. در دنباله‌ی همین آیه، کسانی از این قاعده‌ی کلی آفرینش، استثنا می‌شوند. آنان این ویژگی‌ها را دارند:

- نمازگزارانی که در حفظ و حراست حدود نماز می‌کوشند و آن را پیوسته پاس می‌دارند.

- هم آنان، از دارایی خویش، بخشی را به تهی‌دستان و محرومان،

اختصاص می دهند.

- به روز جزا ایمان دارند و آن را راست می شمارند.

- از عذاب الاهی می ترسند.

- دامن از آلودگی ها پاک می دارند.

- امانت دار می باشند و به عهد و پیمان پای می فشارند.

برای شهادت و گواهی به حق و راستی، آماده اند.^۱

به هر روی، چون خصوصیات عمومی انسان ها را در موضوع مورد بحث بیان می کنیم، به بحث اصلی باز می گردیم و آیات دیگری را می خوانیم:

﴿لَا يَسْتَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤَسِّ قَنُوطِ

* وَ لَئِنْ أَذَقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا

أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى﴾.

(خداوند نخست این ویژگی را بیان می فرماید که: انسان هرگز از

خواندن و درخواست خوبی ها برای خویش خسته نمی شود و اگر

ناراحتی و بدی به او برسد، بسیار ناامید و مأیوس می گردد و اگر پس از

رسیدن ضرر و بدی، رحمتی از جانب خویش به او بچشانیم، مدعی

می شود: این رحمت از آن من است و من هرگز باور ندارم که قیامت

برپاشدنی باشد و اگر هم به سوی خدای خویش باز گردم همانا برای من

نزد خدا جایگاهی نیکو فراهم است.

خداوند به آن پندار پوچ چنین پاسخ می دهد:

﴿فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا و لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾.

ما بی تردید کافران را به آن چه کرده‌اند آگاه می‌کنیم و حتماً به آنان از عذابی سخت و دردناک، می‌چشانیم.

و در ادامه، این ویژگی را درباره‌ی انسان‌ها بیان می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ﴾.^۱

و هنگامی که انسان را از نعمت‌ها بهره‌مند می‌سازیم [از خدا] روی می‌گرداند و بی‌اعتنا دور می‌شود و آن‌گاه که بدی و زیانی به او برسد، صاحب دعایی بزرگ و فراخ می‌گردد [و مرتب خدا را می‌خواند].

همین مطلب در جای دیگری از قرآن مجید نیز، یادآوری شده است:

﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوَسْوِسُ﴾.^۲

و هنگامی که انسان را از نعمت‌ها بهره‌مند می‌سازیم [از خدا] روی می‌گرداند و بی‌اعتنا دور می‌شود و آن‌گاه که بدی و زیانی به او برسد به شدت ناامید و مایوس می‌گردد.

خوش حالی بیش از حد به هنگام بروز نعمت و رحمت و ناامیدی شدید به گاه سختی و بلا، از ویژگی‌های بارز انسان است که در آیات دیگری نیز بیان شده است. آن‌ها را هم می‌آوریم:

۱. فصلت (۴۱): ۴۹-۵۱.

۲. اسراء (۱۷): ۸۳.

﴿وَلَئِنْ أذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهٗ لَيُؤْوِسُ كَفُورًا﴾.

و اگر به انسان رحمتی از جانب خویش بچشانیم، سپس آن را از او برگیریم، همانا که بسیار ناامید و بسی ناسپاس می‌شود.

﴿وَلَئِنْ أذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَّاءٍ مَسَّهٗ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورًا﴾.

و اگر پس از آن زیان و ضرری که به او رسیده است، نعمت را به او بچشانیم می‌گوید: بدی‌ها از من رخت بر بسته‌اند. همانا که او بسیار شادمان می‌شود و بسی ناز می‌کند و کبر می‌ورزد.

البته دوباره مؤمنان را مستثنا می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.^۱

مگر کسانی که صبر کردند و عمل صالح انجام دادند. برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی خواهد بود.

انسان و نسیان

پیش از ادامه‌ی بحث ابتلا، لازم است با استفاده از آیات شریفه‌ی قرآن، درباره‌ی یکی دیگر از ویژگی‌های انسان، سخن بگوییم. خداوند درباره‌ی این ویژگی چنین می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾.^۲

۱. هود (۱۱): ۹-۱۱.

۲. روم (۳۰): ۲۳.

مردم چنان‌اند که چون زیانی به آنان برسد، در حال توبه و انابه به سوی خدا، او را می‌خوانند. و آن‌گاه که خداوند گشایش و رحمتی از جانب خویش به آن‌ها می‌چشاند، در آن هنگام گروهی نسبت به پروردگارشان شرک می‌ورزند.

این خصوصیت آدمی، ظاهراً فراگیر است که در آیات نسبتاً پرشماری تکرار و بر آن تأکید شده است. یک آیه‌ی دیگر در همین باره می‌آوریم:^۱

﴿وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲.

هنگامی که سختی و زیانی به انسان می‌رسد، در همه حال - خوابیده، نشسته یا ایستاده - ما را می‌خواند. اما همین که آن سختی را از او برطرف کردیم، چنان [غافل] به راه خود می‌رود که گویی هرگز در آن دشواری، ما را نخوانده بود. این گونه است که کردار کسانی که پای از حریم خویش بیرون می‌نهند، در نظرشان آراسته می‌شود.

یکی از موارد بسیار روشن و گویا که چون آدمی دچار سختی می‌شود و در آن حال به راستی خدا را می‌خواند، هنگامی است که در دریا، دچار طوفان می‌شود و مرگ را پیش رو می‌بیند. به این واقعیت انکارناپذیر، در چند آیه‌ی شریفه، تصریح شده است که به

۱. آیات دیگری که این موضوع در آن‌ها آمده است عبارتند از: نحل (۱۶): ۵۴-۵۳؛ زمر (۳۹): ۸، ۴۹؛ معارج (۷۰): ۲۱-۲۰؛ اسراء (۱۷): ۸۳؛ فصلت (۴۱): ۵۰-۴۹؛ هود (۱۱): ۱۰؛ یونس (۱۰): ۲۱؛ مؤمنون (۲۳): ۷۵.
۲. یونس (۱۰): ۱۲.

ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم: ^۱

﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ
جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا، جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ
جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ، دَعَاؤُا اللَّهِ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ *
فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ ^۲.

خداوند همان کسی است که شما را در خشکی و در دریا سیر می‌دهد. تا آن‌جا که چون به کشتی درمی‌آیید و بادی موافق می‌وزد و ایشان را به حرکت درمی‌آورد و شادمان می‌شوند، ناگهان تندبادی خطرناک برمی‌خیزد و موج از همه سو بر آن‌ها هجوم می‌آورد و یقین می‌کنند که ایشان را فراخواهد گرفت، خدا را - در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اند - می‌خوانند و می‌گویند: اگر ما را از این طوفان نجات دهی، بی‌تردید از سپاسگزاران خواهیم بود. اما هنگامی که نجاتشان می‌دهیم، در همان حال، به ناحق در زمین، سرکشی می‌کنند.

چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم، این ویژگی غفلت و ناسپاسی و کفران و پرده‌پوشی، درباره‌ی کافرانی است که حتی هنگامی که رحمت خدا به آنان می‌رسد، سرکشی‌شان فزونی می‌یابد:

﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ﴾ ^۳.

۱. آیات دیگر در همین باره عبارتند از: اسراء (۱۷): ۶۷؛ عنکبوت (۲۹): ۶۵؛ لقمان

(۳۱): ۳۲.

۲. یونس (۱۰): ۲۲-۲۳.

۳. مؤمنون (۲۳): ۷۵.

و اگر به آنان رحم کنیم و آن چه را که از زیان و بدی به ایشان رسیده است برطرف سازیم، در طغیان و سرکشی‌شان اصرار می‌ورزند و بر آن پای می‌فشارند در حالی که حیران و سرگردان‌اند. این نکته که کافران و مشرکان به گناه سختی‌ها و دشواری‌ها روی به خدا می‌آورند و به هنگام راحتی و آسایش، مشرک می‌شوند در این آیه هم آمده است:

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾.

هر آن چه نعمت در اختیارتان است، از جانب خداوند است. سپس، چنان است که چون بدی و زیانی به شما برسد به سوی او پناه می‌برید و آن‌گاه که آن سختی و زیان از شما برطرف شد، آن هنگام است که گروهی از شما به خدای خویش شرک می‌ورزند.

علت این امر در آیه‌ی بعدی ذکر شده است:

﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ﴾.

برای آن که نسبت به آن چه که به آنان داده‌ایم، کافر و ناسپاس شوند. و در پاسخ، خداوند به آنان می‌فرماید:

﴿فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.^۱

پس [از این دنیای فانی] بهره‌مند شوید، به زودی [فرجام کفر و ناسپاسی را] خواهید دانست.^۲

آری، آدمی بسی فراموشکار است و در سختی‌ها خدا را

۱. نحل (۱۶): ۵۵-۵۳.

۲. همین مطلب در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره‌ی روم نیز آمده است.

می خواند و در آرامش و آسایش، به شرک پیشین باز می گردد.

ابتلا و امتحان لطف خداست بر مؤمنان

دانستیم که خداوند، کافران را چون به خود نمی آیند و بیدار نمی شوند و هشیار نمی گردند و راه رستگاری در پیش نمی گیرند، به حال خود، رهایشان می سازد تا در این چراگاه دنیا، چون چهارپایان بچرند. اما خداوند مؤمنان را رها نمی کند و ایشان را به حال خود و انمی گذارد، بلکه آنان را سخت می آزماید. خداوند خطاب به کافران درباره ی مؤمنان می فرماید:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ
مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۱

خداوند مؤمنان را به حال خود رها نمی سازد، آن گونه که شما کافران را وانهاده است؛ تا، آنانی را که سرشتی ناپاک دارند از پاک طینتان جدا سازد.

هدف از آزمایش، در همین آیه، به روشنی آمده است. اما در آیه ای دیگر، جلوه ی روشن تری از این مطالب آمده است:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲

آیا مردم چنان می پندارند همین که [به زبان] گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نمی گردند؟

این پرسش، انکاری است؛ یعنی هرگز چنان نیست که مردم

۱. آل عمران (۳): ۱۷۹.

۲. عنکبوت (۲۹): ۲.

آزمایش نشوند. این سنت، در پیشینیان هم بوده است. چنان که در آیه‌ی بعد می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.

و ما به راستی، پیشینیان ایشان را هم آزمودیم.
و در دنباله‌ی آیه‌ی شریفه، هدف از این آزمایش هم بیان شده است:

﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾.^۱

تا خداوند راستگویان و دروغگویان را بنمایاند.^۲
و باز هم آیه‌ی شریفه‌ی دیگری بر این مهم پای می‌فشارد:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ
أَخْبَارَكُمْ﴾.^۳

و ما حتماً شما را می‌آزماییم تا تلاشگران و پای‌مردان از شما را بنمایانیم و نیز اخبار و اسرار درونی شما را آشکار سازیم.
ذکر همین چند آیه‌ی شریفه کافی است تا به خوبی بدانیم آنان که به دایره‌ی ایمان درآمده‌اند بی‌تردید آزمایش می‌شوند.
اینک پردازیم به بیان روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

۱. عنکبوت (۲۹): ۳.

۲. توجه دارید که خداوند نسبت به همه‌ی موجودات عالم، علم و آگاهی کامل دارد. منظور از «دانستن خداوند» در این آیه آن است که خداوند آن علم و آگاهی خودش را به خود آنان - راست‌گویان و دروغ‌گویان - بنمایاند، تا آن که حجت بر همه تمام گردد. چون اگر خداوند بخواهد براساس علم خود عمل فرماید، کافران می‌توانند بگویند: خدایا، چرا زمینه‌ی عمل و بروز و ظهور آن‌چه را که خود می‌دانستی برای ما فراهم نفرمودی؟ شاید ما به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردیم!

۳. محمد (۴۷): ۳۱.

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ. لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ. وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ، فَلَيْسَتْ عِزُّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ.^۱

هیچ گاه هیچ یک از شما نگویند: «بارالها من از فتنه به تو پناه می‌برم» زیرا کسی نیست جز آن که فتنه‌ای او را فرا گیرد. اما اگر کسی خواست به خدا پناه ببرد، از فتنه‌های گمراه کننده به خداوند پناهنده شود.

ابتلای مؤمنان

با توجه به روایاتی که نقل می‌کنیم علت ابتلای پیامبران و نیز اوصیا و اولیا و مؤمنان، روشن تر می‌شود:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است:

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ، ثُمَّ الْوَصِيُّونَ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ وَ إِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ. فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِلْمُؤْمِنِ وَ لَا عُقُوبَةً لِكَافِرٍ. وَ مَنْ سَخَفَ دِينَهُ وَ ضَعَفَ عَمَلَهُ، قَلَّ بَلَاؤُهُ. وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطْرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.^۲

گرفتارترین مردم از نظر بلا، پیامبران اند [شدیدترین بلاها بر پیامبران فرود می‌آید]. و پس از پیامبران، جانشینان آنان دچار بلاهای سخت می‌شوند و به همین ترتیب شدت و کثرت بلا در طبقات پس از ایشان، کاسته می‌شود.

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۹۱.

۲. کافی ۲: ۲۵۹.

بنده‌ی مؤمن به اندازه‌ی کار و کردار نیکش آزمایش می‌شود. از این رو هر کس که دینش درست و کردارش نیکو باشد، بلا و گرفتاری‌اش شدیدتر است. و این از آن روست که خداوند دنیا را محلّ پاداش برای مؤمن و عقوبت برای کافر، قرار نداده است. و هر کس که دینش سست و عملش اندک است، بلای کمتر و سبک‌تری هم گریبانگیرش می‌شود. به راستی که نزول بلا بر مؤمن، از ریزش باران بر زمین هموار، سریع‌تر و پرشتاب‌تر است.

درباره‌ی ابتلای مؤمن و شدت و سختی آن، به ذکر چند روایت دیگر تبرّک می‌جوئیم:

إِنَّ اللَّهَ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ
مِنَ الْغَنِيِّةِ.^۱

به درستی که خداوند متعال با مؤمن پیمان بسته است که او را بیازماید، همان گونه که مرد با خانواده‌اش عهد می‌بندد که در بازگشت از سفر، برای ایشان ارمغان و هدیه آورد.

وقتی مرد خانواده به مسافرت می‌رود و مدّتی از خانواده دور می‌شود به عنوان اظهار محبّت و یادبود، خویشان را ملزم می‌داند که به هنگام بازگشت از سفر، برای اهل خانه هدیه و سوغات بیاورد. خداوند هم با مؤمن عهد و پیمان بسته است که او را با بلا بیازماید.

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا.^۲

خداوند چون بنده‌ای را دوست بدارد، او را کاملاً با بلا می‌پوشاند.

یکی از علّت‌های امتحان مؤمن، در این فرمایش حضرت

۱. کافی ۲: ۲۵۵.

۲. کافی ۲: ۲۵۳.

علی علیه السلام آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ
الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ يُقْلَعَ مُقْلَعٌ وَ
يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ.^۱

آن گاه که بندگان مرتکب اعمال ناشایست و ناپسند می‌شوند، خداوند ایشان را مبتلا می‌سازد. ابتلای آنان به این گونه امور است:

- محصولات کشاورزی دچار کاستی می‌شود.

- برکت‌ها و فزونی‌ها، حبس می‌شوند.

- خزینه و گنجینه‌های خوبی و خیرات بسته می‌گردد.

این ابتلائات و کاستی‌ها از آن رو رخ می‌دهد تا توبه‌کار توبه کند و آن کس که می‌خواهد بند گناه از دست و پای خویش بگسلد، بگسلد. و آن کس که زمینه‌ی هشیار شدن و بیدار گشتن دارد، به خود آید و آن کس که می‌خواهد از بدی‌ها دوری‌گزیند، دست از زشتکاری بردارد.

آزمون دشوار مؤمنان

گفتیم که مؤمنان به آزمون‌های دشوارتری آزمایش می‌شوند و دانستیم که هرچه درجه‌ی ایمان بالاتر باشد، امتحان و ابتلا دشوارتر خواهد بود. در این باره به این روایت توجه کنید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ثَلَاثٌ لَا يُطِيقُهُنَّ النَّاسُ: الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ
مُؤَاخَاةُ الْأَخِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا.^۲

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۴۳.

۲. بحار الانوار ۹۰: ۱۵۰، ح ۲. البته در نسخه‌ی خصال به جای «مواخاة» مواسات آمده است.

خصال ۱: ۱۳۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که مردم تاب و توان انجام آن‌ها را ندارند؛ گذشت از خطای مردم، برادری با برادر در دارایی، یاد کرد فراوان خدا.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُكَ الْأَخَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ.^۱

پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: ای علی! سه کار سید و سرور همه‌ی خلقت هست؛ رعایت انصاف درباره‌ی مردم و مواسات^۲ با برادر دینی و یاد کردن خدا در همه حال.

فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ: الْمُوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ؛ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ، خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ.^۳

در وصیت پیامبر به علی علیه السلام آمده است که فرمود: ای علی! سه خصلت است که این امت تاب و توان انجام آن را ندارند: مواسات با برادر در دارایی، رعایت انصاف درباره‌ی مردم، و یاد کردن خدا در همه حال. و منظور از یاد کردن خدا آن نیست که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگویند، بلکه منظور آن است که چون بر امر حرامی درمی‌آید از خداوند بترسد و آن کار را رها کند.

۱. بحار الانوار ۷۱: ۳۹۲، ج ۹.

۲. شرکت دادن دیگری در کفاف رزق و معاش خویش. (لغت نامه‌ی دهخدا)

۳. بحار الانوار ۹۰: ۱۵۱، ج ۴.

همین مطلب به تعبیری دیگر از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ خِصَالِ ثَلَاثٍ ...^۱
مؤمن به چیزی شدیدتر از سه خصلت آزموده نمی شود....

علت ابتلای مؤمن

یکی دیگر از حکمت‌های ابتلای مؤمن، در این بیان امام صادق علیه السلام آمده است:

عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا أَصَابَ
الْمُؤْمِنَ مِنْ بَلَاءٍ فَيَذْنِبُ؟

قَالَ: لَا وَلَكِنْ لِيَسْمَعَ أُنَيْنَهُ وَشَكْوَاهُ وَدُعَاءَهُ الَّذِي يَكْتُبُ لَهُ
الْحَسَنَاتِ وَتُحَطُّ عَنْهُ السَّيِّئَاتُ وَتُدْخَرُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

صبح پسر سیابه می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا بلاهایی که گریبان مؤمن را می‌گیرد به خاطر گناہانی است که انجام داده است؟ امام علیه السلام فرمود: خیر، بلکه برای آن است تا آن کسی که کارهای نیک او را ثبت و ضبط می‌کند، ناله و شکوه و دعای او را بشنود؛ و کارهای زشت از [نامه‌ی عمل او] فرو ریزد و آن ناله و شکوه و دعا، اندوخته‌ی روز قیامت او گردد.

امام باقر علیه السلام نیز در این باره چنین فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَثَبَّحَهُ عَلَيْهِ ثَبَّحًا.

۱. بحار الانوار ۹۰: ۱۵۱، ح ۵.

۲. مستدرک وسائل الشیعه ۲: ۶۲.

فَإِذَا دَعَا، قَالَ: لَيْتَكَ عَبْدِي لَيْتَكَ عَبْدِي. لَسِنُ عَجَلْتُ لَكَ مَا
سَأَلْتَ إِنِّي عَلَى ذَلِكَ لِقَادِرٌ وَ لَسِنُ ذَخَرْتُ لَكَ (فِيمَا أُذْخِرُ) لَكَ
خَيْرٌ لَكَ.

همانا خداوند هنگامی که بنده‌ای را دوست بدارد او را با بلاها می‌پوشاند
و در آن‌ها غوطه‌ور می‌سازد. پس آن‌گاه که [آن بنده‌ی مبتلا] خدا را
می‌خواند، خداوند به او پاسخ مثبت می‌دهد و می‌فرماید: آری بنده‌ی
من! اگر در برآوردن خواسته‌ات شتاب بورزم، بر این کار توانا هستم و اگر
[دعا و درخواستت را اجابت نکنم و] آن را برایت ذخیره کنم، برایت بهتر
است.

بلا، عامل بیداری

چنان که دانستیم، بلا، یکی از عوامل بیدار شدن فطرت خفته‌ی
خداشناسی است. در این باره به شنیدن این آیه‌ی شریفه و به دنبال
آن، توجه به بیاناتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بسنده می‌کنیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ﴾

ما، پیش از تو، رسولانی را به سوی امت‌های پیشین فرستادیم.
اما، اقوام و امت‌ها، با فرستادگان خداوند مخالفت می‌کردند. در
پی آن مخالفت‌ها، چنان می‌شد که در دنباله‌ی آیه آمده است:

﴿فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ﴾

آنان را با سختی‌ها و زیان‌ها گرفتار می‌کردیم.
آن سختی‌ها که به آن گرفتار می‌شدند، عبارت بود از ناداری و
بیماری و گرسنگی و درد و ناراحتی. خداوند چنان می‌کرد تا:

﴿لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾.

شاید آنان به درگاه خدا ناله و زاری کنند.

آن‌گاه یادآوری می‌فرماید که:

﴿فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا﴾.

پس چرا آن هنگام که سختی ما آنان فروگرفت، ناله و زاری نکردند؟

خداوند، خود به این پرسش که از باب توجه و تذکر بیان شده

است چنین پاسخ می‌دهد:

﴿وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

ولی دل هایشان سنگ و سخت شد و شیطان کارهایی را که انجام

می‌دادند در نظرشان آراست.

به این ترتیب آن سختی‌ها و ناراحتی‌ها، آنان را به خود نیاورد و

بیدارشان نکرد و هم چنان بر کفر و سرکشی پای فشردند. چون

چنان شد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

پس هنگامی که آن چه را که به آن یادآور شدند، از یاد بردند، درهای

همه چیز را [از نعمت و ثروت] به رویشان گشودیم.

به این ترتیب، آنان به زیبایی‌ها و دل بستگی‌های دنیا مشغول

شدند و از آخرت بازماندند. در پی این بازماندن از آخرت و شاد

شدن به بازیچه‌های فریبنده‌ی دنیایی:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾.^۱

تا آن که چون به آن چه به ایشان دادیم شادمان شدند، به ناگاه، ایشان را [به عذاب] برگرفتیم، پس در آن هنگام [از رهایی و رحمت خدا] ناامید شدند.

از همین روست که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود:

إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي عَلَى الْمَعَاصِي فَذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ.^۱

هنگامی که دیدی خداوند در دوران گناه، [نعمت] عطا می‌فرماید [آگاه باش که] آن عطا و دهش از آن روست که خداوند اراده فرموده است تا صاحب آن نعمت را بالا ببرد و سپس عذاب ناگهانی را بر او فرود آورد. پس از این بیانات، رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همان آیه‌ای را که پیشتر آوردیم تلاوت فرمود.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز در این باره فرموده است:

يَا بَنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ.^۲

ای فرزند آدم! آن هنگام که دیدی خداوند نعمت هایش را پیایی بر تو ارزانی می‌کند، در حالی که تو او را نافرمانی می‌کنی، از [خشم و عذاب] خدا بترس.

خلاصه آن که از آیات شریفه‌ی قرآنی چنان برمی‌آید که بلاها و مصیبت‌ها، نعمت‌هایی از جانب خداوندند تا به آن بلاها، آدمی زادگان غافل، بیدار شوند و به خود بیایند و گناهان را رهاکنند. چنان که علی عَلَيْهِ السَّلَام در همین باره فرموده است:

۱. بحار الانوار ۶۴: ۱۹۸.

۲. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح: ۴۷۲.

وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينِ تَنْزَلِ بِهِمُ النَّقْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ، فَزِعُوا
إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ
شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ.^۱

اگر آدمیان - آن هنگام که نعمت و ناراحتی بر آنان فرود می آید و نعمت و ناز از ایشان روی برمی تابد - به خود بیایند و با نیت‌های صادق و دل‌های از همه کس بریده، به درگاه الاهی پناه ببرند، خداوند همه‌ی آن چه را که از دست داده‌اند به آنان برمی گرداند و همه‌ی خرابی‌ها را برایشان اصلاح می فرماید.

به این سخن قدسی و آسمانی نیز گوش دل بسپارید:

كَانَ فِي مُنَاجَاةِ اللَّهِ تَعَالَى لِمُوسَى: يَا مُوسَى! إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا
فَقُلْ: مَرَحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ! وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذَنْبٌ
عُجِّلَتْ عُقُوبَتُهُ.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

در مناجات خداوند با موسی آمده است که خداوند به او فرمود:
ای موسی! آن‌گاه که دیدی فقر و ناداری به تو روی آورده است، بگو:
آفرین به شعار صالحان! و آن هنگام که دیدی دارایی رو به تو آورده
است، بگو: گناهی است که عقوبت آن پیش افتاده است.

امام علیه السلام در ادامه‌ی فرمایش خویش افزود:

فَمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِذَنْبٍ، لِيُنْسِيَهُ ذَلِكَ
الذَّنْبَ فَلَا يَتُوبَ، فَيَكُونُ إِقْبَالَ الدُّنْيَا عَلَيْهِ عُقُوبَةً لِدُنُوبِهِ.^۲

پس خداوند در این دنیا گشایشی برای کسی قرار نمی دهد مگر به خاطر

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۷۸.

۲. بحار الانوار ۶۴: ۱۹۹.

گناهی که کرده است تا - به خاطر آن خوشی و گشایش - آن گناه را از یادش ببرد و در نتیجه، توبه نکند و بدین سان، روی آوردن دنیا بر او عقوبتی است برای گناهانش.

به این ترتیب خداوند کسی را که پروای پرهیزگاری در سر ندارد و نمی‌خواهد بیدار شود و به خود آید، رها می‌کند و در خوشی‌ها غوطه‌ورش می‌سازد، تا غفلت و بی‌خبری، او را از به یاد آوردن گناهان باز دارد. البته پیش از این هم گفته‌ایم، این نکبت و عقوبت، شامل حال کسانی می‌شود که به هیچ روی، رو به سوی خدا نمی‌آورند و نمی‌خواهند در راه رستگاری گام نهند.

آزمایش مردم به وسیله‌ی کعبه

یکی از محورهای بسیار مهم [و گویا تنها محور] در امتحانات الهی، خشوع و خضوع و خاکساری و افتادگی در برابر حضرت حق است. در تأکید بر این مطلب، حضرت علی علیه السلام نمونه‌ی مهمی را بیان می‌فرماید که خداوند با آن، بندگان را می‌آزماید تا از کبر و غرور دوری گزینند:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأُولِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْبَارٍ لَا تَبْصُرُ وَلَا تَسْمَعُ وَلَا تَبْصُرُ وَلَا تَسْمَعُ؟ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا. آیا نمی‌بینید خداوند سبحان، پیشینیان را، از آدم - درود خدا بر او باد - تا تمامی آیندگان را در این عالم، به وسیله‌ی سنگ‌هایی که نه زیانی می‌رسانند و نه سودی می‌دهند و نه می‌بینند و نه می‌شنوند، آزموده است؟ پس، آن سنگ‌ها را همان خانه‌ی مورد احترام و مقدس خویش

قرار داده و آن را برای مردم استوار و پابرجا ساخته است.

وقتی حضرت آدم علیه السلام به زمین هبوط کرد، دستور یافت تا برای عبادت خدا، خانه‌ای بنا کند. محل آن خانه را حضرت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند معین کرد و خود نیز در بنای آن به حضرت آدم علیه السلام مدد فرمود. کعبه در راستای بیت المعمور - که در آسمان چهارم بود - ساخته شد. بعدها حضرت ابراهیم علیه السلام، کعبه را که منهدم شده بود، تجدید بنا کرد و حج را احیا فرمود. ^۱ به دنباله‌ی بیانات حضرت علی علیه السلام درباره‌ی آزمودن بندگان به وسیله‌ی کعبه، توجه کنیم:

ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّ تَنَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَ
أَضْيَقِ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قَطْرًا. بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ وَرِمَالٍ دَمِثَةٍ وَعُيُونِ
وَشِلَّةٍ وَ قَرَى مُنْقَطِعَةٍ. لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا ظِلْفٌ.

به علاوه، خداوند کعبه را در سرزمینی قرار داد که این ویژگی‌ها و نشانه‌ها را داشت:

- سخت‌ترین و سنگلاخ‌ترین سرزمین هاست.

- خاک آن، کم حاصل‌ترین خاک هاست.

- تنگ‌ترین فاصله‌ی دره‌ها در کره‌ی زمین، آن جاست.

- کوه‌هایی خشک و خشن و نیز شن‌های نرم و روان، آن را در میان گرفته است.

- چشمه‌هایش بسی کم آب و قریه‌هایش بسیار دور از یکدیگر است.

- [بر اثر بی‌حاصلی زمین] نه شتر در آن رشد می‌کند و نه اسب و استر و

گوسفند در آن فربه می‌شود.

آری خداوند در چنین سرزمینی، کعبه را بنا نهاد و زیارت آن را

بر همه‌ی موحدان واجب فرمود، چنان که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌فرماید:

ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عليه السلام وَ وُلْدَهُ أَنْ يَتَنَوَّأُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ. فَصَارَ مَثَابَةً
لِمُتَّبِعِ أَسْفَارِهِمْ وَ غَايَةَ لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ.

تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْنِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِي فِجَاجٍ
عَمِيقَةٍ وَ جَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ.

آن گاه خداوند به آدم علیه السلام و فرزندانش فرمان داد تا روی به سوی کعبه
آورند و از آن پس، آن جا محل اجتماع و آمد و شد آدمیان برای بردن
سود [دنیوی و اخروی] گردید. و پایانه‌ی گشودن و افکندن جهاز
شتران، برای اقامت و استقرار، شد. آن سرزمین جایی شد که مایه و
درون دل‌ها [یا دل‌های آرزومند] از بیابان‌های بی‌آب و گیاه و
پرتگاه‌های دره‌های عمیق و جزیره‌های دریا‌های دور، باعشق و علاقه،
به سوی آن می‌شتابند.

این سخن اشاره است به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام، آن زمان که
به فرمان خدا، همسرش هاجر را، همراه با کودک خردسالش،
اسماعیل، به مکه آورد و آن‌ها را در آن سرزمینی خشک و بی‌حاصل
ساکن کرد:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ
الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ
وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾^۱.

پروردگارا! من، بعضی از فرزندانم را در این سرزمین بی‌حاصل، در کنار خانه‌ی محترم و مقدّس تو، ساکن کردم. پروردگارا! چنین کردم تا آنان نماز را به پای دارند. پس، دل‌های گروهی از مردم را چنان قرار ده که به سوی ایشان مایل شوند و آنان را از ثمرات روزی بده، شاید سپاس تو را بگذارند.

هر چند، در آغاز، در آن سرزمین، جز هاجر و اسماعیل کسی ساکن نشد، اما حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دانست که فرزندان او از نسل پسرش اسماعیل، ساکنان اصلی مکه خواهند شد. از همین رو بود که آن دعا را کرد و دعا و درخواست او هم مستجاب شد. به ادامه‌ی سخنان حضرت علی علیه السلام توجه می‌کنیم:

حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا، يَهْلُلُونَ لِهَيْبَةِ اللَّهِ حَوْلَهُ وَ يَرْمُلُونَ عَلَيَّ
أَقْدَامَهُمْ شُعْثًا غُبْرًا لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَائِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ شَوْهُوَا
بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ. اِبْتِلَاءً عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا
وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمْحِصًا بَلِيغًا. جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وَصْلَةً
إِلَى جَنَّتِهِ.

[حاجیان به سوی کعبه می‌شتابند] تا آن جا که شانه هایشان را از شدت خواری و افتادگی در برابر خدا، می‌لرزانند و خدای را در اطراف کعبه با صدای بلند می‌خوانند و لبیک می‌گویند و درحالی که به شوق دیدار خانه‌ی خدا، موهایشان ژولیده و چهره‌شان خاک‌آلود است، شتابان به روی قدم‌هایشان، حرکت می‌کنند. جامه‌ها از بر کنده‌اند و با رها کردن موی سر و صورت، زیبایی خود را به زشتی بدل ساخته‌اند. عجب آزمایش بزرگی و امتحان سختی است و عجب آزمون آشکار و پاک شدن کاملی است. آری، چنین است که خداوند کعبه و زیارت آن را موجبی برای رحمت و عاملی برای رسیدن به بهشت خویش قرار داده است.

حضرت علی علیه السلام علّت بنا نهادن کعبه در آن سرزمین و دشواری اعمال حجّ را چنین بیان می فرماید:

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ
جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ، جَمِّ الْأَشْجَارِ، دَانِي الثَّمَارِ، مُلْتَفِّ
الْبُنَى، مُتَّصِلِ الْقُرَى، بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةِ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافِ
مُحَدِّقَةٍ وَ عِرَاصِ مُغَدِّقَةٍ وَ رِيَاضِ نَاضِرَةٍ وَ طُرُقِ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ
صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَيَّ حَسْبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ.

اگر خداوند اراده می فرمود که خانه‌ی محترم و نشانه‌های بزرگش را در میان باغ‌ها و در سرزمین‌های هموار و قابل سکونت و زراعت، قرار دهد، می توانست. می شد که خانه‌ی خدا در میان درختانی انبوه و میوه‌هایی در دسترس، با ساختمان‌هایی فراوان و آبادان و قریه‌هایی به هم پیوسته، در میان گندم‌زارهایی پرمحصول و مرغوب و باغ‌هایی سرسبز و چمن‌زارهایی که آن باغ‌ها را در برگرفته‌اند، قرار دهد، اما اگر خداوند چنین می کرد، [حجّ خانه‌اش] به همان اندازه‌ی سستی و سبکی امتحان، پاداشی اندک و ناچیز در پی می داشت.

با این بیان، معلوم می شود که هر چه آزمایش دشوارتر باشد، در صورت سرفرازی در آن، پاداش فزون‌تری در پی خواهد داشت. بشنویم ادامه‌ی سخنان حضرت علی علیه السلام را:

وَلَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْأَخْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا،
بَيْنَ زُمُرْدَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ
مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ
الْقُلُوبِ، وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ.

و نیز اگر پایه‌های خانه‌ی خدا و سنگ‌هایی که از دیوار آن بالا آمده، از زمرد سبز و یاقوت سرخ و انباشته از نور و روشنایی بود، به راستی که چنین بنایی، هجوم و حمله‌ی شک و تردید را در سینه‌ها، سبک می‌کرد و تلاش ابلیس را [در گم راه ساختن آدمیان] فرو می‌نهاد و اضطراب و پریشان حالی برخاسته از دو دلی و بدگمانی را از مردم می‌زدود. همان استدلال که در آفرینش حضرت آدم علیه السلام بیان گردید، درباره‌ی بنای خانه‌ی خدا نیز، آمده است. در پایان این بخش از سخنان حضرت علی علیه السلام، بار دیگر علت دشواری آزمون الهی بیان شده است:

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتِبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فَتْحاً إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَاباً ذُلّاً لِعَفْوِهِ.^۱

ولی خداوند بندگانش را به انواع شداید می‌آزماید و با سختی‌های گوناگون، ایشان را به بندگی وا می‌دارد و به دشواری‌های مختلف، مبتلایشان می‌سازد. خداوند چنین می‌کند تا تکبر را از دل‌های بندگان بیرون کند و فروتنی را در درون آن‌ها برقرار فرماید و نیز برای آن که این آزمون‌های دشوار و امتحانات سخت و بلاهای شدید را، درهایی گشوده برای فضل و بخشش خویش و وسیله‌هایی آسان و در دسترس برای بخشایش خود، قرار دهد.

۱. نهج البلاغه خطبه‌ی قاصعة. (فیض الاسلام: خطبه‌ی ۲۳۴ و صبحی صالح:

ابتدائی پیامبر



در این فصل، نخست از خشوع و خضوع پیامبران یاد کرده‌ایم و بیانات زیبایی از علی علیه السلام در وصف این ویژگی آنان آورده‌ایم و سپس گفته‌ایم که خداوند برای امتحان مردم، پیامبران را در هیئت و کسوتی ساده و بی‌پیرایه برمی‌انگیزد. به این ترتیب، آدمیان آزمایش می‌شوند و معلوم می‌گردد که ایمان آنان به پیامبران از چه روست. در پی این مبحث، به بیان علی علیه السلام، از ساده‌زیستی پیامبران یاد کرده‌ایم.

مبحث مهم دیگر آن است که پیامبران، خود نیز، به شدیدترین امتحان‌ها و ابتلاها دچار می‌شوند؛ از آزمایش نوح علیه السلام به وسیله‌ی پسر ناخلفش یاد کرده‌ایم؛ از امتحان و ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام سخن گفته‌ایم؛ ماجرای ابتلای یعقوب به یوسف علیه السلام را آورده‌ایم؛ به ابتلای یوسف علیه السلام به چاه ستم برادران تا بردگی و زندان و عزیز شدنش، اشاره داشته‌ایم و در پایان، به بیان علت ابتلای پیامبران و امامان علیهم السلام پرداخته‌ایم.

خشوع پیامبران

دانستیم که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ابتلائات، آزمون به «کبر» است. بندگی، فروتنی، خاکساری و افتادگی، همگی، رو در روی کبر و غرور و سرکشی و سرافرازی و گردن‌کشی قرار دارند. سرگذشت سیاه شیطان را که بر اثر «کبر» به آن دچار شد، خواندیم. داستان دردناک هابیل را که کشته‌ی کبر برادر شد، شنیدیم و اینک، در پی همان بیانات پیشین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی قاصعة، با آزمون پیامبران و برگزیدگان خدا، در زمینه‌ی همین «کبر» آشنا می‌شویم:

فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ، لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ
أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ. وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّةً إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ
التَّوَّاضِعَ.

اگر خداوند برای کسی از بندگانش رخصت کبر می‌داد، آن را درباره‌ی خود پیامبران ویژه و اولیای برگزیده‌اش جایز می‌شمرد. اما خداوند پاک، خود

بزرگ بینی را برای آنان ناپسند دانست و فروتنی را برای ایشان پسندید.

یکی از نشانه‌های فروتنی پیامبران، شدت ذلت و مسکنت ایشان، در برابر خداوند است. چنان که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

فَالصَّقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَ عَفَرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهَهُمْ

وَ خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ.

گونه‌های خود را [به نشانه‌ی بندگی و کوچکی] به زمین می‌گذارند و چهره‌هایشان را به خاک می‌مالیدند و بال‌های تواضع و فروتنی برای مؤمنان می‌گشودند و قومی افتاده حال بودند.

پیش از این گفته‌ایم که یکی از ابتلاهایی که خداوند بندگان را به آن دچار می‌کند، سختی‌ها و دشواری‌هاست. سختی، موجب سازندگی و افتادگی می‌شود. از همین رو، خداوند - عزوجل - پیامبران و اولیای خود را به این دشواری‌ها نیز می‌آزماید:

قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ وَ امْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَافِ وَ مَخْضَهُم بِالْمَكَارِهِ.

خداوند پیامبران را با گرسنگی آزمود، آنان را به مشقت و سختی مبتلا کرد. با امور هولناک و هراس‌انگیز امتحانشان فرمود و در دشواری‌ها غوطه‌ور و زیر و رویشان کرد تا پاک و خالص شوند.

بسیاری از انسان‌ها چنان می‌پندارند که اگر کسی به فقر و ناداری گرفتار آمد، نشانه‌ی آن است که خداوند از او ناخرسند است. یا اگر کسی در نعمت مال و فرزند غوطه‌ور بود، آیت رضایت خداست. اما حضرت علی علیه السلام در این‌بخش از بیانات خود، یادآوری

می فرماید که:

فَلَا تَعْتَبِرُوا الرُّضَىٰ وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَالْوَالِدِ؛ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ
وَالْأَخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَالْإِقْتَارِ. فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ:
﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي
الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱.

شما - به علت نادانی نسبت به مواقع و موارد آزمایش و امتحان در
جایگاه بی‌نیازی و نیاز - خشنودی و خشم خداوند را در [فزونی یا
کاستی] مال و فرزند، معتبر ندانید. خداوند - که پاک و منزّه است - چنین
می‌فرماید: آیا چنان می‌پندارند آن چه ما به ایشان از دارایی و فرزندان،
فراوان داده‌ایم، از آن روست که در خوبی‌ها بر آنها شتاب بورزیم؟
[چنین نیست] بلکه نمی‌فهمند!^۲

بی‌تردید، فزونی مال و فراوانی فرزند، از موارد بسیار مهم و
دشوار در آزمون آدمیان است. حضرت علی علیه السلام در پی این پیام
پندآموز چنین می‌فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ، بِأَوْلِيَائِهِ
الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ.

به راستی خداوند - که او را به پاکی می‌ستایم - کسانی را که خود را بزرگ
می‌انگارند، به وسیله‌ی بندگان برگزیده و اولیائش، که در نگاه و نظر آن
مستکبران، ضعیف و ناتوان می‌باشند، می‌آزماید.

۱. مؤمنون (۲۳): ۵۹-۵۸.

۲. در بیشتر نسخه‌ها به جای اقتار، اقتدار آمده، اما در نسخه‌ی مرحوم فیض الاسلام، اقتار
ذکر شده است، که با معنای عبارت هماهنگ‌تر است. از این رو آن را برگزیدیم.

آزمایش مردم با خشوع پیامبران

بر اساس این سخن، مستکبران، به راستی نزد خداوند پست و حقیرند. اما به گمان و پندار پوچ خودشان، بزرگ می‌نمایند و اولیای خدا در نظر خداوند بسی بزرگ و برگزیده‌اند؛ اما در نگاه آن مستکبران، ضعیف و ناتوان می‌باشند. پس از ذکر این حقیقت، امیرالمؤمنین علیه السلام، به عنوان مثال و نمونه، از حضرت موسی علیه السلام و برادرش حضرت هارون نام می‌برد که با چه حالتی به دربار فرعون رفتند و به او چه گفتند:

وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ علیه السلام عَلَىٰ فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ.

فَشَرَطَا لَهُ - إِنْ أَسْلَمَ - بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ.

موسی در حالی که برادرش هارون، هم راهش بود و در هر حالی که هر دو، لباسی از پشم در بر و عصایی در دست داشتند، بر فرعون وارد شدند و با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خداوند شود، پادشاهی‌اش، پایدار و عزتش، برقرار می‌ماند.

فرعون، به خاطر ظاهر موسی و هارون، به فتنه افتاد و مستکبرانه گفت:

أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ؟ فَهَلَا أَلْقَيْ عَلَيْهِمَا أُسُورَةً مِنْ ذَهَبٍ؟

إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ وَاحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَتَبْسِهِ.

آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که برقراری عزت و ماندگاری مُلک مرا با من شرط می‌کنند؟! در حالی که می‌بینید در چه حال فقر و مسکنتی هستند. پس چرا دست بندهایی از طلا به دست ندارند؟
فرعون چنین گفت، چون طلا و جمع‌آوری آن را بزرگ می‌شمرد و پشمینه‌پوشی را پستی می‌پنداشت.

در پس این گفتار، حضرت علی علیه السلام علت سادگی و افتادگی را در پیامبران چنین بیان می‌فرماید:

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ، أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ
الذُّهَبَانِ وَ مَعَادِنَ الْعِثْيَانِ وَ مَغَارِسَ الْجِنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ
طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وُحُوشَ الْأَرْضِينَ، لَفَعَلَ.

و اگر خداوند - آن هنگام که پیامبران را برانگیخت - اراده می‌فرمود تا گنجینه‌ها و دفینه‌های طلا را برای آنان بگشاید و باغ‌هایی چون باغ‌های بهشت برایشان فراهم آورد و نیز پرندگان آسمان و درندگان زمین را، هم راه با آنها برانگیزاند، می‌توانست که چنان کند.

البته خداوند، برای آن که به بندگان بنمایاند که اگر اراده فرماید، می‌تواند پیامبرانش را با قدرت و ثروت و شوکت و حشمت برانگیزد، این ویژگی‌ها را به حضرت سلیمان علیه السلام عطا فرمود؛ چنان که از زبان آن حضرت چنین نقل می‌فرماید:

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ»^۱.

پروردگارا مرا بیامرز و به من چنان پادشاهی بزرگی بده که برای هیچ

کس دیگری پس از من سزاوار نباشد. به راستی که تو بسیار بخشنده‌ای.

چنان که می‌دانید، خداوند به حضرت سلیمان علیه السلام قدرت زیادی عطا فرمود: باد را به تسخیرش درآورد، زبان حیوانات را به او آموخت، جنیان را مسخرش ساخت و بخششی بس عظیم و بسی حساب، ارزانی اش فرمود.^۱

اما سنت عمومی خداوند در ارسال رسل و بعثت انبیاء، همان است که حضرت علی علیه السلام بیان فرمود. علت آن را هم مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می‌فرماید:

وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ وَ اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ.

وَلَمَّا وَجِبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا.

اما اگر چنان می‌کرد، دیگر، آزمایش بندگان از میان می‌رفت و جزا و پاداش باطل می‌گشت و خبرها [ی آسمانی درباره‌ی ثواب و عقاب] نابود می‌شد و دیگر در آن صورت، برای کسانی که پیامبران را [در آن حال چشم‌گیر و خیره‌کننده] پذیرفته بودند، پاداش مبتلایان و امتحان شوندگان، نبود و مؤمنان و تصدیق‌کنندگان پیامبران، مستحق پاداش نیکوکاران نمی‌شدند و نیز، نام‌ها [ی مؤمن و کافر و منافق و...] در معنای حقیقی خود به کار نمی‌رفتند.

آری، باید امتحان خدا باشد تا معلوم گردد چه کسانی به راستی و فقط به خاطر خدا و برای ابراز بندگی در محضر حق، دعوت

پیامبران را پاسخ مثبت می دهند. از این رو خداوند چنان اراده می فرماید که حضرت علی علیه السلام یادآوری می کند:

وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رَسُولَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَضَعْفَةً
فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ فِي حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعْيُونَ
غَنَى وَخِصَاصَةٍ تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أذَى.

اما خداوند - که او را به پاکی می ستایم - [به جای ثروت و قدرت ظاهری] رسولانش را صاحبان قدرت در عزم و تصمیمشان [در هدایت] قرار داد و در حالات ظاهری ایشان، ناتوانی نمایاند. ناتوانی هم راه با قناعتی که دل ها و دیده ها را از بی نیازی پر می کرد و شدت ناداری و فقری که چشم ها و گوش ها را، از رنج آن می انباشت.

بسیاری از پیامبران چنین بوده اند. به زودی درباره ی این حالات آنان سخن خواهیم گفت. به خاطر اهمیت موضوع، حضرت علی علیه السلام بار دیگر بر این مهم پای می فشارد که خداوند، برای آزمودن بندگان در میدان ایمان و نمایاندن پاکی نیت و یا آشکار ساختن پلیدی درون آدمیان، پیامبران را به گونه ای می فرستد که هر کس با آزادی تمام و به راستی و درستی راه را برگزیند.

به ادامه ی بیانات حضرت علی علیه السلام گوش دل می سپاریم:

وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَأُتْرَأُوا وَعِزَّةٍ لَأُتْضَامُوا وَمُلْكٍ لَتُمَدُّ
نَحْوُهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ وَتُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرِّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ
عَلَى الْخَلْقِ فِي الْأَعْتِبَارِ وَأَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْأَسْتِكْبَارِ وَ لَا مَنُوعَ عَنْ
رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ. فَكَانَتِ النِّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً
وَالْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً.

و اگر پیامبران صاحبان چنان قدرتی بودند که هیچ کس در پی آزار آنان برنمی‌آمد و چنان عزتی داشتند که به خاطر آن، مورد ستم واقع نمی‌شدند و چنان سلطنتی داشتند که گردن‌ها به سویشان کشیده می‌شد و تنگ شتران [برای آمدن به پای بوششان] برای آن [عزت و سلطنت] محکم گشت؛ پندپذیری از پیامبران بر مردم، آسان‌تر و دوری گزیدن از کبر و نخوت، سهل‌تر و راحت‌تر می‌بود و بدین سان مردم از ترسی که ایشان را فرامی‌گرفت، یا رغبتی که آنان را متمایل می‌کرد، ایمان می‌آوردند. پس در این صورت نیت‌ها، [میان ترس یا رغبت] مشترک می‌شد و نیکی‌ها [میان خدا و شیطان] تقسیم می‌گشت.

به این ترتیب، روشن می‌شود که پیامبران، به گونه‌ای می‌آمدند که پندپذیری مردم از ایشان به خاطر قدرت و شوکت ظاهری آنان نباشد و علت دوری مردم و استکبار ورزیدن به آنان، از روی ترس از ایشان نباشد. خداوند، پیروی از پیامبران را بر آن اساس می‌داند که حضرت علی علیه السلام در دنباله‌ی بیانات سراسر حکمت و دانش خویش می‌فرماید:

وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْآتِبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصْدِيقُ بِكِتَابِهِ وَ
الْخُشُوعُ لَوَجْهِهِ وَ الْأَسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ الْأَسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُورًا لَهُ
خَاصَّةً، لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ. وَ كَلَّمَا كَانَتِ الْبَلْوَى وَ
الْأَخْتِبَارُ أَعْظَمَ، كَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ.

اما خداوند - که او را به پاکی می‌ستایم - اراده فرموده است که پیروی از رسولان و تصدیق کتاب‌های آسمانی و خشوع به خاطر او و خاکساری در برابر فرمان حق و تسلیم شدن برای اطاعت وی، اموری باشد که فقط و فقط برای خود خدا انجام گیرد و هیچ چیز دیگری غیر از خدا، با

آن امور آمیخته نگردد. و البته هر اندازه که امتحان و آزمایش بزرگ‌تر باشد، پاداش و جزا، بیشتر خواهد بود.

خاتم پیامبران

چنان که گفتیم، محور بسیاری از آزمون‌های خدا، بیرون راندن کبر از دل و درون آدمیان است. پیش از این هم به بیان حضرت علی علیه السلام دانستیم که خداوند پیامبران خود را در گونه‌هایی از فقر و ناداری و تواضع و فروتنی می‌فرستد و آن‌ها که بندگان برگزیده‌ی اویند، نمونه‌هایی بارز و کامل و سرمشق‌هایی روشن و آشکار در افتادگی و خشوع می‌باشند. از این رو، برای آشنایی بیشتر با این ویژگی انبیاء، نخست به معرفی پیامبرانی که حضرت علی علیه السلام آنان را در نمونه‌هایی از این قبیل برمی‌شمارد، توجه کنیم:

آیت فروتنی

وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ
يَخْصِفُ يَدَيْهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِي وَ
يُرْدِفُ خَلْفَهُ!

سرور رسولان و خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر زمین غذا می‌خورد و مانند بردگان می‌نشست و به دست خویش کفش خود را پینه می‌زد و لباسش را وصله می‌کرد. بر الاغ بی‌پالان سوار می‌شد و

کسی را هم پشت سر خود سوار می‌کرد.

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى أَنْ قَبِضَهُ وَكَانَ
يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ.

حضرت رسول اکرم از آن زمان که به پیامبری برانگیخته شد، تا آن هنگام که رحلت فرمود، در حالتی که به جایی و چیزی تکیه بزند، غذا نخورد و مانند بردگان غذا می‌خورد و چون آنان می‌نشست.

راوی می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: چرا چنین عمل می‌فرمود؟
امام صادق علیه السلام فرمود:

تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱

به خاطر تواضع برای خداوند عزوجل.

نیازمند نان

در وصف حضرت موسی علیه السلام هم از بیان علی علیه السلام چنین

می‌خوانیم:

وَإِنْ شِئْتَ ثَنَيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: «رَبِّ إِنِّي لِمَا
أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ».^۲ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ. لِأَنَّهُ
يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ
صِفَاقِ بَطْنِهِ لِهَزَالِهِ وَ تَشَدُّبِ لَحْمِهِ.^۳

۱. کافی ۶: ۲۷۰.

۲. قصص (۲۸): ۲۸.

۳. نهج البلاغه صبحی صالح: ۲۲۶.

و اگر بخواهی [پس از رسول خدا] نفر دومی که برایت وصف می‌کنم، حضرت موسی کلیم الله است آن هنگام که می‌گفت: ﴿پروردگارا! من، به آن چه که از خیر و خوبی بر من فرو می‌فرستی، فقیر و نیازمندم﴾. به خدا سوگند! موسی با این دعا، جز قرصی نان برای خوردن نمی‌خواست. زیرا [هنگام فرار از مصر مدت‌ها در بیابان] از گیاهان صحرا خورده بود. به گونه‌ای که بر اثر شدت گرسنگی، آن چنان لاغر شده و گوشتش آب شده بود که سبزی گیاهانی که خورده بود از ورای پوست شکمش دیده می‌شد.

پیامبر بوریاباف

در ادامه‌ی همین بیانات، در وصف حضرت داود علیه السلام چنین آمده است:

وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِيءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.
فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَ يَقُولُ لِحُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ
يَكْفِينِي يَبْعَهَا؟ وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا.^۱

و اگر بخواهی نفر سوم را وصف می‌کنم. حضرت داود، همان عزیزی که صاحب سروده‌ها و دعا‌های روحانی و قاری اهل بهشت است. آن بزرگوار به دست خویش از برگ خرما، حصیر و بوریای می‌بافت و به هم‌نشینان و یارانش می‌فرمود: کدام یک از شما این را از من می‌خرد؟ آن گاه قرصی نان جو از بهای آن می‌خرید و می‌خورد.

اینان بهترین بندگان خدا و برگزیدگان فرزندان حضرت آدم علیه السلام هستند. اما خداوند چون از آنان خضوع و خشوع و خاکساری را

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح: ۲۲۷.

می‌پسندد، مبتلایشان می‌فرماید تا بدین وسیله و با حسن اختیار خویش، آن‌کنند که خدا می‌پسندد.

فقیر آزاده

بشنویم ویژگی‌های حضرت عیسی علیه السلام را در این باره:

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ.

فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَ كَانَ
إِدَامَهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجَهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشَّاءِ مَشَارِقَ
الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تَنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ.
وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَ لَا وَلَدٌ يَحْزِنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَ لَا طَمَعٌ
يُذِلُّهُ. دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ.^۱

و اگر بخواهی درباره‌ی عیسی پسر مریم می‌گویم: بالش خوابش سنگ بود و لباس زبر می‌پوشید و خوراک خشک و خشن می‌خورد و خورش غذایی، گرسنگی و چراغش در شب، نور ماه و سایه‌اش در تابستان، مشرق و مغرب زمین بود.^۲ میوه و سبزی خوردنش گیاهان صحرا بود. نه همسری داشت که به فتنه‌اش بیندازد و نه فرزندی که محزونش کند و نه مال و ثروتی که او را [از اهداف آسمانی‌اش] باز بدارد و منحرف کند و نه آرزو و طمعی که خوار و ذلیلش سازد. مرکب سواری‌اش دو پا و خدمتکارش دو دستش بود.

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح: ۲۲۸.

۲. کنایه از این که هنگام طلوع و غروب آفتاب به سایه‌ی دیوار یا درختی می‌رفت که آفتاب به آن جا نمی‌تابید.

چنان که پیش تر هم گفتیم، در این بیانات، مهم ترین آزمون دربارهی پیامبران مذکور، امتحانِ تواضع و خاکساریِ آنان عنوان شده است. مثلاً با وجود آن که فتنه‌ی فرزند و مال و همسر، از آزمایش‌های الاهی است، حضرت عیسی علیه السلام از این آزمایش معاف بود، اما امتحانات دشوار دیگری را پشت سر نهاد و همان طور که گفتیم، سخت ترین آزمایش‌ها و دشوارترین ابتلاها دربارهی پیامبران است.

در پی مبحث ابتلائات پیامبران، به بیان برخی آزمون‌ها که برخی دیگر از پیامبران به آن‌ها مبتلا شدند، می‌پردازیم:

حضرت نوح علیه السلام

در ماجرای طوفان نوح آمده است که چون نوح و همراهانش به کشتی نجات نشستند:

«و هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ».

و کشتی، در میان موجی چون کوه، آنان را به راه انداخت و در آن حال نوح، پسرش را - که در بلندی پناه گرفته بود - فرا خواند و گفت: پسرم با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش.

پسر نادان و خیره سر:

«قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ».

گفت: هم اینک به کوهی بلند پناه می‌برم تا از غرق شدن در آب نگاهم دارد.

و حضرت نوح:

﴿قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾.

گفت: امروز هیچ پناه و گریزی از امر [عذاب] خداوند نیست، مگر کسی که خدا به او رحم کند.

و بالاخره چنان شد که:

﴿وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾.

و موج [کوه پیکر] میان آن دو قرار گرفت و پسر نوح غرق شد.

پس از آن که طوفان فرو نشست و کشتی به سلامت بر «جودی» قرار گرفت:

﴿وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ

وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾.

نوح خدایش را خواند و عرض کرد: پروردگارا! پسر من از اهل و خاندان من بود و وعده‌ی تو هم [در نجات اهل من] حق بود و تو داورترین داورانی.

یادتان می‌آید پیش از این، سخن خداوند را آوردیم که «إِنَّمَا

أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؟» حضرت نوح به فتنه‌ی فرزند مبتلا شد و

مورد خطابی عتاب‌آمیز قرار گرفت که:

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ * فَلَا تَسْتَلِنَ

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أُعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾.

خداوند فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست. او فرزندی ناشایست است.

از من چیزی نخواه که به آن علم و آگاهی نداری. من تو را پند می‌دهم

تا از کسانی مباشی که نمی‌دانند [از خدا چه بخواهند].

حضرت نوح علیه السلام که بنده‌ی خوب خدا بود، از این آزمون دشوار سربلند بیرون آمد:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ

وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

نوح عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که چیزی از تو درخواست کنم که به آن علم و آگاهی ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحمت نیاوری، من از زیان‌کاران خواهم بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام

یکی از امتحانات بسیار دشوار که حضرت ابراهیم علیه السلام از آن سرفراز بیرون آمد، همان است که داستانش را در قرآن کریم می‌خوانیم:

حضرت ابراهیم علیه السلام تا سال‌های کهن‌سالی، از داشتن فرزند محروم بود و خداوند پس از دعای او که عرض کرد:

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾

خداوندا! به من [فرزندی] از صالحان عنایت فرما.

به او این‌گونه بشارت داد:

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾

او را به پسری بردبار بشارت دادیم.

در دنباله‌ی ماجرا آمده است:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ
فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ﴾.

پس چون در تلاش و کوشش و در همراهی و همکاری با پدر، به پای
پدر رسید، ابراهیم به او فرمود: پسر من در خواب چنان دیده‌ام که سر
تو را گوش تا گوش می‌برم. نظر تو چیست؟

فرزند بردبار و برومند، عکس‌العملی جالب داشت:

﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾.
گفت: ای پدر هر آن چه را که به آن فرمان یافته‌ای، عمل کن. اگر خدا
بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ
الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.

وقتی پدر و پسر تسلیم فرمان خداوند شدند و ابراهیم پسرش را با گونه
به خاک انداخت [تا سرش را ببرد] در آن حال او را ندا در دادیم که: ای
ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشیدی [و به مأموریت خود عمل کردی].
همانا ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

آن گاه خداوند تأکید می‌فرماید که:

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾.

به راستی که این ماجرا همانا بلا و آزمونی آشکار است.

﴿وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾.^۱

و قربانی بزرگی را سر بهای آن پسر دادیم.

آن پسر، همان حضرت اسماعیل علیه السلام بود که در کودکی، حضرت

ابراهیم علیه السلام، در مکه ساکنش کرده بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام چند ابتلا و امتحان بزرگ را پشت سر نهاد و پس از پیروزی در آنها چنان شد که در این آیه آمده است:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

هنگامی که پروردگار، ابراهیم را با کلماتی آزمود، او آن آزمایش‌ها را با پیروزی به پایان برد. خداوند فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهم. ابراهیم عرض کرد: آیا این مقام در فرزندان من هم خواهد بود؟ و خدا فرمود: عهد و پیمان من به ستم پیشگان نمی‌رسد.

به این ترتیب حضرت ابراهیم علیه السلام پس از به پایان بردن آزمایش‌هایی سخت و دشوار، به مقام منیع و بلند امامت که رتبتی بالاتر از نبوت است، می‌رسد.

از این آیه‌ی شریفه چنان پیداست که ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام به منظور رفعت منزلت او بوده است.

۱. بقره (۲): ۱۲۴. جالب است بدانیم که امام صادق علیه السلام - هنگامی که از آن حضرت می‌پرسند حضرت ابراهیم به کدام کلمات آزموده شد - فرمود:

کلماتی که ابراهیم به آن آزموده شد، همان کلماتی بود که آدم از خداوند آموخت و به آن کلمات توبه‌اش پذیرفته شد. آن کلمات این بود:

يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا تَبَّتْ عَلَيَّ.

به اتمام رساندن آن کلمات هم یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام نام امامان دوازده گانه، تا حضرت

قائم علیه السلام را به اتمام رسانید و بر امامت آنان اقرار فرمود. (خصال ۱: ۳۰۴؛ بحار الانوار ۱۲: ۶۶)

یعقوب و یوسف علیهما السلام

نخست از ماجرای ابتلای یعقوب علیه السلام سخن می‌گوییم. ماجرای شنیدنی و عبرت‌انگیز.

داستان از آن‌جا شروع می‌شود که یوسف در خواب چنان می‌بیند که یازده ستاره و نیز خورشید و ماه، به او سجده می‌کنند. خوابش را برای پدر تعریف می‌کند. حضرت یعقوب علیه السلام که پیامبر خداست، آن خواب را نشانه‌ی برتری و سروری یوسف بر برادران می‌داند و می‌گوید: این خواب از آن حکایت می‌کند که خداوند تو را بر می‌گزیند و به تو تعبیر خواب می‌آموزد و نعمت خویش را بر تو و خاندان یعقوب تمام می‌کند، همان‌گونه که پیش‌تر بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق، تمام کرده است.

از سوی دیگر حضرت یعقوب علیه السلام می‌داند که برادران، این بزرگی و برتری را بر نمی‌تابند و به یوسف حسادت می‌ورزند. همان‌هم می‌شود. برادران به ابتلایی بزرگ دچار می‌شوند. آنان یوسف را به بهانه‌ی گردش و بازی از پدر جدا می‌کنند و نخست تصمیم می‌گیرند تا او را بکشند، اما سرانجام ناجوانمردانه، برادرشان را به چاه می‌افکنند.

در پی این اقدام، یوسف به ابتلائی عظیم، مبتلا می‌شود: ترس و تنهایی در قعر چاه، فروختن او به کاروانیان توسط برادران به بهایی بس اندک، اسارت و بردگی، زندگی در کاخ عزیز مصر، فتنه‌انگیزی زلیخا و زنان درباری، زندان و در پی و پس تمامی این آسیب‌ها، عزت و بزرگی یافتن و عزیز مصر شدن.

پس از همه‌ی این‌ها، یوسف، سربلند از تمامی آزمون‌ها، شاکرانه گفت:

«قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۱.

خداوند بر ما منت نهاد. همانا چنان است که اگر کسی تقوا پیشه کند و صبوری ورزد، به راستی که خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌فرماید. و نیز بزرگوارانه برادران را بخشایید و گفت:

«لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲.
امروز، دیگر سرزنش و ملامتی بر شما نیست. خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

ابتلای یعقوب علیه السلام به یوسف دشوارتر بود. او وقتی خبر مرگ دروغین یوسف را شنید، گفت:

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»^۳.
پس [کار من] صبری است نیکو و البته خداوند بر آن چه شما [از مرگ یوسف] گفتید، مرا مدد می‌فرماید.

از آن سو یعقوب، بیست سال از دوری یوسف رنج برد اما صبوری کرد. او از فراق فرزند دل‌بندش آن قدر گریست که:

«وَ أَيْضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»^۴.

۱. یوسف (۱۲): ۹۰.

۲. یوسف (۱۲): ۹۲.

۳. یوسف (۱۲): ۱۸.

۴. یوسف (۱۲): ۸۴.

چشمانش از اندوه، نابینا شد و او اندوه خویش را فرو می‌خورد.
او پیوسته از یوسف یاد می‌کرد تا آن‌جا که به او می‌گفتند:

﴿تَاللّٰهِ تَفْتُنٰۤوا تَذَكَّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنْ
الْهٰلِكِيْنَ﴾^۱.

به خدا سوگند! آن قدر یوسف را یاد می‌کنی تا زار و نزار شوی یا نابود گردی.
اما یعقوب - که ابتلایش به آن بود که ناامید نشود و صبوری
ورزد - گفت:

﴿اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِيَّ وَ حُزْنِيْ اِلَى اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾^۲.
همانا من درد و اندوهم را تنها به درگاه خداوند عرضه می‌دارم و از
خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

آن چه یعقوب از خدا می‌دانست آن بود که خداوند به لطف
خویش ناراحتی و غم او را از میان خواهد برد. از این رو، امیدوارانه
به فرزندانش فرمود:

﴿يٰۤاِبْنِيَّ اذْهَبُوْا فَتَحَسَّسُوْا مِنْ يُوْسُفَ وَ اٰخِيهِ وَ لَا تَيْۤاْسُوْا مِنْ رُّوْحِ
اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَيْۤسُ مِنْ رُّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ﴾^۳.

ای پسرانم! بروید و یوسف و برادرانش را جستجو کنید و البته از رحمت
خدا مأیوس نشوید همانا از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نمی‌شوند.

آری! این چنین بود که یعقوب و یوسف و برادرانش، پس از
آزمون‌هایی دشوار، به آسایش و آرامش دست یافتند و یوسف، پس

۱. یوسف (۱۲): ۸۵.

۲. یوسف (۱۲): ۸۶.

۳. یوسف (۱۲): ۸۷.

از آن که برادران و پدر و مادرش در درگاهش به سجده افتادند، گفت: پدر جان! این تعبیر رؤیای من است که پیش تر دیده بودم و اینک خداوند آن را حقّ و راست قرار داد.

یوسف از یاد نبرد که خداوند چه نیکویی‌ها در حقّ او روا داشته است، از این رو شاکرانه گفت:

و البتّه خداوند، آن‌گاه که مرا از زندان به در آورد، در حقّ من بسی نیکی فرمود و نیز پس از آن که شیطان میان من و برادرانم جدایی و دشمنی افکند، شما را از بیابان به نزد من باز آورد. به راستی که خدای من نسبت به آن که بخواهد، صاحب لطف است و همو بسیار دانا و حکیم می‌باشد.^۱

و در پایان عرض کرد:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾.^۲

پروردگارا! همانا پادشاهی به من ارزانی فرمودی و تعبیر خواب به من آموختی [ای] آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست منی! مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما.

۱. یوسف (۱۲): ۱۰۰.

۲. یوسف (۱۲): ۱۰۱.

علت ابتلای پیامبران و امامان

اما علت ابتلا پیامبران و اولیا، چیز دیگری است که با ذکر چند سخن مهم، آن را می‌یابیم:
ابن رثاب می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»^۱
از امام صادق درباره‌ی معنا و مفهوم این آیه پرسیدم. آن‌جا که خداوند می‌فرماید:

هر آن‌چه مصیبت به شما می‌رسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید درحالی که خداوند از بسیاری گناهان شما چشم می‌پوشد.

سؤال ابن رثاب این بود که:

أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ مَعْصُومُونَ؟

مرا خبر دهید آیا چنان می‌دانید که مصیبت‌هایی که به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اهل بیت آن حضرت رسیده است به خاطر کارهایی است که کرده‌اند؟ درحالی که آن بزرگواران اهل بیت طهارت و پاکی می‌باشند و معصوم از گناه هستند.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. إِنَّ اللَّهَ يَخُصُّ أَوْلِيَاءَهُ

بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ.^۱

رسول خدا ﷺ پیوسته در درگاه خداوند توبه می‌کرد و هر شب و روز صد بار استغفار می‌فرمود، بی‌آن که گناهی کرده باشد. همانا چنان است که خداوند مصیبت‌هایی را برای اولیای خویش در نظر می‌گیرد و آنان را به آن مصائب دچار می‌سازد تا - بی‌آن که ایشان گناهی کرده باشند - پاداششان دهد.

براساس بیان مذکور، طلب مغفرت و آمرزش در بیشتر مردم برای ریزش گناهان و بخشایش آنان است، اما استغفار پیامبران و اولیا، برای رفعت درجات آنان است. این موضوع درباره‌ی مصیبت‌ها هم صادق است. یعنی بسیاری از مردم - که دچار مصیبت می‌شوند - به خاطر گناهانی است که انجام می‌دهند، اما درباره‌ی اولیای خدا چنان نیست؛ بلکه مصیبت، موجب قرب منزلت آنان می‌شود.

در روایت دیگری حضرت امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از یاران خویش می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ! حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَإِظْهَارِ الطَّوَاغِيَةِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ دَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَالْحُوءَ عَلَيْهِ فِي إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاغِيَةِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ، إِذَا لَأَجَابَهُمْ وَدَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ.

ای حمران! اولیای خدا نزد خداوند از چنان مرتبه‌ای برخوردارند که اگر بلایی به امر خدا بر آنها نازل شود یا آن که طاغیان و سرکشان بر آنها غلبه و فیروزی یابند، در آن حال اگر از درگاه ربوبی رفع و دفع آن

بلا و گرفتاری را درخواست کنند و در نابودی قدرت و حکومت سرکشان پای بفشارند، خداوند فوراً خواسته‌ی آنان را برآورده می‌سازد و سایه‌ی سنگین بلا را از سر آنان دور می‌سازد.
امام علیه السلام در ادامه تأکید می‌فرماید که:

ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابُ مُلْكِهِمْ، اَسْرَعَ مِنْ سِلْكِ
مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فِتْبَدَدَ.

در آن صورت سرآمد سردمداری سرکشان به سرعت فرا می‌رسد و رشته‌های حکومت آنان سریع‌تر و آسان‌تر از گسستن تار و پود پارچه، می‌گسلد و نابود می‌شود.

و آن گاه حضرت باقر علیه السلام علت نزول بلا بر آن اولیا را چنین بیان می‌کند:

وَ مَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانَ! لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ وَ لَا
لِعُقُوبَةٍ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا. وَلَكِنْ لِمَنَازِلَ وَ كَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ أَرَادَ
أَنْ يَبْلُغُوهَا. فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ.^۱

ای حُمران! فرود آمدن بلا و گرفتاری بر آنان نه به خاطر آن است که گناهی مرتکب شده‌اند و نه از آن روست که سزای سرپیچی از فرمان خدا را ببینند. تمامی آن سختی‌ها و دشواری‌ها - که اولیای خدا به آن دچار می‌شوند - به آن خاطر است که به بلندای منزلت‌ها و کرامت‌های الهی - که خداوند اراده فرموده است تا به آن برسند - دست یابند. چنان مباد که درباره‌ی ایشان اندیشه‌های ناروا به خود راه دهی - و چنان بینداری که نزول بلا بر آنان به خاطر انجام معصیت و نافرمانی خداست -

برابر آن چه که در این دو گفتار گوهر بار آمده است علت ابتلای اولیا، رفعت منزلت و کرامت آنان می باشد. علت های دیگری هم در بیاناتی که نقل می کنیم ذکر شده است که آن هم بسیار جالب و مهم است:

یک بار در محضر جناب حسین بن روح نوبختی - یکی از نابیان خاص حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری - سخن از بیانات پیامبران برای نشان دادن قدرت خداوند، به میان آمد. مردی برخاست و پرسید: من سؤالی دارم که می خواهم آن را از شما بپرسم. جناب حسین بن روح فرمود: سؤالت را بپرس. مرد گفت: بگو بدانم آیا حضرت حسین بن علی علیه السلام ولی خدا بود؟

جناب حسین بن روح پاسخ داد: آری.

مرد پرسید: آیا قاتل آن حضرت دشمن خدا بود؟

آن جناب فرمود: آری چنان بود.

مرد دوباره پرسید: اینک بگو بدانم آیا درست است که خداوند

دشمن خود را بر دوست و ولی خویش مسلط کند؟

جناب حسین بن روح فرمود:

آن چه می گویم خوب بفهم. بدان که خداوند - عزوجل - خود،

آشکارا با مردم رو در رو نمی شود و با آنان سخن نمی گوید. اما

خداوند رسولانی از جنس و صنف آدمیان به سوی ایشان

می فرستد. اگر خداوند چنین نمی کرد انسان ها از فرستادگان خدا

می گریختند و از ایشان سخنی را نمی پذیرفتند. [از سوی دیگر]

پیامبران چون مانند خودِ انسان‌ها غذا می‌خوردند و در میان ایشان زندگی می‌کردند، مردم آن‌ها را نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: شما نیز مثل ما هستید. سخنی از شما نمی‌پذیریم تا آن‌که نشانه‌ای بیاورید که ما از آوردن مانند آن ناتوان باشیم تا به این وسیله بدانیم شما برگزیدگانی به جز ما هستید؛ چون کاری می‌کنید که ما از انجام آن عاجزیم.

بنابراین خداوند معجزاتی را به دست پیامبران جاری فرمود که مردم از انجام آن‌ها ناتوان بودند. به این ترتیب پیامبرانی با این ویژگی‌ها و بیّنات ظهور کردند:

- حضرت نوح علیه السلام، پس از آن‌که مردم را از فرجام کار زشتشان بیم داد و عذر و بهانه‌ای برای آن‌ها نگذاشت، پس از تمامی تلاش‌ها و در پایان ناامیدی کامل از هدایت کافران، دعایی کرد و طوفانی برانگیخت که در پی آن، تمام کافرانی که طغیان و تمرد کرده بودند، از میان رفتند.

- حضرت ابراهیم علیه السلام به جرم بت شکنی، محکوم به آن شد که در آتش بسوزد و وقتی او را به آتش افکندند، آتش بر او سرد و ملایم شد.

- حضرت صالح علیه السلام بنا به درخواست کافران در اثبات درستی دعوتش، از دل صخره‌ای سخت، شتری شگفت بیرون آورد و در پستان او شیر جاری کرد.

- حضرت موسی علیه السلام چنان بود که دریا برایش شکافته شد و از دل سنگ، برایش چشمه جوشید و عصای چوبینش به شکل اژدها

درآمد و جادوی جادوگران را بلعید.

- حضرت عیسی علیه السلام کوران و بیمارانی را که به پیسی مبتلا بودند شفا می داد و مردگان را به اذن خدا زنده می کرد و نیز به مردم خبر می داد که چه می خورند و چه چیزهایی در خانه هایشان انبار می کنند.

- برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ماه دو نیمه گشت و حیواناتی مانند شتر و گاو با او سخن گفتند.

هنگامی که پیامبران از این گونه معجزات آوردند و مردم از انجام مانند آن امور، ناتوان شدند، تقدیر خداوند و لطف او نسبت به بندگان و نیز حکمت الهی بر آن قرار گرفت که پیامبران را با وجود این قدرت نمایی ها، در حالی غالب و پیروز و در حالی دیگر مغلوب و شکست خورده قرار دهد. و اگر خداوند اولیا و دوستان خویش را در همه حال، پیروز و مسلط قرار می داد و آنان را به امتحانها و ابتلاها نمی آزمود، مردم آنان را به عنوان خدایان برمی گزیدند و سر از توحید برمی تافتند. و نیز برتری آنان در صبر و پایداری ایشان بر بلاها و آزمونها و سختی ها شناخته نمی شد.

اما خداوند آنان را نیز مانند دیگران دچار بلا و گرفتاری می سازد تا در حال محنت و مصیبت، صبور و بردبار باشند و در حال عافیت و پیروزی بر دشمنان، شاکر و سپاسگزار. خداوند چنین می کند تا آن عزیزان و گرامیان در تمام حالات، در برابر خدا خاکسار و در پیشگاه خالق، فروتن باشند. خداوند چنین می کند تا هیچ گاه آن برگزیدگان، سرفرازی و سرکشی نکنند. و نیز تا بندگان بدانند که آن

برگزیدگان نیز خدایی دارند که ایشان را آفریده است و تدبیر امر آن‌ها به دست خداست. در این صورت خدا را می‌پرستند و از رسولان او فرمان می‌برند و حجّت خدا نیز بر هر کس که در باره‌ی آن اولیا از حدّ تجاوز می‌کند و برای آنان ربوبیت و خدایی قائل می‌شود، ثابت می‌گردد. و نیز هر کسی که بخواهد دشمنی بورزد و یا سرپیچی و عصیان کند و منکر آن چیزی باشد که پیامبران و رسولان آورده‌اند، با دیدن ابتلا و گرفتاری اولیای خدا، حجّت بر او تمام شود. خداوند چنین می‌کند تا هر کس که - در گمراهی - هلاک می‌شود با بیّنه و برهان باشد و هر کس هم که حیات - هدایت - می‌یابد آن نیز با برهان و بیّنه باشد.

راوی این روایت می‌گوید: من، فردای آن روز به حضور جناب شیخ شتافتم در حالی که با خود می‌گفتم: نکند مطلبی که روز پیش جناب شیخ فرمود از خودش باشد.

شیخ تا مرا دید، فکر مرا خواند و فرمود: اگر از آسمان سقوط کنم و در همان حال پرنده‌ای مرا بگیرد، یا باد مرا در مکانی دور از دسترس بیفکند، برایم محبوب‌تر است که در دین خدا از خود چیزی بگویم. آن چه گفتم از اصل است و مطلبی است که از حضرت حجّت علیه السلام شنیده‌ام.^۱

در تأیید این فرمایش جناب حسین بن روح، به این حدیث شریف از امام باقر علیه السلام توجه کنید:

إِنَّ أَيُّوبَ عليه السلام ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ عليهم السلام

لَا يَذُنُّونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَذُنُّونَ وَلَا يَزِيغُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْبًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا.

ایوب علیه السلام بی آن که گناهی کرده باشد، هفت سال مبتلا شد. و البته پیامبران هرگز مرتکب گناه نمی‌شوند زیرا آنان معصوم و پاک‌اند و گناه نمی‌کنند و نمی‌لغزند و نه گناه کبیره و نه صغیره، هیچ یک را مرتکب نمی‌شوند.

إِنَّ أَيُّوبَ علیه السلام مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ، لَمْ تَتَّسِقْ لَهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبِيحَةٌ لَهُ صُورَةٌ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٌ وَلَا اسْتَقْدَرَهُ أَحَدٌ رَأَاهُ وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهِدَةٌ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ. وَ هَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِجَمِيعِ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ.

همانا ایوب علیه السلام از تمامی آن چه به آن‌ها مبتلا شد، نه بوی بدی از او برخاست و نه صورتش زشت شد و نه خون چرکین و خونابه از بدنش خارج گشت. نه کسی که او را می‌دید آن جناب را پلید و کثیف می‌دید و می‌پنداشت و نه کسی از مشاهده‌ی آن حضرت وحشت می‌کرد و نه گرمی از بدنش بیرون می‌آمد. و خداوند درباره‌ی ابتلای تمامی پیامبران و اولیا که نزد او گرمی‌اند، همین گونه عمل می‌کند. (که از این گونه آلودگی‌ها به دور باشند).^۱

وَ إِنَّمَا اجْتَنَّبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَ ضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَا لَهُ

۱. مردم به غلط چنان می‌گویند و می‌پندارند که حضرت ایوب علیه السلام آن چنان مبتلا شد که بدنش زخم برداشت و کرم گذاشت و خون و خونابه از جراحات او جاری بود و بوی بدی از او برمی‌خاست و مردم از مشاهده‌ی حال آن حضرت، از او وحشت می‌کردند و می‌گریختند. امام علیه السلام با این بیانات، این یاهوسرایی‌ها را درباره‌ی آن عزیز رد می‌فرماید.

عِنْدَ رَبِّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - مِنَ التَّائِيدِ وَالْفَرَجِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:
«أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءاً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ.»

مردم فقط به خاطر فقر و ناداری و ضعف و ناتوانی که در ظاهر امر آن حضرت آشکار شده بود، از او دوری می‌گزیدند. زیرا نسبت به تائید و گشایش در کار که برای جناب ایوب نزد خداوندش - که نام او بلند باد - وجود داشت، نادان بودند. و همانا که پیامبر ﷺ فرموده است: «گرفتارترین مردم به بلا و آزمایش، پیامبران‌اند و سپس دیگران [در طبقات و گروه‌های پایین‌تر].»

وَ إِنَّمَا ابْتَلَاهُ - عَزَّوَجَلَّ - بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي يُهَوِّنُ مَعَهُ عَلَى
جَمِيعِ النَّاسِ لئَلَّا يَدْعُوا لَهُ الرَّبُّوبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ
يُوصِلَهُ إِلَيْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ تَعَالَى مَتَى شَاهَدُوهُ.

خداوند جناب ایوب را به چنان بلای بزرگی دچار کرد که در نظر همه‌ی مردم خوار و خرد شد. خداوند چنین فرمود تا مبادا مردم هنگامی که می‌دیدند خداوند چه نعمت‌های عظیمی به او عطا کرده است، او را خدای خویش بیندارند.

لِيَسْتَدْلُوا بِذَلِكَ عَلَى أَنَّ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَى
ضَرَبَيْنِ: اسْتِحْقَاقٍ وَ اخْتِصَاصٍ. وَ لئَلَّا يَحْتَقِرُوا ضَعِيفاً لِضَعْفِهِ وَ
لَا فَقِيراً لِفَقْرِهِ وَ لَا مَرِيضاً لِمَرَضِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ يُسْقِمُ مَنْ يَشَاءُ وَ
يُشْفِي مَنْ يَشَاءُ، مَتَى شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ. وَ يَجْعَلُ
ذَلِكَ عِبْرَةً لِمَنْ شَاءَ وَ شِقَاوَةً لِمَنْ شَاءَ وَ سَعَادَةً لِمَنْ شَاءَ وَ هُوَ
عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِهِ وَ حَكِيمٌ فِي أَفْعَالِهِ.

لَا يَفْعَلُ بِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا قُوَّةَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ^۱.

آری چنین شد تا برای مردم دلیل آورده شود که پاداش از سوی خداوند - که نامش بلند است - دو گونه می‌باشد: پاداشی که استحقاق و شایستگی آن موجود است و پاداشی که اختصاصاً به کسی داده می‌شود. و نیز برای آن که مبادا ناتوانی را به خاطر ناتوانی‌اش و ناداری را به خاطر ناداری‌اش و بیماری را به خاطر بیماری‌اش، کوچک بشمرند. و برای آن که بدانند خداوند است که هر کس را خود بخواهد بیمار می‌کند و هر کس را در هر زمان و به هرگونه که خود می‌خواهد، شفا می‌دهد و این‌ها را عبرتی برای هر که بخواهد و موجب تیره‌بختی یا سیه‌روزی برای هر کس که خود بخواهد، قرار می‌دهد و خداوند - عزوجل - در تمامی این کارها که انجام می‌دهد، در حکم و فرمانش و در کارهایش، حکیم و عادل است. برای بندگان جز آن چه را که برای آنان شایسته‌تر است، انجام نمی‌دهد و بندگان نیز جز به خداوند نیرو و توانی ندارند.

ابتدای رمت اسلام



پیش‌تر آوردیم: یکی از امت‌های پیشین که به امتحان‌های دشواری مبتلا شدند، بنی اسرائیل بودند. در این فصل یادآوری کرده‌ایم که امت اسلام همان می‌کنند که یهودیان کردند، موبه‌مو و قدم به قدم. از ابتلای مسلمانان در آغاز اسلام و در روزگار حیات پیامبر ﷺ سخن گفته‌ایم و از پیش‌گویی پیامبر ﷺ درباره‌ی آزمایش دشوار امت و فتنه‌های پس از آن حضرت یاد کرده‌ایم. گفته‌ایم که چگونه مسلمانان عهد و پیمانی را که با پیامبرشان بسته بودند، شکستند، درست مثل بنی اسرائیل؛ آورده‌ایم که برخلاف خواسته‌ی رسول خدا ﷺ در مودت و دوستی با خاندان آن حضرت، اهل بیت پیامبر ﷺ را سخت آزرده‌اند؛ نشان داده‌ایم که بزرگ‌ترین امتحان امت اسلام به امر ولایت و امامت علی ﷺ بود. ماجرای دردناک شهادت امام حسین ﷺ و خاندان و یارانش، و اسارت اهل بیت آن حضرت، آزمون دیگری بود که امت تیره‌بخت در آن شکست شرم‌گینی خوردند.

آزمون مسلمانان

مسلمانان نیز با آزمایش‌های دشواری دست به گریبان شدند. یکی از آزمایش‌های آنان شبیه همان است که درباره‌ی بنی اسرائیل خواندیم. بنی اسرائیل درباره‌ی صید ماهی از دریا در روزهای شنبه امتحان شدند و مسلمانان به صید حیوانات در خشکی در حال احرام!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَلُونَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که [به نزدیکی شما می‌آید، به طوری که] دستان و نیزه‌های شما به آن می‌رسد، می‌آزماید. [خداوند چنین می‌کند] تا آن کس که در نهان از خدا می‌ترسد، شناخته گردد. پس هر کس که بعد از این فرمان، از حکم خدا سرپیچی کند، عذابی دردناک او را فرا می‌گیرد.

به این ترتیب روشن می شود که حکمت بسیاری از احکام، آزمایش مؤمنان است.

سختی ها و دشواری های جنگ، از ابتلائات مهمی بوده که مسلمانان نخستین، فراوان به آن دچار شدند. درباره ی سختی های جنگ احزاب می خوانیم:

﴿إِذْ جَاؤُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾^۱

آن گاه که سیل سپاهیان دشمن - از جانب بالا و از سوی پایین شما - به سویتان تاختند، دیدگان از ترس فرو افتاد و خیره ماند و دل ها از دهشت به نزدیک حنجره ها رسید؛ در آن حال شما درباره ی خداگمان ها بردید. در آن جا بود که مؤمنان آزموده شدند و سخت به لرزه افتادند. در آیه و در یاد کردی دیگر از سختی ها، چنین آمده است:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ﴾^۲

آیا چنان می پندارید که به بهشت درمی آید و آن چه که از سختی و بلا بر پیشینیان شما آمد، بر شما نمی آید؟ سختی و صدمه چنان ایشان را فراگرفت و چنان به لرزه و زیر و رو شدن دچار شدند که رسول و آنان

۱. احزاب (۳۳): ۱۱-۱۰.

۲. بقره (۲): ۲۱۴. گفتنی است که آزمایش و ابتلای مؤمنان نخستین به جنگ، در آیات دیگری هم آمده است. مانند: آیات ۱۴۰ تا ۱۴۲ و ۱۵۲ تا ۱۵۴ و ۱۶۵ تا ۱۷۳ و ۷۸ تا ۱۸۰ سوره ی آل عمران. می توان گفت که تمامی جنگ های صدر اسلام، آزمایش مسلمانان بوده است.

که همراه با او ایمان آورده بودند، گفتند: یاری خداوند کی خواهد بود؟
آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.

البته خداوند این نکته را هم یادآوری می‌فرماید که:

﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾^۱.

اگر خداوند می‌خواست خود از کافران انتقام می‌گرفت، اما می‌خواهد [به
وسیله‌ی جنگ] بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید.

یکی دیگر از آزمایش‌های خداوند، پایداری در پیمان و وفای به

عهد است. خداوند درباره‌ی این موضوع چنین هشدار می‌دهد:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ

أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمْ

اللَّهُ بِهِ﴾^۲.

و شما مانند آن زن مباشید که پس از آنکه پشم خویش را محکم

می‌ریسد، دوباره آن را رشته می‌کند. سوگندهای خویش را در میان خود

به بازیچه می‌گیرید تا گروهی بر گروهی دیگر چیره شوند. خداوند شما

را به وسیله‌ی آن پیمان‌ها و سوگندها می‌آزماید.

تیره‌بختان تاریخ

شنیدن برخی ماجراهای عبرت‌انگیز و هشدار دهنده، ما را بر آن

می‌دارد تا پیوسته از خداوند درخواست کنیم که:

۱. محمد (۴۷): ۴.

۲. نحل (۱۶): ۹۲.

لا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.^۱

خدایا! مرا یک لحظه هم به خودم وامگذار.

و نیز دعا کنیم که:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا».^۲

خدایا! پس از آن که ما را هدایت فرمودی، دل‌های ما را منحرف مگردان.

اینک بشنویم داستان برخی از افراد تیره بخت را که با سوء اختیار خویش، فرجام شومی را برای خود رقم زدند:

* یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ و مسلمانان نخستین، عبیدالله بن جَحش بود. او سعادت آن را یافت که از نخستین مهاجران اسلام باشد. همان‌ها که به حبشه هجرت کردند. اما متأسفانه، آن مرد بیچاره، در آن جا به خاطر آن که بتواند شراب بنوشد و از آن جا که باده گساری در کیش مسیحیت منحرف مباح بود، به آن آیین در آمد و صلیب به گردن آویخت و مرتد شد.

همسرش، امّ حبیبه، دختر ابوسفیان، نقل می‌کند که من یک شب خواب دیدم که چهره‌ی عبیدالله، به شدت سیاه و زشت شده است. ترسناک از خواب بیدار شدم و به خود گفتم: به خدا سوگند حال او دگرگون شده است. صبح همان روز به من گفت: ای امّ حبیبه! راستش را بخواهی من در امر دین نگریستم و دینی را بهتر از مسیحیت نیافتم و از این رو نخست به آن دین نزدیک شدم و سپس

۱. کافی ۲: ۵۲۴.

۲. آل عمران (۳): ۸.

به دین محمد در آمدم و اینک به آیین نصرانی باز می‌گردم. من به او گفتم: به خدا سوگند خیری برای تو نخواهد بود و آن گاه خوابی را که دیده بودم برایش نقل کردم اما او اعتنایی به آن نکرد و آن قدر شراب نوشید تا مرد.

اما ام حبیبه در دینش پایدار ماند و سعادت آن را یافت که همسر رسول خدا گردد.^۱

* از او مهم‌تر، زبیر بن عوام بود، از اصحاب مهم و صاحب نام. همان که در شانزده سالگی مسلمان شد و در هجده سالگی به حبشه هجرت کرد. همو که در همه‌ی جنگ‌ها در رکاب رسول خدا ﷺ شمشیر زد و در دفاع از آیین اسلام کوشش بسیار کرد. شگفت آن که در ماجرای سقیفه نیز، در دفاع از علی علیه السلام شمشیر از نیام بر کشید و اراده‌ی آن داشت که تا پای جان از علی جانبداری کند. اما چنین کسی فرجام فرخنده‌ای نیافت و چنان شد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ما زال الزبیر منّا أهل البيت، حتی نشأ ابنه عبداً لله، فأفسده.^۲

زبیر پیوسته از ما اهل بیت بود تا آن که پسرش بزرگ شد و او را فاسد کرد.

یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله به زبیر فرمود: ای زبیر آیا به راستی علی را دوست می‌داری؟ زبیر عرض کرد: چرا دوستش نداشته باشم در حالی که او برادر و پسر خاله‌ی من است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه

۱. بحار الانوار ۲۱: ۴۳.

۲. بحار الانوار ۳۴: ۲۸۹.

خواهی بود زمانی که به جنگ با او برخیزی در حالی که نسبت به او ظالم و ستمگری؟!

سال‌ها سپری گشت تا آن که عثمان کشته شد و مردم خواستند با علی علیه السلام بیعت کنند. در کشتن عثمان، طلحه و زبیر از کارگردانان اصلی ماجرا بودند و هنگامی هم که مردم برای بیعت با علی علیه السلام به در خانه‌اش آمدند و با اصرار بسیار با آن حضرت بیعت کردند، آن دو از نخستین کسانی بودند که دست بیعت با علی علیه السلام دادند و با آن که حتی آن حضرت پیشنهاد کرد تا با یکی از آن دو بیعت کند، آنان نپذیرفتند و به بیعت با علی علیه السلام پای فشردند. اما اندک زمانی بعد، به بهانه‌ی واهی خون خواهی عثمان، به سرکردگی عایشه، جنگ جمل را به راه انداختند. پیش از آغاز جنگ، آن گاه که دو سپاه رو در روی یکدیگر ایستاده بودند، علی علیه السلام، بی زره و زین جنگ، به میدان آمد و با صدای بلند زبیر را طلبید. زبیر از صف سپاه بیرون آمد و به سوی میدان تاخت و آن قدر نزدیک آمد که گردن اسبش با گردن اسب علی علیه السلام تلاقی کرد. آن حضرت به او فرمود: تو را طلبیدم تا حدیثی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من و تو فرمود، به یادت بیاورم. آن گاه همان حدیث را که پیش از این آوردیم، به یادش آورد. زبیر با شنیدن آن حدیث گفت: *إنا لله و إنا إليه راجعون*.^۱ آن گاه افزود: چیزی را به یادم آوردی که بر اثر گذشت زمان کاملاً فراموشش کرده بودم. پس از این ملاقات کوتاه ولی تکان دهنده، زبیر به صف لشکر عایشه پیوست. پسرش عبدالله، همان پسر شومی که علی علیه السلام از او

۱. این سخن را زمانی بر زبان می‌رانند که مصیبتی رخ داده باشد.

یاد کرده و فرموده است که عامل تیره بختی پدر شد، گفت: در حالی بازگشته‌ای که با آن حال که پیش از این داشتی، فرق می‌کند. زبیر گفت: آری، علی حدیثی را به یادم آورد که روزگار از یادم برده بود. از این رو هرگز با علی نخواهم جنگید و هم امروز شما را ترک خواهم کرد. زبیر مرد شجاع و دلیری بود و عبدالله نیز از همین نکته سوء استفاده کرد و گفت: جز آن نیست که از شمشیر فرزندان عبدالمطلب ترسیده‌ای و البته شمشیرهای آنان بسی برنده‌اند و به جز جوانمردان دلاور آن را تاب نمی‌آورند. زبیر گفت: آیا مرا به جنگ با او برمی‌انگیزی؟ آگاه باش که من سوگند خورده‌ام که هرگز با علی نجنگم. عبدالله شوم صفت، با شیطنت گفت: کاری ندارد، برای سوگندت کفاره بده و آن را بشکن تا مبادا زنان قریش بگویند که ترسیده‌ای در حالی که تو به هیچ روی ترسو و بزدل نیستی. تحریک شیطانی عبدالله کار خود را کرد و زبیر بدعاقبت گفت: بسیار خوب، هم اینک غلامم را در راه خدا آزاد می‌کنم و آن را کفاره‌ی سوگندم قرار می‌دهم.

زبیر این بگفت و برای آن که نشان دهد ترس در او راه ندارد، سر تیز نیزه‌اش را کند و به دور انداخت و با نیزه‌ی بی سر به سوی سپاه علی علیه السلام یورش برد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از مقابله با او پرهیزید و از برابرش کنار بروید، او را ناگزیر به این حمله کرده‌اند و اختیاری از خود ندارد.

زبیر دو بار دیگر به لشکر علی علیه السلام حمله کرد و پس از حمله‌ی سوم به پسرش گفت: وای بر تو! آیا مرا مردی بزدل دیدی؟ فرزند

فرومایه گفت: اینک عذر تو پذیرفتنی است.

به هر روی زبیر پس از آن از ادامه‌ی جنگ چشم پوشید و از میدان کناره جست و به سویی رفت. مردی به نام عمرو بن جرموز او را ناجوانمردانه و ناغافل، کشت و با خوشحالی با شمشیر زبیر به عنوان نشانه، برای دریافت جایزه به نزد علی علیه السلام آمد؛ اما آن حضرت با سردی با او برخورد کرد و شمشیر را از آن مرد گرفت و فرمود: افسوس، این شمشیر زبیر است، شمشیری که چه بسیار ناراحتی و غم را از چهره‌ی رسول خدا زدود.

هنگامی که عمرو بن جرموز طلب جایزه کرد، آن حضرت فرمود: آگاه باش که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: به کشنده‌ی زبیر خبر بده که دوزخ جایگاه او خواهد بود. شگفتا که همین مرد هم در جنگ نهروان در صف و سپاه خوارج کشته شد و به دوزخ رفت!^۱

پیمان شکنی امت اسلام

پیش از این آوردیم که برخی از فتنه‌هایی که یهودیان به آن گرفتار آمدند در این آیه‌ی شریفه ذکر شده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾^۲

این آیه درباره‌ی یهودیانی است که عهدی را که با خدا بسته

۱. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید ۱: ۲۳۵-۲۳۳.

۲. بقره (۲): ۸۴.

بودند، شکستند و رسولان الهی را تکذیب کردند و اولیای خدا را کشتند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هنگامی که این آیه نازل شد فرمود:

أَفَلَا أَنْبَسْتُكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ مِنْ يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟

آیا شما را آگاه کنم که چه کسانی از این امت همانند یهودیان اند؟

حاضران عرض کردند: آری ای رسول خدا.

پیامبر فرمود:

قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَتَّحِلُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِي. يَقْتُلُونَ أَفْضَلَ ذُرِّيَّتِي
وَ أَطْيَبَ أُرُومَتِي وَ يُبَدِّلُونَ شَرِيعَتِي وَ سُنَّتِي وَ يَقْتُلُونَ وَلَدِي
الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَمَا قَتَلَ أَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى.

آنان قومی از امت من اند که خود را از اهل ملت من برمی شمارند. (خود را به دین من، می بندند.) آنان بزرگان از فرزندان و پاکیزگان از خاندان مرا می کشند و شریعت و سنتم را دگرگونه می سازند و دو فرزندم حسن و حسین را می کشند؛ همان گونه که اسلاف و پیشینیان یهود، زکریا و یحیی را کشتند.

در ادامه فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ يَلْعَنُهُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ وَ يَبْعَثُ عَلَى بَقَايَا ذَرَارِيهِمْ قَبْلَ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَادِيًا مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ يُحْرِقُهُمْ
بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

آگاه باشید! همانا خداوند ایشان را نفرین می فرماید، چنان که پیش از این، یهودیان عهد شکن را نفرین کرده است و قبل از برپایی قیامت، بر بازماندگان از فرزندانشان، هدایت کننده و هدایت شونده‌ای را از فرزندان

حسین مظلوم برمی‌انگیزد که به وسیله‌ی شمشیر اولیای خدا، آنان را به آتش دوزخ می‌سوزاند.

این ماجرا را نیز سلیم بن قیس نقل می‌کند:

در داستان صلح ناخواسته و اجباری امام حسن علیه السلام با معاویه، در نشستی که بزرگان امت اسلام و نیز معاویه و یارانش حضور داشتند، امام حسن علیه السلام به منبر رفت و در یک سخنرانی کوتاه، مطالب مهمی را بیان فرمود و به روشنی آشکار کرد که امت اسلام به چه خطای عظیمی گرفتار آمده‌اند. در آن بیانات، امام علیه السلام پس از حمد و ستایش خداوند، چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مُعَاوِيَةَ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرَهُ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا.

هان ای مردم! معاویه چنان پنداشته است که من او را به خلافت شایسته می‌دانم و خویشان را به این امر لایق نمی‌بینم.

وَ كَذَبَ مُعَاوِيَةُ! أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ.

معاویه [اگر چنین پنداری را رواج داده] دروغ گفته است. همانا من در کتاب خدا و براساس فرمایش پیامبر خدا، نسبت به مردم از خودشان سزاوارتر، می‌باشم.

فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي وَ أَطَاعُونِي وَ نَصَرُونِي لَأُعْطِيَهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضَ بَرَكَتِهَا وَ لَمَا طَمِعْتَ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةُ.

به خدا سوگند، اگر مردم با من بیعت می‌کردند و مرا فرمان می‌بردند و یاریم می‌کردند، آسمان بارشش را بر آنان ارزانی می‌کرد و زمین برکتش را فزونی می‌بخشید و تو ای معاویه به هیچ روی در امر خلافت

طمع نمی کردی.

وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَاهًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مِلَّةِ عِبْدَةِ الْعِجْلِ.

همانا رسول خدا فرموده است: هر امتی که امر زمامداری اش را به دست مردی بسپارد، در حالی که کس دیگری داناتر و شایسته تر از او در میان آنان است، بی تردید و پیوسته امر آنان پست و فرودست می شود تا آن که به همان آیینی باز می گردند که پرستندگان گوساله بر آن بودند.

وَقَدْ تَرَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَاعْتَفَكُوا عَلَى الْعِجْلِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَارُونَ خَلِيفَةُ مُوسَى. وَقَدْ تَرَكَتِ الْأُمَّةُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبُوَّةِ فَلَا نَبِيَّ بَعْدِي.

به راستی که بنی اسرائیل هارون را وانهادند و گوساله پرست شدند در حالی که به خوبی می دانستند که هارون خلیفه و جانشین موسی است. و این امت هم علی را رها کردند در حالی که همانا از پیامبر شنیده بودند که به علی علیه السلام می فرمود: منزلت تو در نزد من همانند منزلت هارون در نزد موسی می باشد، مگر در امر نبوت که پس از من، پیامبری نخواهد آمد.

از این سخنان پیداست که امام حسن علیه السلام خلافت را نخست حقّ مسلم پدر بزرگوار خود می داند و در پی پدر، خود را شایسته ی آن مقام معرفی می فرماید و نیز روشن است که آن را منزلتی از جانب خدا و پیامبر می شمارد و در این باره به سخن رسول خدا در حدیث معروف منزلت، استناد می کند. آن گاه علت صلح ناخواسته اش را با

معاویه، چنین تبیین می فرماید:

وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ
حَتَّى فَرَّ إِلَى الْغَارِ وَ لَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا مَا هَرَبَ مِنْهُمْ وَ لَوْ
وَجَدْتُ أَنَا أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةَ.

هر آینه رسول خدا آن هنگام که قومش را به سوی خدا فرا می خواند، از ترس آن که به او آسیبی برسانند، گریخت و به غار ثور رفت و اگر یارانی می یافت، از آنان نمی گریخت و من نیز اگر یاورانی می یافتم، به هیچ روی ای معاویه با تو بیعت نمی کردم.

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينِ اسْتَضَعَفُوهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ وَ
لَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَعَةِ حِينِ فَرَّ
مِنْ قَوْمِهِ لِمَا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ.

گوساله پرستان، هارون را ناتوان کردند و نزدیک بود بکشندش و او هم یاورانی نداشت تا به مقابله با کافران بپردازد. در آن هنگامه، همانا خداوند برای هارون گشایش و رخصتی قرار داد تا خون خود و یاران انگشت شمارش را حفظ کند. چنان که پیامبر هم چون یاورانی نیافت تا به مقابله با مشرکان بپردازد، این رخصت را داشت که از میان آنان بگریزد.

وَ كَذَلِكَ أَنَا وَ أَبِي فِي سَعَةِ مِنَ اللَّهِ حِينِ تَرَكْتَنَا الْأُمَّةُ وَ بَايَعَتْ
غَيْرَنَا وَ لَمْ نَجِدْ أَعْوَانًا وَ إِنَّمَا هِيَ السُّنُنُ وَ الْأَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا
بَعْضًا.

این امت نیز، من و پدرم را رها کردند و وانهادند و با دیگران بیعت کردند. ما نیز یاورانی نداشتیم تا حق خویش را بازستانیم. خداوند برای ما هم این گشایش و رخصت را قرار داده است که اقدامی نکنیم. همانا

که این امور، سنت‌ها و مثال‌هایی است که یکی در پی دیگری در تاریخ رخ می‌دهد.

در پایان این سخنان بیدارکننده و روشنگر، امام مجتبی علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ لَوِ التَّمَسُّمُ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمْ تَجِدُوا رَجُلًا مِنْ وُلْدِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي.^۱
هان ای مردم! به راستی اگر تمام مشرق و مغرب عالم را زیر پا بنهید و به جستجو برخیزید، فرزند پیامبری جز من و برادرم نخواهید یافت.

در آموزش امت اسلام

باز هم به یاد می‌آوریم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
تمامی آن چه که در بنی اسرائیل رخ داد، مو به مو در این امت نیز رخ می‌دهد و همان راهی را که آنان پیموده‌اند، قدم به قدم توسط این امت، پیموده می‌شود.^۲

یکی از موارد مهمی که بنی اسرائیل به آن آزموده شدند، همان ماجرای «در آموزش» بود که پیشتر از آن یاد کرده‌ایم. در زیارت جامعه‌ی کبیره که بیانات بلندی از امام هادی علیه السلام در وصف ائمه علیهم السلام است، آمده است:

وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ. مَنْ أَتَاكُمْ فَقَدْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ فَقَدْ هَلَكَ.^۳

۱. کتاب سلیم بن قیس: ۹۳۹-۹۳۸.

۲. من لایحضره الفقیه ۱: ۲۰۳.

۳. من لایحضره الفقیه ۲: ۶۱۰.

شما همان دری هستید که مردم به آن آزموده می‌شوند. هرکس به سوی شما آمد نجات یافت و هرکس هم که روی از شما برتافت، هلاک شد. این سخنان از علی علیه السلام گویای همین امر است:

وَإِنِّي فِيكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ كَهَارُونَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَكَبَابِ حِطَّةٍ فِي
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَسَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ نُوحٍ.^۱

هان ای مردم! همانا من در میان شما مانند هارون در میان خاندان فرعون و مانند «درِ آمرزش» در میان بنی اسرائیل و همچون کشتی نوح در میان قوم نوح می‌باشم.

و نیز فرمود:

هُؤُلَاءِ بَنُو إِسْرَائِيلَ نُسِبَ لَهُمْ بَابُ حِطَّةٍ وَ أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ أُمَّةٍ
مُحَمَّدٍ! نُسِبَ لَكُمْ بَابُ حِطَّةٍ. أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ أَمْرَتُمْ
بِاتِّبَاعِ هُدَاهُمْ وَ لُزُومِ طَرِيقَتِهِمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ بِذَلِكَ خَطَايَاكُمْ وَ
ذُنُوبَكُمْ وَ لِيَزِدَّادَ الْمُحْسِنُونَ مِنْكُمْ. وَ بَابُ حِطَّتِكُمْ أَفْضَلُ مِنْ
بَابِ حِطَّتِهِمْ، لِأَنَّ ذَلِكَ بِأَخَاشِيبَ وَ نَحْنُ النَّاطِقُونَ الصَّادِقُونَ
الْمُؤْمِنُونَ الْهَادُونَ الْفَاضِلُونَ.^۲

این بنی اسرائیل اند که برای آن‌ها درِ آمرزش قرار داده شد و برای شما نیز - ای امت محمد! - درِ آمرزش قرار داده شده است. آنان همان اهل بیت محمد می‌باشند و شما به پیروی از هدایت آنان و همراهی با ایشان، فرمان یافته‌اید تا به این وسیله گناهان و خطاهایتان آمرزیده شود و بر تعداد نیکوکاران شما افزوده گردد. آگاه باشید! درِ آمرزش شما بسی برتر از درِ آمرزش آنان است. زیرا درِ آمرزش بنی اسرائیل یک درِ

۱. کافی ۸: ۲۹.

۲. بحار الانوار ۲۳: ۱۲۲، تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۵۴۶.

چوبی بود در حالی که ما اهل بیت سخن‌گویان صادق و مؤمن و هدایت‌کننده و دانشمندییم.

و نیز آن حضرت در شمارش و بیان برتری‌های خویش، از جمله می‌فرماید:

وَأَمَّا الْعِشْرُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَنْ دَخَلَ فِي وِلَايَتِكَ فَقَدْ دَخَلَ الْبَابَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

و اما برتری بیستم: همانا من از پیامبر خدا شنیدم که خطاب به من می‌فرمود: ای علی! مثل تو در امت من مثل درِ آمرزش در بنی اسرائیل است. پس هرکس که در وادی امن ولایت تو درآید، به راستی از درِ آمرزش درآمده و فرمان خدای را به انجام رسانده است.

آزمون ولایت

در آغاز این مبحث نخست به این روایت توجه کنید:

عَنْ عَلِيِّ أَوْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ خَمْسًا وَ لَمْ يَفْتَرِضْ إِلَّا حَسَنًا جَمِيلًا؛ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الْحَجَّ وَ الصِّيَامَ وَ وِلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. فَعَمِلَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ اسْتَخَفُّوا بِالْخَامِسَةِ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُوا الْأَرْبَعَةَ حَتَّى يَسْتَكْمِلُوهَا بِالْخَامِسَةِ.^۲

امیرالمؤمنین یا امام حسن علیهما السلام فرمود: خداوند پنج چیز را واجب فرموده و چیزی را واجب نفرموده است جز آن که نیکو و زیباست. آن [واجبات] عبارت‌اند از: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت ما اهل بیت. مردم آن چهار

۱. بحار الانوار ۳۱: ۴۳۵.

۲. بحار الانوار ۲۳: ۱۰۵.

واجب را انجام دادند اما پنجمین آن را سبک و کوچک شمردند و به خدا سوگند آن چهار واجب را کامل نمی‌کنند تا آن که پنجمین واجب را کامل نمایند.

پیش از این به اشاره گفتیم که امت اسلام شباهت‌های عجیبی به بنی اسرائیل دارد و دانستیم که بنی اسرائیل به ابتلائات عجیبی مبتلا شدند. نمونه‌هایی از شباهت آزمون‌های الهی را در قوم بنی اسرائیل و امت اسلام برمی‌شماریم:

* حضرت موسی علیه السلام، چون به کوه طور رفت، برادرش هارون را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد و خطاب به او گفت:

«اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۱.

تو در میان قوم، جانشین من باش و کارها را به سامان بیاور و از راه و روش تبه‌کاران پیروی مکن.

اما چنان که دانستیم، قوم بنی اسرائیل، در غیاب موسی، گوساله پرست شدند و هنگامی که موسی از کوه طور بازگشت، در گزارشی دردمندانه، جناب هارون به او گفت:

«إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنِي»^۲.

همانا این قوم مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند.

امت اسلام نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به آزمونی بس بزرگ مبتلا شد که در پی آن، بسیاری از مسلمانان صدر اسلام، از مهاجران و انصار و دیگران، در این امتحان عظیم، شکست خوردند و لغزیدند.

۱. اعراف (۷): ۱۴۲.

۲. اعراف (۷): ۱۵۰.

ماجرای سقیفه و غصب خلافت علی علیه السلام و مخالفت آشکار با توصیه‌های اکید پیامبر صلی الله علیه و آله، سرآغاز آن فتنه‌ی فراگیر بود. این فتنه، به همان ماجرای وانهادن هارون توسط امت موسی و پیروی از سامری در گوساله پرستی، تشبیه شده است.^۱

این ماجرای شنیدنی و درس آموز را امام باقر علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش نقل می‌کند:

سلمان فارسی، سه روز پس از آن که پیکر پاک رسول خدا به خاک سپرده شد و غاصبان خلافت کردند آن چه را که نباید می‌کردند، برای اتمام حجّت به مردم، در یک سخنرانی مهم، از جمله چنین فرمود:

هان ای مردم! آگاه باشید و سخنان مرا بشنوید و سپس درباره‌اش بیندیشید! بدانید که به من دانش فراوانی داده‌اند و اگر هر آن چه از فضایل و برتری‌های علی علیه السلام می‌دانم به شما بگویم، گروهی از شما خواهید گفت: سلمان دیوانه است و گروهی دیگر می‌گویند: خدایا قاتل سلمان را بیامرزد! آگاه باشید! همانا شما را مرگ‌هایی است که در پی آن بلاهایی خواهد بود.^۲

آگاه باشید! دانش آن مرگ‌ها و بلاها و نیز میراث وصیت‌های پیامبران پیشین و سخنی که جداکننده‌ی میان حق و باطل است و هم چنین اصل همه‌ی نسب‌ها و نژادها، همه و همه، نزد علی علیه السلام است. آن حضرت بر آن راه و روش، وصی پیامبر و وارث اوست که هارون

۱. کتاب سلیم: ۸۷۷.

۲. یعنی شما می‌میرید اما با این کاری که کردید، پس از شما بلاهای بسیاری دامن امت

اسلام را می‌گیرد.

خلیفه و وصی موسی بود. چنان که پیامبر خدا ﷺ به او فرمود:
 «تو، وصی من در میان خانواده‌ام و جانشین من در امت من
 هستی و برای من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی می باشی.»
 اما شما همان روشی را در پیش گرفتید که بنی اسرائیل پیش از
 شما در پیش گرفتند و به این ترتیب درباره‌ی حق، به راه خطا رفتید.
 می دانید چه کردید، اما نمی دانید آن چه کردید چه پی آمده‌ای شومی
 خواهد داشت.

آری به خدا! شما کاملاً و دقیقاً، عیناً، مو به مو و قدم به قدم همان
 کاری را کردید که بنی اسرائیل کردند.
 آگاه باشید! سوگند به خداوندی که جان سلمان به دست اوست،
 اگر امر خلافت و زمام حکومت را به علی علیه السلام می سپردید، این
 اثرات و ثمرات را در پی می داشت:
 - نعمت از بالای سرتان بر شما فرو می ریخت و از زیر پایتان
 می جوشید.

- اگر پرنده‌ای را در آسمان فرا می خواندید، پاسختان می داد.
 - اگر ماهیان دریا را می خواندید، پاسختان می داد.
 - هیچ دوستی از دوستان خدا فقیر و نادار نمی شد.
 - هیچ تیری از واجبات خدا، به خطا نمی رفت.^۱
 - هیچ دو نفری در حکمی از احکام خدا به اختلاف دچار
 نمی شدند.

۱. کنایه از آن که تمامی واجبات دین، درست انجام می شد. یعنی پس از غصب خلافت،
 واجبات دین، راه خطا خواهند رفت.

اما شما از آن که حکومت را به علی بسپارید، سرباز زدید و آن را به دیگری واگذار کردید.

پس بشارت باد بر شما که بلاهای سخت، شما را در بر خواهند گرفت.^۱ و امیدتان ناامید خواهد شد و من، هم اینک آشکارا به شما می‌گویم که به دشمنی با شما برمی‌خیزم و در صورت لزوم، دست به شمشیر خواهم برد. شما هم این را نیک می‌دانید. به این ترتیب هرگونه پیوند دوستی و ولایت میان من و شما، غاصبان خلافت علی علیه السلام، گسسته شد.

آن گاه خطاب به همه‌ی مردم چنین فرمود:

بر شما باد که به آل محمد علیهم السلام متمسک شوید. زیرا آنان کسانی‌اند که مردم را به سوی بهشت می‌برند و روز قیامت به آن (بهشت) دعوت می‌کنند.

بر شما باد که به ریسمان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاویزید. به خدا سوگند! در زمان رسول خدا و در محضر آن عزیز، بارها و بارها علی را به عنوان والی مسلمانان و امیر مؤمنان سلام دادیم و فرمانبری خود را اعلام کردیم و تمامی آن کارها را به امر و تأکید پیامبر خدا انجام می‌دادیم.

پس، از چه رو این قوم، با آن که برتری علی را می‌دانند، به او حسد می‌ورزند؟ و همانا قابیل نیز به هابیل حسد ورزید و او را کشت و نیز بنی اسرائیل (امت موسی) مرتد شدند در حالی که کافر گشتند. امر این امت هم همانند امر امت بنی اسرائیل است.

۱. از باب کنایه و طعنه، نزول عذاب را با کلمه‌ی بشارت به کار می‌برند چنان که قرآن هم

می‌فرماید: **فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.**

هان ای مردم! شما را به کجا می‌برند؟ وای بر شما! ما را با فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر) چه کار؟ آیا نادان شده‌اید یا خود را به نادانی می‌زنید؟ حسودی می‌کنید یا درباره‌تان حسد می‌ورزند؟ به خدا سوگند! بی‌تردید از دین برمی‌گردید و کافر می‌شوید، به گونه‌ای که برخی از شما گردن بعضی دیگر را به شمشیر می‌زنند. شاهدانی، شاهد و ناظر هلاکت کسانی خواهند بود که نخست در اثر مسلمان شدن نجات یافته‌اند و گواه کافرانی خواهند بود که بر اثر اسلام، نجات می‌یابند.^۱

آگاه باشید! همانا من امر [عقیده‌ی] خود را آشکار کردم و [در پیروی از علی] تسلیم فرمان پیامبرم شدم و از مولای خویش و مولای همه‌ی مردان و زنان مؤمن پیروی کردم که او علی، امیر مؤمنان و سید و سرور اوصیا و پیشوای سپید چهرگان^۲ و امام صادقان و شهیدان و صالحان است.^۳

ماجراهای شگفت‌انگیز

شنیدن این دو داستان شگفت‌انگیز، حکایتی دیگر است از ابتلای امت اسلام در امر امامت و ولایت و دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ:

۱. یعنی کسانی از مسلمانان بی‌دین می‌شوند و کافرانی، مسلمان می‌گردند.
۲. ترجمه‌ی عبارت «الغزّ المحجلین» می‌باشد، که استعاره‌ای است از مسلمانان، بدان خاطر که اعضای وضوی ایشان بر اثر وضو، سپیدی و روشنی می‌گیرد. (لسان العرب ۱۱: ۱۴۴)
۳. احتجاج ۱: ۱۱۱؛ بحار الانوار ۲۹: ۸۱. در ضمن گفتنی است که همین سخنان با عبارات و جملاتی همانند و فزون‌تر، در رجال کشی: ۲۰ و بحار الانوار ۲۲: ۳۸۶ آمده است.

پیش از این، ماجرای ابتلای قوم ثمود را به شتر صالح علیه السلام خواندیم و دانستیم که ثمودیان سیاه دل چون حرمت شتر صالح را پاس نداشتند، به عذاب الاهی گرفتار آمدند. بی تردید مقام و منزلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قابل قیاس با شتر صالح نیست. در دو حادثه به این مطلب تصریح شده است. آن دو ماجرا را می خوانیم:

سلمان فارسی نقل می کند که در ماجرای حمله به خانه ی فاطمه علیها السلام و بردن اجباری علی علیه السلام برای بیعت ناخواسته با ابوبکر، فاطمه علیها السلام از منزل بیرون آمد و به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت:

خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي! فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا
عَنِّي لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَ لَأَضَعَنَّ قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَي
رَأْسِي وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَى اللَّهِ! فَمَا نَاقَةُ صَالِحٍ بِأَكْرَمَ عَلَي اللَّهِ مِنْ
وُلْدِي.

پسر عمویم را رها کنید. به خداوندی که محمد را به پیامبری برانگیخت سوگند می خورم که اگر دست از او برندارید، موی سرم را آشفته می کنم و پیراهن پیامبر را بر سر می نهم و فریاد شکایت به سوی خداوند برمی آورم. شتر صالح نزد خداوند از فرزندان من گرامی تر نیست.

سلمان می گوید: به خدا سوگند چون فاطمه چنین گفت من به چشم خویش دیدم که پایه های دیوارهای مسجد از جای جنبیدند و برآمدند، آن سان که اگر مردی می خواست، می توانست از زیر آن عبور کند. من به سوی بانویم شتافتم و به او عرض کردم: خداوند پدر شما را برای این امت به عنوان پیامبر رحمت برانگیخته است، شما بانوی بزرگوار برای آنان نعمت و عذاب نخواهید و نباشید.

سلمان تردیدی نداشت که چون حضرت زهرا نفرین کند عذاب

الاهی بر آن امت بی وفا و عهدشکن فرود خواهد آمد. در پی سخن سلمان، دختر پیامبر رحمت، خشم خویش فروخورد و دست از نفرین برداشت. سلمان می گوید: دیدم که دیوارهای برآمده به جای خویش بازگشتند و گرد و غبار برخاسته، در بینی هایمان داخل شد.^۱ متوکل عباسی از خلیفه هایی بود که در دشمنی با امامان شیعه شهره ی آفاق بود. همان ناجوانمرد تیره بختی که بر اثر شدت دشمنی اش با اهل بیت و شیعه، دستور داد تا مقبره ی امام حسین علیه السلام را ویران سازند و با خاک یکسان کنند و بر آن زمین مقدس، آب جاری نمایند تا هیچ نشانه ای از آرامگاه امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا نماند.^۲

یکی دیگر از اقدامات آن خلیفه ی خبیث همان است که ماجرایش را می شنویم:

وزیر دربار و پرده دار متوکل، از شیعیانی بود که مذهبش را پنهان می کرد. او حکایت می کند که: یک بار متوکل، برای بزرگداشت وزیرش فتح بن خاقان، دستور داد تا اشراف و بزرگان دربار و وزیران و امیران و سران لشکر و کسانی که نزد مردم محترم بودند، همگی با لباس ها و سر و رویی آراسته در میدان بزرگ شهر حاضر شوند. کسانی که در این همایش حاضر می شدند باید با پای پیاده در رکاب متوکل و فتح بن خاقان حرکت می کردند.

یکی از کسانی که باید در مراسم شرکت می کرد، امام هادی علیه السلام

۱. بخارالانوار ۴۳: ۴۸.

۲. بخارالانوار ۴۵: ۳۹۴.

بود. آن روز هوا بسیار گرم بود. حضرت هادی علیه السلام در آن گرمای طاقت فرسا، ساعت‌ها با پای پیاده، همراه با دیگر درباریان و سران لشکر و کشور، در آن مراسم مسخره و ناخواسته، راه پیمود و رنج روحی و جسمی فراوانی متحمل شد.

من که به شدت از ناراحتی امام علیه السلام رنج می‌بردم، در فرصتی مناسب، با امام علیه السلام همراه شدم و به آن عزیز عرض کردم: سرور من! به خدا سوگند بر من بسی سخت است که این همه از این سرکشان، سختی و مشقت بر شما وارد می‌شود.

آن‌گاه دست مبارکش را گرفتم و آن حضرت که بسیار خسته شده بود، به من تکیه داد و در همان حال فرمود: شتر صالح نزد خداوند از من عزیزتر و گرامی‌تر نیست.

مدتی با آن بزرگوار همراهی کردم و از آن فرصت پیش آمده نهایت بهره را بردم و پیوسته از او پرسش می‌کردم و آن حضرت هم پاسخ می‌فرمود. سرانجام آن مراسم آزاردهنده و تحقیرآمیز پایان یافت و همراهان و شرکت‌کنندگان، اجازه یافتند تا بر اسب‌ها و استرها سوار شوند و به خانه‌هایشان بروند. امام هادی علیه السلام نیز بر استری سوار شد و به سوی منزل ره سپار گشت. من آن حضرت را همراهی کردم و چون به منزل رسید، خداحافظی کردم و به خانه آمدم.

یکی از دانشمندان شیعه، معلّم خصوصی فرزندان من بود. مردی وارسته که من عادات داشتم با او هم غذا شوم. آن روز بر سر سفره نشستیم و ماجرا را برایش تعریف کردم و نیز گفتم که امام علیه السلام

درباره‌ی خود و شتر صالح چه فرمود. با شنیدن این مطلب، معلّم دست از خوردن کشید و با شگفتی پرسید: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا همین سخن را از آن حضرت شنیدی؟ گفتم: آری! به خدا سوگند درست همین سخن را از ایشان شنیدم. معلّم گفت: آگاه باش که متوکل سه روز بیشتر زنده نخواهد ماند و پس از آن، از میان می‌رود. به خود بیا و آماده باش تا حادثه‌ی ناگهانی مرگ متوکل آسیبی به تو نرساند و جان و مالت به خطر نیفتد.

من با حیرت گفتم: از کجا این چنین قاطعانه می‌گویی که متوکل سه روز بیشتر زنده نخواهد ماند؟ مرد دانشمند گفت: مگر قرآن نخوانده‌ای؟ مگر ماجرای شتر صالح را نمی‌دانی؟ مگر نشنیده‌ای پس از آن که قوم ثمود شتر را کشتند، حضرت صالح از جانب خداوند به آنان فرمود:

﴿تَمَتُّوْا فِیْ دَارِکُمْ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ ذٰلِکَ وَعَدُّ غَیْرِ مَکْذُوْبٍ﴾^۱

فقط سه روز در خانه‌هایتان بمانید و زندگی کنید. این وعده‌ای است که هیچ دروغ و خلاقی در آن نیست.

به این ترتیب پیدا است که متوکل بیش از سه روز زنده نخواهد ماند زیرا سخن امام هرگز باطل و دروغ نیست. آری درست پس از سه روز، منتصر، پسر متوکل، با همدستی عده‌ای از غلامان ترک، شورش کردند و به قصر متوکل یورش آوردند و او و فتح‌بن خاقان را تکه تکه نمودند.^۲

۱. هود (۱۱): ۶۵.

۲. بحار الانوار ۵۰: ۱۹۳.

آزمون مودتِ اهل بیت

می دانید که خداوند به پیامبر ﷺ دستور داد تا به مسلمانان پیامی مهم ابلاغ کند:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۱.

بگو: من برای رسالت، اجر و مزدی را جز دوستی با خویشاوندانم، نمی خواهم.

و جالب آن که فرمود:

«مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»^۲.

پاداش و مزدی هم که از شما خواستم، به سودِ خودتان است.

یعنی دوستی با اهل بیت، که پاداش رسالت است، باز هم در راستای سود و سعادت امت است! و نیز تأکید فرمود:

«مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۳.

من از شما مزدی بر رسالت نمی خواهم مگر آن کس که بخواهد راهی به سوی پروردگار من برگیرد.

از این آیات، به خوبی روشن است که هر کس که بخواهد راه راست و درستی را به سوی پروردگارش انتخاب کند باید دوستی و مودتِ اهل بیت ﷺ را روش زندگی خویش قرار دهد و بداند که مودت و محبت آنان، به نفع اوست. از همین روست که در دعای ندبه، پس از آیاتی که آوردیم، خطاب به خداوند چنین

۱. شوری (۴۲): ۲۳.

۲. سبأ (۳۴): ۴۷.

۳. فرقان (۲۵): ۵۷.

عرض می‌کنیم:

فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَى رِضْوَانِكَ.

پس، هم آنان، راه و روش رسیدن به رضوان و خشنودی تو می‌باشند. اهل بیت پیامبر ﷺ، در امت اسلام، به همان درِ چوبین در قوم بنی اسرائیل تشبیه شده‌اند. همان گونه که بنی اسرائیل دستور یافته بودند تا از آن در، به حالت سجده وارد شوند و «حطّة» بگویند و پاس حرمت آن در را نگاه دارند، مسلمانان نیز وظیفه دارند به اهل بیت پیامبر ﷺ محبت کنند و حرمت آنان را پاس بدارند. اما همان گونه که بنی اسرائیل حرمت آن در را شکستند، امت اسلام نیز حرمت خاندان پیامبر را شکستند.

ستمی که بر اهل بیت ﷺ رفته است، به شماره در نمی‌آید. چه خون‌ها که به ناحق از آنان ریخته شد! چه حرمت‌ها که در باره‌ی آن عزیزان، شکسته شد! چه حقوقی که از ایشان پایمال گردید!

مصیبت‌هایی که به دست امت اسلام بر خاندان پیامبر ﷺ فرود آمد، به راستی لکه‌های ننگی است بر پیشانی کسانی که ناجوانمردانه، این بنیاد شوم را پی افکندند. همان‌ها که نخست حرمت پیامبر ﷺ را شکستند. همان‌ها که رسول خدا ﷺ را به هذیان‌گویی متهم کردند^۱ و پس از رحلتش، ریسمان به گردن وصی‌اش انداختند و او را کشان‌کشان برای بیعت با غاصبان

۱. پیامبر اکرم ﷺ در بستر بیماری - همان بیماری که به رحلتش انجامید - فرمود: قلم و دوات بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید. عمر بن خطاب چون چنین شنید، گفت: درد بر پیامبر غلبه یافته است و او هذیان می‌گوید! صحیح بخاری ۱۶: ۲۳۳ باب مرض النبی و نیز صحیح بخاری ۲: ۱۲۶ باب کتابة العلم.

خلافت، به مسجد بردند. همان‌ها که آتش به خانه‌ی فاطمه علیها السلام افکندند و دختر رسول اکرم را آزدند و تازیانه‌اش زدند و پهلوی‌ش را شکستند و روحش را خستند.

آری، امت اسلام به بد فتنه‌ای دچار شدند. آن‌گونه شد که ندبه کنان و ضجه‌زنان در دعای ندبه می‌خوانیم:

لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرٌ وَسُورِ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ.

فرمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پیروی از اهل بیت که یکی پس از دیگری هادی امت بودند، اجرا نگشت.

وَ الْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ.

مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَ إِقْصَاءِ وُلْدِهِ.

امت اسلام در دشمنی و کینه‌توزی با پیامبر خویش پای فشردند. و بر بریدن از خاندان و خویشاوندان رسول خدا، هم‌آواز و هم‌آهنگ شدند. و در دور کردن و راندن فرزندان پیامبرانشان، هم‌دل و هم‌نوا گشتند.

إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ.

همه‌ی امت به ورطه‌ی بی‌وفایی و ناسپاسی درغلتیدند، مگر گروهی اندک و انگشت شمار که در رعایت حق اهل بیت و پاس‌داشت حریم آنان، به پیمانی که پیامبر از ایشان گرفته بود، وفادار ماندند.

فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ وَ أُقْصِيَ مَنْ أُقْصِيَ.

پس، در پی آن دشمنی‌ها و بی‌وفایی‌ها و پیمان شکنی‌ها، گروهی از خاندان پاکی و پرهیزگاری، کشته شدند و عده‌ای به اسارت برده شدند و برخی هم تبعید گشتند.

به راستی این امت، چگونه می تواند از شرم سربلند کند؟ چگونه می تواند پاسخگوی ماجرای کربلا باشد؟ مگر قوم ثمود به خاطر کشتن یک شتر که منسوب به خداوند بود، دچار عذابی دردناک نشدند؟ مگر امام حسین علیه السلام - آخرین بازمانده‌ی اصحاب کسا - و فرزندان و یارانش، از شتر صالح کم ترند؟ چه کردند این امت با خاندان پیامبر! آری چنان شد که:

وَ جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ.

إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.
و بدین سان قضا و فرمان خداوندی، به آن چه که امید پاداشی نیکو می رود، درباره‌ی آنان جاری گشت.

زیرا زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، به میراث می دهد و البته فرجام کار از آن پرهیزگاران است.

هر چند امت اسلام، در آزمون مودت اهل بیت علیهم السلام شکست خوردند. هر چند بر خاندان پاکی ها و خوبی ها، ستم ها رفت، اما سرانجام، از آن پرهیزگاران است.

وَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

و پاک و منزّه است پروردگار ما، همانا که وعده اش بی تردید به انجام می رسد و هرگز در وعده اش خلاف نمی فرماید و همو سرافراز و حکیم است.

همه‌ی امید ما به همین وعده‌ی راست خداوند است، اما از آن سو، چون ستم‌هایی را که بر اهل بیت علیهم السلام رفته است به یاد می آوریم

غمگانه چنین می سراییم:

فَعَلَى الْأَطْيَابِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَى اللهُ عَلَيْهِمَا وَ
آلِهِمَا؛

فَلَيْتَكَ الْبَاكُونَ،

وَإِيَاهُمْ فَلَيْتَدِبِ النَّادِبُونَ،

وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتَذْرِفِ الدُّمُوعُ وَلْيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ،

وَ يَضِجِ الضَّاجُونَ وَ يَبِجِ الْعَاجُونَ.

پس، بر پاکانِ اهل بیت محمد و علی - که درود خداوند بر آن دو و خاندانشان باد - باید که گریندگان بگریند و هم بر آنان، باید که ندبه کنان، ندبه کنند. و برای عزیزانی چون ایشان، باید اشک‌ها از دیدگان، جاری شود و فریاد کنندگان، مظلومیت ایشان را فریاد کنند و ناله کنندگان، ناله کنند و مصیبت زدگان، بانگ واویلا برآورند.

أَيْنَ الْحَسَنِ، أَيْنَ الْحُسَيْنِ! أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟

صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ؟!!

حسن کجاست؟ حسین کجاست؟ فرزندان حسین کجایند؟

صالحان در پی صالحان و صادقان پس از صادقان!

أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؟

أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ؟

کجاست راه روشن هدایت پس از راه روشن دیگری؟

کجاست برگزیده‌ای در پس برگزیده‌ای؟

أَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ؟

أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ؟

أَيْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ؟

أَيْنَ أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ؟

کجايند خورشيدهای فروزان؟

کجايند ماههای تابان؟

کجايند ستارگان درخشان؟

کجايند نشانه‌های آشکار دین و پایه‌های استوار دانش؟

اما، ما که ناامید نمی شویم! به امید زنده‌ایم. به کوری چشم شیطان، دیده به افق روشن آینده می‌دوزیم و با هزاران آرزو، زمزمه می‌کنیم:

أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ؟

کجاست باقی مانده‌ی خدا، همان کس که از خاندان هدایتگر، جدا نیست؟

اما دشوارترین و مهم‌ترین آزمون امت اسلام همان اعتقاد به امام زمان علیه السلام و ابتلا به غیبت اوست. در بخش بعدی به این مهم می‌پردازیم.

محبت و غیبت



بنابر پیش‌گویی‌ها از پیامبر ﷺ، امت اسلام پس از آن حضرت، سخت به فتنه می‌افتند. پس از ابتلای به آزمون ولایت و مصیبت جان‌گداز شهادت امام حسین علیه السلام، دشوارترین آزمایش و ابتلای امت اسلام در موضوع بسیار مهم و حیاتی اعتقاد به امام زمان علیه السلام و از آن مهم‌تر و دشوارتر، پایداری در ایمان به آن حضرت در دوران غیبت و نهان‌زیستی آن عزیز است.

در این فصل آورده‌ایم که حکمت اصلی غیبت را نمی‌دانیم اما مواردی را که در روایات به آن‌ها اشاره شده است، یاد کرده‌ایم و نیز گفته‌ایم که در دوران دشوار غیبت، شیعیان به محنتی عظیم گرفتار می‌آیند و سخت‌زیر و رو می‌شوند. بسیاری از مدعیان ایمان، پای از دایره‌ی دین بیرون می‌نهند و گروه‌هایی از شیعیان و پیروان علی علیه السلام به آفت اختلاف دچار می‌شوند و سرانجام، پاکبختگانی باقی می‌مانند که شایستگی آن را دارند تا از یاران راستین امام زمان علیه السلام باشند.

هشدار!

نخست به این سخن گوش دل می‌سپاریم. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یکی از بیانات هشدار دهنده و بیدارکننده‌اش، خطاب به علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین فرموده است:

يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ يَمْتُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَتَمَنُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ. فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ.

ای علی! این مردم به وسیله‌ی دارایی‌هایشان به فتنه می‌افتند [و آزموده می‌شوند] و به خاطر دین داری‌شان بر خدا منت می‌گذارند و در همان حال رحمت خدا را آرزو می‌کنند و از سطوت و انتقام او خود را در امان می‌پندارند. حرام خدا را با شبهه‌های دروغین و هوای نفس غافل و سهل‌انگار، حلال می‌کنند و شراب را به عنوان آب انگور و رشوه و مال حرام را به نام هدیه و ربا را به عنوان خرید و فروش، حلال می‌شمارند.

علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: به رسول خدا عرض کردم:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رَدَّةِ أُمَّ

بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟

آنان را در آن حال در چه جایگاهی بدانم و بشمارم؟ آیا بی دین شده‌اند یا به فتنه افتاده‌اند؟

و پیامبر فرمود:

بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ!^۱

آنان را کسانی بدان که به فتنه افتاده‌اند.

در روایتی دیگر راوی روایت می‌گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمِزُّ مِنْهُ الْقُلُوبُ - قُلُوبُ الرِّجَالِ - فَانْبِذُوا

إِلَيْهِمْ نَبْذًا. فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ، فَزِيدُوهُ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ، فَذَرُوهُ.

همانا این حدیث شما [شیعیان که معتقد به غیبت امام عصر علیه السلام هستید]، چنان است که دل‌های برخی مردم آن را بر نمی‌تابد و ناپسند می‌شمارد. [از این رو] شما مطلبی را به آنان بگویید، هر کس پذیرفت، بر او بیفزایید، و هر کس نپذیرفت، رهاش کنید. [و چیزی نگویید].

آن‌گاه امام علیه السلام در دنباله‌ی این رهنمود، چنین فرمود:

إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَةَ بِشَعْرَتَيْنِ

حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا.^۲

ناگزیر فتنه‌ای خواهد بود که در آن [حتی] کسی که بر اثر شدت تیزبینی و زیرکی، مویی را هم به دو نیم می‌کند، می‌لغزد و سقوط می‌کند. تا آن که جز ما و شیعیان [راستین] ما، کسی باقی نمی‌ماند.

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۵۶.

۲. غیبت نعمانی: ۲۰۲.

یکی از ویژگی‌های دوران دشوار غیبت آن است که دین داران و دین باوران، در تلاطم آزمون‌های دشوار، زیر و رو می‌شوند. همانند محتویات دیگی که در حال جوشیدن است، بالا می‌روند و پایین می‌آیند؛ غربال می‌شوند، تاسره از تاسره معلوم گردد. در آتش امتحان الاهی گذاخته می‌گردند، تا ناخالصی‌ها جدا شوند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی این آزمون‌های دینی چنین می‌فرماید:

وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، لَتُبْلَيْنَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغْرَبَلَنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطَنَّ سَوَاطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ.^۱

سوگند به خداوندی که محمد را به پیامبری برانگیخت! به شدت در هم می‌آمیزید و به سختی می‌افتید و عجیب غربال می‌شوید و همانند محتویات دیگی جوشان، زیر و رو می‌گردید تا آن که فرو دست شما بر فراز آید و فرازند شما فرو دست شود.

اهمیت و ضرورت اعتقاد به مهدویت

به این ترتیب آخرین و دشوارترین امتحان امت اسلام «محنت غیبت» است. شاید بتوان گفت این «آخرین آزمون»، یهودیان و مسیحیان را نیز دربرمی‌گیرد. روایات مربوط به آزمون امت در اعتقاد به مهدویت و امتحان دوران غیبت، بسیار هشدار دهنده است. در این بخش به ذکر احادیثی خواهیم پرداخت که به روشنی، عدم عقیده به حضرت مهدی علیه السلام را دور از مسلمانی و مساوی با خروج از دایره‌ی ایمان، می‌شمارند.

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۶.

حضرت علی علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتمی بودن ظهور حضرت مهدی علیه السلام را نقل می کند که فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا
عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا.^۱

اگر از عمر روزگار جز یک روز نمانده باشد، همانا خداوند مردی از اهل بیت مرا برمی انگیزد تا زمین را از عدل و داد پر کند، همان گونه که از ستم پر شده است.

سخنان صریح و روشنی در وجوب و ضرورت عقیده‌ی به مهدویت و حضرت صاحب الزمان علیه السلام در سخنان پیشوایان دین و امامان معصوم آمده است. گفتنی است که آن سخنان مبتنی بر آیات شریفه‌ای است که با قطعیت و اهمیت، از آینده‌ی درخشان پیروزی پارسایان خبر می دهد. اینک، در این مقال، به بیانی و کلامی از امام باقر علیه السلام بسنده می کنیم:

ابو حمزه ثمالی می گوید: یک روز نزد امام باقر علیه السلام بودم. وقتی مردمی که آن جا بودند، پراکنده شدند، به من فرمود:

يَا أَبَا حَمْزَةَ! مِنَ الْمَحْتُمِ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ، قِيَامٌ قَائِمًا.
فَمَنْ شَكَّ فِيمَا أَقُولُ لَقِيَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ بِهِ كَافِرٌ وَ لَهُ جَاحِدٌ.
ای اباحمزه! قیام قائم ما، از امور حتمی است که در وقوع آن نزد خداوند هیچ تغییر و تبدیلی نیست. پس هرکس در آن چه می گویم شک کند خداوند سبحان را ملاقات می کند در حالی که به خداوند کافر است و نسبت به او، منکر.

۱. سنن ابوداؤود ۴: ۱۰۷ کتاب المهدی.

سپس فرمود:

بِأَبِي وَ أُمِّي الْمُسَمَّى بِاسْمِي وَ الْمُكَنَّى بِكُنْيَتِي السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي
بِأَبِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

پدر و مادرم فدایش باد! همو که همنام و هم کنیه‌ی من است. همو که هفتمین از نسل من است. پدرم فدایش! همو که زمین را از عدل و داد آکنده می‌کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده است.

و در پایان فرمود:

يَا أَبَا حَمْزَةَ! مَنْ أَدْرَكَهُ فَلَمْ يُسَلِّمْ بِهِ فَمَا سَلَّمَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
وَ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ وَ بَشَسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ.^۱

ای اباحمزه! هرکس که روزگار ظهور او را دریابد و تسلیم او نشود، [در حقیقت] به محمد و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تسلیم نشده است و همانا خداوند، بهشت را بر او حرام فرموده و جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود و دوزخ جایگاه بدی برای ستم‌گران است.

پدیده‌ی غیبت

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در یکی از یادکرده‌هایش از حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ از آزمونی دشوار و رخدادی غمبار خبر می‌دهد. این پیش‌گویی و هشدار، ما را بر آن می‌دارد تا با آگاهی از ابتلای دوران غیبت، دین خود را بیاییم و عقیده‌ی گران‌بهای خویش را درباره‌ی امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ از دست ندهیم. به فرمایش حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گوش دل می‌سپاریم.

۱. غیبت نعمانی، باب چهارم، حدیث هفدهم.

آن حضرت، در یک پیشگویی الاهی و آسمانی، چنین فرموده است:

أَمَا وَاللَّهِ لَأُقْتَلَنَّ أَنَا وَابْنَايَ هَذَا وَ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي
آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا.

آگاه باشید! به خدا سوگند، بی تردید من و این دو پسر، حسن و حسین، کشته می شویم و خداوند حتماً مردی از فرزندان مرا در آخرالزمان برمی انگیزد که انتقام خون ما را می ستاند.

آن گاه در ادامه فرمود:

وَلَيُعَيِّنَنَّ عَنْهُمْ تَمَيِّزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي
آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حَاجَةٍ.^۱

و بی تردید او از میان مردم غایب می شود برای آن که گمراهان از صف راه یافتگان جدا شوند. و این غیبت آن چنان به درازا می کشد که فرد نادان به این باور می رسد که می گوید: خداوند [در برپایی دین و استواری آیین] هیچ حاجتی به آل محمد ندارد.

غیبت حجّت های خدا، به عنوان یک سنّت الهی و یک پدیده ی تاریخی، پیشینه ای دراز دارد. حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیز، که آخرین حجّت و باقی مانده ی خدا [بقیّة الله] است، غیبتی به بلندی غیبت همه ی پیامبران خواهد داشت. به این فرمایش امام صادق علیه السلام، توجه کنید:

إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا.

همانا برای قائم ما، غیبتی است که دوران آن به درازا می کشد.

راوی می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: ای پسر پیامبر! چرا چنان می شود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبَىٰ إِلَّا أَنْ يُجْرِيَ فِيهِ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي غِيَابَتِهِمْ وَ
إِنَّهُ لَا بَدَّ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مُدَدِ غِيَابَتِهِمْ.

به راستی که خداوند - عزوجل - می خواهد حتما هر آن چه در سنت های پیامبران درباره ی غیبت های آنان، بوده، درباره ی آن حضرت نیز، جاری فرماید و همانا ای سَدیر! گزیری برای امام زمان نیست تا آن که مدت غیبت های پیامبران را به سر آورد.

آن گاه حضرت صادق علیه السلام در پایان این مطلب چنین فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَتَرْكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»^۱.

أَيُّ: سُنَّتًا عَلَى سُنَنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.^۲

خداوند - عزوجل - می فرماید: بی تردید شما نیز از حالی به حالی دیگر در می آید. یعنی شما نیز دقیقاً بر همان سنت ها و روش هایی خواهید بود که پیشینیان شما بودند.

همان گونه که اقوام پیشین دچار غیبت پیامبران شدند، امت اسلام نیز به محنت غیبت گرفتار خواهد آمد.

۱. انشقاق (۸۴): ۱۹.

۲. بحار الانوار ۵۲: ۹۰.

حکمت غیبت

بنابر آنچه در روایات مذکور است، حکمت اصلی غیبت پس از ظهور امام زمان علیه السلام روشن خواهد شد، اما برخی وجوه آن، در سخنان امامان علیهم السلام بیان شده است.

به روایاتی در این باره توجه کنید:

عبدالله بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا.

همانا برای صاحب این امر [امام زمان علیه السلام] غیبتی است که گزیری از آن نخواهد بود.

از این سخن به روشنی پیداست که غیبت، پدیده‌ای است که حتماً رخ می دهد. در دنباله، امام علیه السلام می فرماید:

يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ.

در دوران غیبت امام زمان، هر یاوه گوی دروغ زن، به شک و دودلی دچار می شود.

عبدالله بن فضل می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم!

چرا قائم علیه السلام غایب می شود؟

امام علیه السلام فرمود:

لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.

به خاطر امری که به ما اجازه نداده‌اند آن را بر شما آشکار کنیم.

چنان که از این سخن پیداست، علت غیبت امام زمان علیه السلام برای

امامان علیهم السلام روشن بود اما رخصت نداشتند آن را برای شیعیان، آشکار سازند.

عبداللہ بن فضل همان پرسش پیشین را به نوعی دیگر مطرح می‌کند و می‌پرسد: حکمت غیبت چیست؟
 امام علیه السلام نیز همان پاسخ را البته با توضیحی فزون‌تر بیان می‌کند و می‌فرماید:

وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ.

وجه حکمت در غیبت امام زمان علیه السلام همان وجه حکمت در غیبت‌های حجّت‌های خدای بلند مرتبه است که پیش از حضرت مهدی علیه السلام بوده‌اند.

إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لَمَّا آتَاهُ الْخِضْرُ علیه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَّا وَقْتَ افْتِرَاقِهِمَا.

همانا جهت حکمت غیبت امام زمان نیز آشکار نمی‌شود مگر پس از ظهور آن حضرت؛ همان گونه که جهت حکمت کارهای حضرت خضر - آن هنگام که موسی به نزد او آمد - در سوراخ کردن کشتی و کشتن آن جوان و برپاداشتن دیوار فروریخته، آشکار نشد مگر هنگام جداشدن موسی و خضر علیه السلام از یک دیگر.

و در ادامه افزود:

يَا ابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ.

ای پسر فضل! مسأله‌ی غیبت امام زمان علیه السلام امری از امر خدا و سری از سر خدا و غیبی از غیب خداست.

و در پایان این بیانات روشن‌گر فرمود:

وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ
 إِن كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشَفٍ لَنَا.^۱

و هنگامی که دانستیم خداوند - عزوجل - حکیم است، تصدیق می‌کنیم
 که تمامی کارهایش از روی حکمت است، هر چند جهت آن حکمت بر
 ما آشکار نباشد.

بنابراین، جهت حکمت در غیبت امام زمان علیه السلام همان است که در
 غیبت‌های حجّت‌های خداوند در روزگاران گذشته، بوده است.
 امام زمان علیه السلام نیز، در پیامی ویژه، خطاب به شیعیان، در پاسخ به
 پرسش از علت غیبت، چنین می‌فرماید:

وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُم تَسْؤُكُمْ﴾ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ
 آبَائِي إِلَّا وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ. وَإِنِّي أَخْرُجُ - حِينَ
 أَخْرُجُ - وَ لَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيَةِ فِي عُنُقِي.

و اما علت غیبت، همانا خداوند می‌فرماید: ﴿هان ای مؤمنان! از
 چیزهایی که چون برای شما آشکار شود، ناراحتتان می‌کند، پرسش
 مکنید﴾. مطلب از این قرار است که هیچ یک از پدران من نبودند جز آن
 که بیعتی از ستم‌گر و سرکش زمانه به گردنش بود در حالی که من؛
 آن‌گاه که قیام کنم، بیعت هیچ یک از ستم‌گران به گردنم نخواهد بود.

توجه دارید که در این فرمایش، حضرت مهدی علیه السلام علت اصلی
 غیبت را بیان فرموده است و در ضمن تأکید بر این که شیعیان نباید
 در این مورد کنجکاو باشند، به یکی دیگر از حکمت‌های غیبت،

اشاره فرموده است. در دنباله‌ی این پیام، حضرت صاحب الزمان علیه السلام به نقش حیاتی خود، در دوران غیبت، چنین اشاره می‌فرماید:

وَ أَمَّا وَجْهُ الْأَنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالْأَنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا
عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ. وَ إِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ
أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ.

و اما چگونگی و جهت بهره‌مندی از من در دوران غیبت هم مانند بهره‌مندی از خورشید است آن هنگام که ابر آن را پوشانده است. و همانا من برای اهل زمین موجب امان و امنیت‌ام، چنان که ستارگان امان اهل آسمان‌اند.

از این سخن روشن می‌شود که پرسش دیگر، درباره‌ی چگونگی بهره‌مندی از امام غایب است که آن را هم پاسخ داده‌اند. در پایان این پیام، امام زمان علیه السلام با تأکید دوباره درباره‌ی عدم پرسش و پی‌جویی از علت غیبت، دستوری کارساز و راه‌گشا به شیعیان و منتظران می‌دهد:

فَأغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عَلَيَّ مَا قَدْ
كَفَيْتُمْ وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.^۱
پس، درهای پرسش را به روی چیزی که سودی برایتان ندارد ببندید و
خویشتن را درباره‌ی چیزی که از دانستن آن بی‌نیاز شده‌اید، به رنج
میندازید و برای شتاب در فرج، فراوان دعا کنید که، آن [دعا] خود، فرج
و گشایش شماست.

غیبت و حیرت

یکی از آفات دوران غیبت، آن است که شیعیان و بلکه همه‌ی انسان‌های درمانده، به ظاهر، پناه و پشتیبانی ندارند. سرگشته و حیرت زده، نمی‌دانند به کجا بروند و چه بکنند. امام باقر علیه السلام در این باره با استفاده از تشبیهی ظریف، هشدار می‌دهد که:

لا تَزَالُونَ تَنْتَظِرُونَ! حَتَّى تَكُونُوا كَالْمَعْرِزِ الْمَهُولَةِ الَّتِي لَا يُبَالِي
الْجَازِرُ أَيْنَ يَضَعُ يَدَهُ مِنْهَا. لَيْسَ لَكُمْ شَرَفٌ تَشْرَفُونَهُ وَلَا سَنْدٌ
تُسْنِدُونَ إِلَيْهِ أُمُورَكُمْ.^۱

شما، پیوسته در انتظار خواهید بود و آن انتظار آن چنان به درازا می‌کشد تا آن که مانند بُزی می‌شوید که چنان در دست قصاب اسیر است که برای قصاب مهم نیست که آن بز به کجا می‌گریزد، چون هیچ پناهی ندارد. شما نیز، هیچ جایگاه مطمئنی که به آن پناه ببرید، ندارید و هیچ تکیه‌گاه و پشتیبانی که در کارهایتان از او یاری بجوئید، نمی‌یابید. زُراره، یکی دیگر از آن شیعیان راستین است که اعتقادی استوار به امام صادق علیه السلام دارد. او می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

وَإِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ.

همانا برای قائم، پیش از آن که قیام کند، غیبتی خواهد بود.

زُراره می‌پرسد: چرا او غایب می‌شود؟

امام علیه السلام با دست به شکم مبارک اشاره می‌کند و می‌فرماید:

می‌ترسد [که او را بکشند].^۲ سپس فرمود:

۱. بحارالانوار ۵۲: ۱۱۰، ج ۱۵.

۲. توجه داشته باشید پیامبران و اولیای خدا، ترسشان از کشته شدن نبود. آنان از این

یا زرارۀ! وَ هُوَ الْمُتَنَظِّرُ، وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ. [مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ وَ لَمْ يُخَلَّفْ وَ] مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ حَمَلٌ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ غَائِبٌ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا وُلِدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَدْ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ. وَ هُوَ الْمُتَنَظِّرُ غَيْرَ أَنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَجِبُ أَنْ يُمْتَحَنَ الشَّيْعَةُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.

ای زرارہ! او امامی است کہ در انتظار ظهور اویند. او کسی است کہ [گروہی از] مردم دربارہی ولادتش دچار دودلی می شوند. عدہای می گویند: پدرش از دنیا رفته و کسی را بہ جانشینی معرفی نکرده است. گروہی می گویند: او هنوز در رحم مادر است و بہ دنیا نیامده. برخی می گویند: مہدی علیہ السلام غائب است. بعضی می گویند: امام علیہ السلام اصلاً بہ دنیا نیامده است. عدہای می گویند: او دو سال قبل از فوت پدرش بہ دنیا آمدہ است. آری اینان ہمہ در انتظار اویند جز آن کہ خداوند - تبارک و تعالی - واجب فرمودہ کہ شیعیان امتحان شوند. در آن آزمون است کہ یاوہ گویان دروغزن، دچار دودلی می شوند.

زرارہ می گوید: بہ امام عرض کردم: فدایت شوم! اگر آن روزگار را درک کردم چہ کنم؟ [تا دینم سالم بماند؟] امام فرمود: این دعا را زیاد بخوان:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ،
اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ
حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ

ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.^۱

خدایا! خودت را به من بشناسان، پس اگر خودت را به من نشناسانی، پیامبرت را نخواهم شناخت. بارالها! پیامبرت را به من معرفی فرما، که اگر چنین نکنی، حجت تو را نخواهم شناخت. پروردگارا! حجت خود را به من بشناسان، پس اگر حجتت را به من نشناسانی، من از دینم گمراه خواهم شد.

این هم از لطف امامان هدایت است که برای دوران بی پناهی و سرگستگی شیعیان، راه‌هایی و گریز از فتنه‌ها را به رویمان گشوده‌اند. به احادیث راه‌گشایی در این باره توجه می‌کنیم:
عبدالله بن سنان نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

سَتُصِيبُكُمْ شُبُهَةٌ، فَتَبْتَغُونَ بِهَا عِلْمَ يُرَىٰ وَ لَا إِمَامٍ هُدًى. لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ.

در آینده، شبهه شما را فرا می‌گیرد، به گونه‌ای که حیران و سرگردان باقی می‌مانید بی‌آن‌که نشانه‌ی نجاتی دیده شود که راه بنمایاند و نیز امام هدایت‌گری باشد که هدایتتان کند. در آن روزگار کسی از آن شبهه‌رهایی نمی‌یابد جز آن‌کس که دعای غریق را بخواند.

عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگو:

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ! يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَىٰ دِينِكَ.^۲

۱. بحارالانوار ۵۲: ۱۴۶.

۲. بحارالانوار ۵۲: ۱۴۹.

ای خدا! ای رحمان! ای رحیم! ای گرداننده‌ی دل‌ها، دل مرا بر دین خود ثابت بدار.

توجه داشته باشید که حضرت علی علیه السلام در تعریف شبهه فرموده است:

وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ.^۱

تنها و فقط بدان خاطر شبهه، شبهه نامیده است که شبیه و مانند حق می‌نماید.

در این صورت شناخت حق و باطل بسی دشوار می‌شود و همین جاست که بسیاری می‌لغزند و به کژراهه می‌غلتند.

مردم در روزگار بلا و فتنه چنان‌اند که حضرت سجاد، علی بن الحسین علیهما السلام درباره‌ی مردم زمانه‌ی خویش فرمود:

النَّاسُ فِي زَمَانِنَا عَلَى سِتِّ طَبَقَاتٍ: أَسَدٌ وَ ذَنْبٌ وَ ثَعْلَبٌ وَ كَلْبٌ وَ خِنْزِيرٌ وَ شَاةٌ.

مردم در روزگار ما شش گروه‌اند: شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک و گوسفند.

فَأَمَّا الْأَسَدُ فَمَلُوكُ الدُّنْيَا. يُحِبُّ كُلُّ وَاحِدٍ أَنْ يَغْلِبَ وَلَا يُغْلَبَ.

اما شیران روزگار، همان پادشاهان‌اند. هریک از آنان دوست دارد که دیگری را مغلوب کند و خود هرگز روی شکست نبیند.

وَ أَمَّا الذُّنْبُ فَتُجَارُكُمْ. يَذْمُونَ إِذَا اشْتَرَوْا وَ يَمْدَحُونَ إِذَا باعُوا.

و اما گرگان روزگار، تاجران شما هستند، که هنگام خرید کالا آن را مذمت می‌کنند و موقع فروش، به ستایش جنس خود می‌پردازند.

وَأَمَّا الثَّعْلَبُ فَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ بِأَدْيَانِهِمْ وَ لَا يَكُونُ فِي قُلُوبِهِمْ مَا يَصِفُونَ بِالسِّتِهِمْ.

و اما روبهان، همین کسانی‌اند که دین را وسیله‌ی معاش خود ساخته‌اند و آن چه را که به زبان وصف می‌کنند، در دل و درون به آن اعتقاد ندارند.

وَأَمَّا الْكَلْبُ يَهْرُ عَلَى النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَ يَكْرَهُهُ النَّاسُ مِنْ شَرِّ لِسَانِهِ.

و اما سگ‌های زمانه آنانی‌اند که با بد زبانی بر مردم پارس می‌کنند و مردم به خاطر بدی زبانشان، از آنان بدشان می‌آید.

وَأَمَّا الْخِنْزِيرُ فَهَؤُلَاءِ السُّمَخَّثُونَ وَ أَشْبَاهُهُمْ. لَا يُدْعَوْنَ إِلَى فَاحِشَةٍ إِلَّا أَجَابُوا.

و اما خوکان، آن فاسدان بدکاره و همانندانشان هستند که به هر کار ننگینی که فرا خوانده می‌شوند، تن می‌سپارند.

وَأَمَّا الشَّاةُ فَالَّذِينَ تُجَزُّ شُعُورُهُمْ وَ يُؤْكَلُ لَحْمُهُمْ وَ يُكْسَرُ عَظْمُهُمْ.

و اما گوسفندان روزگار کسانی‌اند که پشمشان را می‌چینند و گوشتشان را می‌خورند و استخوانشان را هم می‌شکنند.

و در پایان امام علیه السلام افزود:

فَكَيْفَ تَصْنَعُ الشَّاةُ بَيْنَ أَسَدٍ وَ ذَيْبٍ وَ ثَعْلَبٍ وَ كَلْبٍ وَ خِنْزِيرٍ؟!
 پس گوسفند در میان این همه شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک، چه کند؟!

مؤمنان، در دوران دشوار غیبتِ امامشان و ناتوانی خودشان، به همان گوسفندان رها و سرگردان و بی چوپان می مانند.

خروج از دایره‌ی دین

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود:

يَا مَنْصُورُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ.

لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيِّزُوا!

لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّضُوا!

لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.^۱

ای منصور! ظهور مهدی فرا نمی‌رسد جز آن که یأس و ناامیدی فراگیر گردد.

سوگند به خدا! او نمی‌آید تا از یک‌دیگر جدا شوید.

سوگند به خدا! او نمی‌آید تا در بوته‌ی امتحان گداخته شوید.

سوگند به خدا! او نمی‌آید تا سعادت‌مند معلوم گردد و تیره‌بخت مشخص شود.

معمر بن خلاد می‌گوید: از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که این آیه را

تلاوت کرد:

﴿الْم. أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾.^۲

الف. لام. میم. آیا مردم چنان می‌پندارند پس از آن که گفتند: ایمان

آوردیم؛ رها می‌شوند و آزمایش نمی‌گردند؟

۱. کافی ۱: ۳۷۰ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۱.

۲. عنکبوت (۲۹): ۱-۲.

سپس امام علیه السلام به من فرمود: [این] فتنه [که آیه از آن گفتگو می‌کند] چیست؟

من عرض کردم: فدایت شوم، آن چنان که ما می‌دانیم این فتنه، فتنه‌ی در دین است.

پس امام علیه السلام فرمود:

يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ.

ثُمَّ قَالَ: يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ.^۱

مردم به فتنه می‌افتند [آزمایش می‌شوند]، همان گونه که طلا در بوته گذاخته می‌گردد. مردم خالص می‌گردند، همان گونه که طلا [بر اثر گذاخته شدن] خالص می‌شود.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود:

وَيْلٌ لِّطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ.

وای بر طاغیان عرب از شری که نزدیک است [و گریبانشان را می‌گیرد].

راوی می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم چه تعداد از عرب هم راه با قائم خواهند بود؟
فرمود:

شَيْءٌ يَسِيرٌ.

عده‌ای اندک.

دوباره عرض کردم: به خدا سوگند! کسانی از ایشان که در

۱. کافی ۱: ۳۷۰ و بحار الأنوار ۵۲: ۱۱۵.

وصف امر ظهور قائم سخن می گویند، بسیارند.

فرمود:

لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا وَ يُغْرَبَلُوا وَ يَخْرُجَ فِي
الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.^۱

ناگزیر باید مردم در بوته‌ی امتحان گذاخته شوند و سره از ناسره جدا
گردد و غربال شوند و عده‌ی زیادی از غربال بریزند.

ابواسحاق، ابراهیم بن هلیل نقل می‌کند: به امام کاظم علیه السلام عرض
کردم: فدایت شوم! پدرم با اعتقاد به این امر (ظهور امام زمان علیه السلام) از
دنیا رفت و من نیز به این سن رسیده‌ام که ملاحظه می‌فرمایی. من هم
می‌میرم درحالی که مرا از چیزی آگاه نمی‌کنی؟

امام علیه السلام فرمود:

يَا أَبَا إِسْحَاقَ أَنْتَ تَعْجَلُ!

ای ابا اسحاق تو شتاب می‌ورزی!

من عرض کردم: آری به خدا سوگند! شتاب می‌ورزم و چرا
چنین نباشم درحالی که به سنی رسیده‌ام که ملاحظه می‌فرمایی؟

امام علیه السلام فرمود:

أَمَّا وَ اللهُ يَا أَبَا إِسْحَاقَ! مَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَ تُمَحَّصُوا وَ
حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقْلُ.^۲

آری به خدا سوگند ای ابا اسحاق! امر ظهور واقع نمی‌شود تا آن که میان
مدعیان دروغین و مؤمنان راستین از شما جدایی افکنده شود و آزمایش

۱. بحار الانوار ۵۲: ۱۱۴.

۲. غیبت نعمانی: ۲۰۸ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۳.

گردید و نیز تا آن جا که جز عده‌ای بس کم شمار از شما باقی نمانند.
 جابر بن یزید جعفی از آن شیعیان خالص و پاک باخته بود. گویا
 از نابسامانی‌های روزگار به ستوه آمده بود، یا شوق و شور شتاب در
 فرج و گشایش در امر اهل بیت علیهم‌السلام را داشت. یک بار به امام باقر علیه‌السلام
 عرض کرد:

فرج و گشایش در کار شما اهل بیت علیهم‌السلام در چه زمانی خواهد
 بود؟

امام علیه‌السلام به او فرمود:

هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! لَا يَكُونُ فَرَجُنَا حَتَّى تُغْرِبُوا، ثُمَّ تُغْرِبُوا، ثُمَّ
 تُغْرِبُوا. حَتَّى يَذْهَبَ الْكَدِرُ وَيَبْقَى الصَّفْوُ.^۱

چه دور است! چه دور است! امر فرج ما واقع نخواهد شد تا آن که
 غربال شوید، تا آن که غربال شوید، تا آن که غربال شوید، تا آن که
 ناخالصی‌ها از میان بروند و برگزیدگان بمانند.

امام صادق علیه‌السلام به محمد بن مسلم و ابوبصیر که هر دو از یاران
 راستین آن حضرت بودند فرمود:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلَاثَا النَّاسِ.

امر ظهور مهدی واقع نخواهد شد تا آن که دو سوم مردم از این اعتقاد
 بیرون روند.

آن دو نفر عرض می‌کنند: وقتی دو سوم مردم بی‌دین شوند، پس
 چه کسی می‌ماند؟

امام علیه‌السلام فرمود:

۱. غیبت طوسی: ۳۳۹ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۳.

أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا فِي الثَّلَاثِ الْبَاقِي؟^۱

آیا خرسند نمی‌شوید که شما در زمره‌ی آن یک سوم باشید؟

البته گاهی از این روایات برداشت دیگری می‌شود و آن این که دو سوم مردم از بین می‌روند، یا بر اثر جنگ یا بر اثر حوادث طبیعی. اما این معنا هم که آوردیم، می‌تواند درست باشد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

إِذَا قُفِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأُمَّةِ، فَاللَّهُ فَاللَّهُ فِي
أَدْيَانِكُمْ! لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ!

هنگامی که پنجمین نفر از فرزندان هفتمین امام غایب شد، خدا را خدا را دربارهی دینتان! مبادا کسی شما را منحرف کند و از دینتان بازگرداند!

سپس فرمود:

يَا بَنِي! إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ!

حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ.

إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ اِمْتَحَنَ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ.^۲

فرزندانم! ناگزیر صاحب این امر را غیبتی خواهد بود. و این غیبت تا آن جا به درازا می‌کشد که [گروهی] از آنان که به وی اعتقاد داشتند، از او باز می‌گردند. همانا این غیبت، محنت و آزمونی از جانب خداوند است که مردم را به آن امتحان می‌فرماید.

از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نیز نقل است که همین گونه هشدار داده و فرموده است:

۱. غیبت طوسی: ۳۳۹ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۲.

۲. کافی ۱: ۳۳۶ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۳.

أما والله لا يكون الذي تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا و
تمحصوا. ثم يذهب من كل عشرة شيء و لا يبقى منكم إلا
الأندر. ثم تلا: «أم حسبتم أن تتركوا و لما يعلم الله الذين
جاهدوا منكم و يعلم الصابرين»^۱.

آگاه باشید! به خدا سوگند آن چیزی که [از امر ظهور و فرج مهدی]
چشم به سوی آن می‌گردانید، رخ نخواهد داد تا آن که از یک دیگر جدا
شوید و امتحان گردید و سپس از هر ده نفر عده‌ای از دست بروند [و
بی‌دین شوند] و جز گروهی بسیار نادر، باقی نمانند. سپس این آیه را
تلاوت فرمود: آیا چنان می‌پندارید که رها می‌شوید و خداوند نمی‌داند که
مجاهدان و صابران شما چه کسانی‌اند؟

یک بار گروهی از یاران و هم‌نشینان حضرت صادق علیه السلام در
محضر ایشان گفتگو می‌کردند و گویا موضوع سخن آن‌ها امر فرج و
حکومت اهل بیت علیهم السلام بود. امام علیه السلام به آنان التفات فرمود و گفت:

في أي شيء أنتم؟

هيهات هيهات!

لا والله! لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تفربلوا!

لا والله! لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا!

لا والله! لا يكون ما تمدون إليه أعينكم إلا بعد إياس!

لا والله! لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى يشقى من يشقى و

۱. غیبت طوسی: ۳۳۶ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۳. آیه مورد استناد هم آیه‌ی ۱۴۲ سوره‌ی

آل عمران می‌باشد.

يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ^۱

شما درباره‌ی چه موضوعی گفتگو می‌کنید؟!
چه دور است آن چه شما می‌پندارید و می‌گویید!
به خدا سوگند آن چه شما چشم به آن می‌گردانید (منتظر آن هستید)
هرگز واقع نخواهد شد تا آن‌که:

- غربال شوید و سره از ناسره جدا گردد.

- امتحان شوید و دروغ‌گویان از راست‌گویان جدا شوند.

- یأس و نومیدی فراگیر شود.

- دشواری‌ها و ابتلائات آن چنان ادامه یابد تا تیره‌بختان و سعادت‌مندان
از یک دیگر جدا شوند.

آزمون غیبت، برای شیعه دشوارتر است. زیرا آنان از امتحان
ولایت سربلند بیرون آمده‌اند و اینک مرحله‌ی دشوارتری را پیش
رو دارند تا خالص و ناخالص کاملاً از یک دیگر جدا شوند. تا
مدعیان دروغین از حریم پاک ولایت مهدی علیه السلام خارج گردند. تا
پیروان راستین معلوم شوند.

از این روست که امام باقر علیه السلام فرموده است:

لَتَمَخِضَنَّ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! - شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَمَخِضِ
الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ. لِأَنَّ صَاحِبَ الْكُحْلِ يَعْلَمُ مَتَى يَقَعُ فِي الْعَيْنِ وَ
لَا يَعْلَمُ مَتَى يَذْهَبُ.

فَيُصْبِحُ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا، فَيُؤْمِسِي وَ قَدْ
خَرَجَ مِنْهَا.

۱. کافی ۱: ۳۷۰، غیبت طوسی: ۳۳۵، غیبت نعمانی: ۲۰۸ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۲.

و يُمَسِّي وَ هُوَ عَلَيَّ شَرِيعَةٌ مِنْ أَمْرِنَا، فَيُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا.^۱

پیش از معنا کردن روایت لازم است یک نکته را یادآوری کنیم: در دوران گذشته و هم اینک نیز در برخی مناطق، برای تقویت چشم، به آن سرمه می مالیدند و آن ماده‌ی مقوی سیاه رنگ، کم کم جذب می شد و پس از ساعاتی معلوم نمی گشت که سرمه‌ای در کار بوده است.

اینک با توجه به این توضیح معنای روایت را بهتر درمی یابیم: ای گروه شیعه! - شیعه‌ی آل محمد! - بی تردید شما [در سختی‌ها و دشواری‌ها] زیر و رو می شوید و بی دین می گردید همان گونه که سرمه در چشم ذوب و ناپدید می شود [ایمان شما نیز ناپدید می شود]. زیرا کسی که سرمه به چشم می مالد، می داند که در چه زمانی آن کار را کرده است، اما متوجه نمی شود که سرمه در چه هنگام ناپدید شده است. [دین داری شما هم در دوران غیبت چنان است که]: یکی از شما شب را به صبح می رساند درحالی که چنان می بیند و می پندارد که بر راه راست امر ما استوار مانده است، اما چون شب فرا می رسد، همانا بی دین شده و از آیین ما بیرون رفته است و نیز کس دیگری صبح را تا به شام بر طریق و آیین ماست، اما شب را به صبح می رساند درحالی که دست از دین و روش ما شسته است.

دین و دینار

یکی از بدبختی‌های بس بزرگ آن است که آدمی، دینش را به دینار بفروشد. چه در زمان امامان و چه در دوران غیبت صغرای امام

۱. غیبت طوسی: ۳۳۹ و شبیه به همین روایت: غیبت نعمانی: ۲۰۶ و بحار الانوار ۵۲: ۱۰۱.

عصر علیه السلام و چه در دوران غیبت کبرای آن عزیز، فرومایگانی را دیده‌ایم که دین خود را به دینار و درهم و دنیای گذارا، به بهایی نه چندان گران، فروختند و در برابر، ننگ جاودانه برای خویش خریدند. ماجراهایی از این دست پیوسته رخ می‌دهد تا معلوم گردد چه کسانی به راستی در ایمان خویش استوار و پایدار می‌مانند.

در این بخش از کسانی یاد می‌کنیم که چنین بودند:

* عبیدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر و علی علیه السلام بود. با آن که دو پسرش به دست سرداران معاویه کشته شده بودند، با گرفتن یک ملیون درهم از معاویه، به امام حسن مجتبی علیه السلام خیانت کرد و با عده‌ای از افراد تحت امرش، به سپاه دشمن پیوست.^۱

* در زمان امام کاظم علیه السلام و پس از شهادت آن حضرت نیز ماجرای تلخی رخ داد که به بی دینی افراد مهمی انجامید، به گونه‌ای که منکر امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شدند و فرقه‌ی گمراه کننده‌ی «واقفیه» را پی افکندند. بزرگ آنان علی بن ابو حمزه‌ی بطائنی و پسرش حسن، بود.

حسن بن فضال می‌گوید: حسن بن علی بن ابی حمزه، دروغگوی نفرین شده است. البته من از او روایات زیادی را نقل کرده‌ام و حتی تفسیر تمام قرآن را از آغاز تا انتها، به تعلیم او نوشته‌ام. اما با این حال حیا می‌کنم که حتی یک حدیث از او نقل کنم.^۲

او از اصحاب امام کاظم علیه السلام بود که هنگام شهادت آن حضرت

۱. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید ۱۶: ۴۲.

۲. رجال کشی: ۴۰۵.

سی هزار دینار از مال امام علیه السلام نزدش بود و آن فرومایه، برای آن که آن اموال را به امام رضا علیه السلام ندهد، منکر آن شد که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته است تا مجبور به پذیرفتن امامت حضرت رضا علیه السلام نباشد. شنیدن این ماجرا جالب است:

یونس بن عبدالرحمن می گوید: هنگامی که امام کاظم علیه السلام شهید شد، نزد هر یک از نمایندگان آن حضرت مال فراوانی به امانت بود. همین امر سبب شد تا برخی از آنان منکر امامت امام رضا علیه السلام شوند. نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار (سکه‌ی طلا) و نزد علی بن ابی حمزه، سی هزار دینار بود. من هنگامی که این ناجوانمردی را مشاهده کردم و از آن سو حقانیت امام رضا علیه السلام بر من آشکار شد، آرام و قرار نیافتم و لب به سخن گشودم و مردم را به امامت امام رضا علیه السلام فراخواندم. آن دو فرومایه‌ی دین به دینار فروخته، کس به نزد من فرستادند و گفتند: چرا چنین می‌کنی؟ اگر خواهان مال می‌باشی ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم. در آن پیام گفته بودند که حاضرند ده هزار دینار به من بدهند تا آرام بگیرم و سخن از امامت حضرت رضا علیه السلام نگویم. اما من از آن دعوت دورویانه روی برتافتم و به آنان پیام فرستادم که از امام صادق علیه السلام شنیده‌ام که از پدران خویش نقل کرده که فرموده‌اند: اگر بدعت‌ها آشکار شوند بر دانشمند واجب است تا دانش خویش را آشکار سازد و اگر چنین نکند، نور ایمان از او سلب می‌شود. گفتم که به آنان بگویند: من هرگز دست از جهاد علمی خویش برنخواهم داشت. آنان نیز دشمنم شدند و دشمنی

خویش را با من آشکار کردند.^۱

سر انجام آن فلک زده چنان شد که یونس بن عبدالرحمن می گوید: به حضور امام رضا علیه السلام رسیدم. از بن پرسید: آیا علی بن ابی حمزه مرد؟ من عرض کردم: آری. فرمود: هم اینک او به آتش دوزخ در آمد! من از این سخن سخت هراسناک شدم و امام علیه السلام افزود: آگاه باش که چون از او در گور از امام پس از موسی علیه السلام پرسند، خواهد گفت: من پس از او امامی نمی شناسم. در این هنگام ضربتی بر او می نوازند که آتش از گورش زبانه می کشد.^۲

اختلاف در میان شیعیان

در بیان دردهای دوران غیبت، امام صادق علیه السلام فرمود:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيْتُمْ بِإِمَامٍ هُدًى وَ لَا عِلْمٍ؟
 يَبْرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. فَعِنْدَ ذَلِكَ تُمَيِّزُونَ وَ تُمَحْصُونَ وَ
 تُغْرِبُلُونَ وَ عِنْدَ ذَلِكَ اخْتِلَافُ السِّنِينَ وَ إِمَارَةٌ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ وَ
 قَتْلٌ وَ قَطْعٌ فِي آخِرِ النَّهَارِ.^۳

حال و روز شما چگونه خواهد بود هنگامی که امامی هدایتگر و نشانه‌ای آشکار برایتان نباشد؟

[در آن دوران] بعضی از شما از بعضی دیگر براءت و بیزاری می جوید. در آن هنگام است که از یک دیگر جدا می شوید؛ امتحان می گردید و

۱. قاموس رجال ۷: ۲۷۳.

۲. رجال کشی: ۴۰۶.

۳. کمال الدین ۲: ۳۴۷ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۲.

غربال می‌شوید. در آن هنگام است که قحطی و نابسامانی و حوادث پی در پی به وقوع می‌پیوندد. در آن روزگار است که در آغاز روز، امارت و حکومت تشکیل می‌شود و نابودی آن حکومت و کشتار، در پایان روز واقع می‌گردد.

امام حسن بن علی علیه السلام فرمود:

لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَتَقَلَّ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ وَ حَتَّى يَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَائِبًا.^۱

امری که منتظرش هستید رخ نخواهد داد تا آن که رابطه‌ی میان شما شیعیان این گونه شود:

- بعضی از بعضی دیگر برائت و بیزاری بجویند!

- گروهی آب دهان به روی گروهی دیگر بيفکنند!

- عده‌ای، عده‌ی دیگری را نفرین کنند!

- برخی، برخی را دروغ گو بنامند!

یکی از یاران علی علیه السلام به نام «مالک پسر ضمیره» می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود:

يَا مَالِكَ بْنَ ضَمْرَةَ! كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ هَكَذَا وَ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَ أَدْخَلَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ.

ای مالک حال تو چگونه خواهد بود آن گاه که شیعیان این گونه با هم به اختلاف و چند دستگی دچار می‌شوند؟ و سپس انگشتان مبارک را در هم فرو برد [به نشانه‌ی درهم رفتگی و اختلاف].

۱. غیبت نعمانی ۲۰۵ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۵.

مالک می گوید: به امام عرض کردم: ای امیر مؤمنان چه خیری در آن هنگام خواهد بود؟
 علی علیه السلام فرمود:

الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا مَالِكُ! عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمُنَا. فَيَقْدِمُ
 سَبْعِينَ رَجُلًا يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ، فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ
 يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ.^۱

ای مالک! تمامی خیر در همان هنگام خواهد بود. آن گاه است که قائم
 ما به پای می خیزد. پس، هفتاد نفر از کسانی را که بر خدا و رسولش
 دروغ بسته‌اند (ادعای قائمیت کرده‌اند)، گردن می‌زند. سپس خداوند
 شیعیان را بر امر واحدی (قیام قائم) فراهم می‌آورد.

علی علیه السلام درباره‌ی فتنه‌های دشوار دوران غیبت، چنین هشدار
 می‌دهد:

... فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَثْفَلَ بَعْضُكُمْ فِي
 وُجُوهِ بَعْضٍ وَحَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَحَتَّى لَا يَبْقَى
 مِنْكُمْ - مِنْ شِيعَتِي - كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ.

... سوگند به خداوندی که جان من به دست اوست! آن چه را که [از
 ظهور مهدی] دوست دارید نخواهید دید تا آن که [بر اثر شدت
 اختلاف] بعضی از شما آب دهان به صورت برخی دیگر بیفکنند و تا آن
 جا که گروهی از شما گروه دیگر را دروغ‌گو بدانند و از شما (شیعیان من)
 کسی نماند مگر به اندازه‌ی ماندن سرمه در چشم و نمک در غذا.

یعنی همان گونه که سرمه در چشم ناپدید می‌شود و نمک هم در

غذا بسیار اندک است، شیعیان ما هم بسیار اندک و انگشت شمار می شوند.

آن گاه علی علیه السلام در دنباله‌ی این بیان مثالی می زند و می فرماید:

و سَأُضْرِبُ لَكُمْ مَثَلًا: وَ هُوَ مَثَلُ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ، فَتَقَاهُ وَ طَيَّبَهُ ثُمَّ أَدْخَلَهُ بَيْتًا وَ تَرَكَهُ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ. فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَهُ السُّوسُ فَأَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ ثُمَّ أَعَادَهُ إِلَى الْبَيْتِ. فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَتْهُ طَائِفَةٌ مِنَ السُّوسِ. فَأَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ وَ أَعَادَهُ وَ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَقِيَ مِنْهُ رَزْمَةٌ كَرَزِمَةٍ الْأَنْدَرِ، لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئًا.

وَ كَذَلِكَ أَنْتُمْ: تُمَيِّزُونَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنَةُ شَيْئًا.^۱

برایتان مثالی می زنم و آن، مثل مردی است که مقداری گندم دارد و آن را می بیزد و پاک می کند و مدتی در انبار می گذارد. سپس به سراغ گندم‌ها می رود و می بیند که گندم‌ها را کرمزده است. دوباره گندم را می بیزد و پاک می کند و در انبار می گذارد. مدتی بعد به سراغ گندم‌های باقی مانده می رود و می بیند بخش دیگری از گندم‌ها کرمزده شده‌اند. باز هم گندم‌های کرمخورده را دور می ریزد و گندم‌های سالم را انبار می کند و پیوسته این پیراستن گندم‌های کرمزده را از گندم‌های سالم انجام می دهد تا جایی که گندم‌هایی باقی می ماند که بسیار مقاوم و ماندنی و خوردنی‌اند و در عین حال کمیاب که به هیچ روی کرمزده نمی شوند. شما شیعیان نیز به این مثل می مانید: سره از ناسره‌تان جدا

۱. غیبت نعمانی: ۲۰۹ و بحار الانوار ۵۲: ۱۱۶.

می شود تا از شما جز گروهی که هیچ فتنه‌ای به آنان آسیب نمی‌رساند،
باقی بمانند.

آری، یکی از مشکلات و مصیبت‌های مردافکن در دوران
غیبت، اختلافی است که میان شیعیان و پیروان امام زمان علیه السلام ایجاد
می‌شود. هرچند در روایت علی علیه السلام اشاره شده است که در اوج آن
اختلافات، ظهور واقع می‌شود؛ اما روشن است که منظور از این
سخن به هیچ روی تأیید آن اختلافات نیست، بلکه به عنوان یک
نشانه از آن یاد شده است. و نیز روشن است که در آن دوران پر فتنه
و پر اختلاف، کسانی از آن آزمون دشوار سربلند بیرون می‌آیند که
بکوشند در راستای آن ویژگی از امامان علیهم السلام گام بردارند که امام
هادی علیه السلام در وصف آنان فرموده است:

بِأَبِي أُمَّتُمْ وَ أُمِّي! ... بِمُؤَالَاتِكُمْ ... اتَّخَلَفَتِ الْفُرْقَةُ.^۱

پدر و مادرم فدای شما باد! ... به دوستی شماست که پراکندگی‌ها از
میان می‌رود.

همان خصوصیت مهمی که باز هم درباره‌ی امام زمان علیه السلام
می‌خوانیم:

أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمِ عَلَى التَّقْوَى؟

کجاست حجت حق! همان عزیزی که سخنان [و عقاید و افکار] را بر
اساس پرهیزگاری یک جا فراهم می‌آورد.

أَيْنَ مُؤَلَّفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا؟^۲

۱. زیارت جامعه‌ی کبیره.

۲. بحار الانوار ۹۹: ۱۰۶.

کجاست آن کس که اجتماعی به وجود می‌آورد که براساس سامان و صلاح و خرسندی پی افکنده شده است.
همو که در ورود بر او می‌گوییم:

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ
بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَ بِهِ الشَّعْثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا وَ
يُمْكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

درود بر مهدی علیه السلام همان کس که خداوند به امت‌ها وعده داده است تا به وسیله‌ی او، سخنان را یک جا فراهم کند و اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها را به سامان آورد و نیز به وسیله‌ی او زمین را از عدل و داد پر کند و به او مکننت و دولت ارزانی فرماید و آنچه را که به مؤمنان وعده داده است به انجام رساند.

نعمت عظیم

۹

در نگاه نخست، شاید این عنوان عجیب باشد. از آن رو که پیش‌تر، از محنت غیبت سخن گفتیم و اینک، از نعمت غیبت یاد می‌کنیم! با آن که دوران غیبت برای شیعیان روزگاری بسیار سخت و طاقت‌فرسا است، اما از آن سو، بنابر آن چه که در احادیث امامان علیهم‌السلام آمده است، کسانی که در این روزگار بر ایمان و انتظار پای می‌فشارند و با تمامی دشواری‌ها، از حریم دین و آیین پاسداری می‌کنند، از منزلتی بس والا برخوردارند و از پاداشی در خور و شایسته، بهره‌مند می‌شوند. به بیانی دیگر، ابتلای به غیبت موجب آن می‌شود تا کسانی که به دروغ ادعای ایمان به امام زمان علیه‌السلام را دارند، در این ادعا آزمایش شوند. در دنباله‌ی همین مبحث از پدیده‌ی انتظار که زاینده‌ی پدیده‌ی غیبت است، سخن گفته‌ایم و در اهمیت انتظار، سخنان شیرین و شورانگیزی را از معصومین علیهم‌السلام آورده‌ایم. در پایان، از موضوع مهم و حادثه‌ی تکان‌دهنده‌ی دیگری که در روزگار ظهور رخ می‌دهد، یاد کرده‌ایم.

پاداش پایداری

از سختی‌ها و دشواری‌های دوران غیبت سخن گفتیم. اما جالب است بدانیم که از منظری دیگر، پدیده‌ی غیبت برای کسانی که در امر امامت حضرت مهدی علیه السلام پایدار می‌مانند، نعمت است. روایات شنیدنی در این باره کم نیست. به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

عمار سباطی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک از این دو کار برتر است؟

- عبادت پنهانی، همراه با امامی از شما خاندان که پوشیده و مخفی است، در دولت باطل؛ یا:

- عبادت در دوران دولت حق و ظهور آن، همراه با امام آشکار.

امام علیه السلام فرمود: ای عمار! به خدا سوگند ارزش صدقه‌ی پنهانی برتر از صدقه‌ی آشکار است و به همین سان، به خدا سوگند عبادت شما در پنهانی، همراه با امام پوشیده و مخفی، در دولت باطل و در حال ترس و وحشت شما از دشمنانتان در آن دولت باطل و در آن

حال صلح و سازش اجباری، بسیار برتر است از عبادت کسی که خداوند را که یادش عزیز و گرامی است، در ظهور حقّ و همراه با امام حقّ و در دولت حقّ عبادت می‌کند و به هیچ روی عبادت با ترس و هراس در دولت باطل مانند عبادت همراه با امنیت و آسایش در دولت حقّ نیست.

آگاه باشید! هر یک از شما که در این روزگار - روزگار استتار امام و قدرت باطل - نمازی واجب، در جماعت و پوشیده و پنهان از دشمن در زمان خود بخواند و آن را تمام و کامل به جای آورد، خداوند پاداش پنجاه نماز واجب را که همراه با جماعت [در دوران دولت حقّ و ظهور امام علیه السلام] بخواند، به او ارزانی می‌فرماید و اگر همان نماز واجب را با همان شرایط به تنهایی به جای آورد، بیست و پنج برابر پاداش می‌گیرد و اگر نماز نافله‌ای را به همان گونه بخواند، ده برابر بیشتر برایش پاداش می‌نویسند و اگر هم در آن دوران اختفا و غیبت، کار نیکی انجام دهد، خداوند پاداش بیست کار نیک را برایش می‌نویسد و البته خداوند - عزّوجلّ - بر نیکی‌های مؤمنی که اعمالش را نیکو گرداند و به وسیله‌ی تقیّه برای حفظ دین و امامش و نیز جان خویش، دین‌داری کند و نیز زبانش را [از بیان اسرار] حفظ کند، و می‌افزاید چندین برابر فزون‌تر، به او پاداش می‌دهد و البته خداند، بسیار کریم و بخشنده است.

عمّار سباباطی که این سخنان سرورانگیز را شنید، عرض کرد: فدایت شوم! به خدا سوگند! مرا در عمل به دستورهای دین بسیار ترغیب فرمودید و بر انجام آنها، برانگیختید. امّا دوست دارم تا

بدانم: چگونه است که در این دوران، اعمال ما از اعمال اصحاب امام ظاهر از شما در دولت حق، برتر و بالاتر است در حالی که ما و آنان یک دین داریم؟

امام علیه السلام فرمود: از آن رو که شما در داخل شدن به دین خداوند - عزوجل - و نیز در نماز و روزه و حج و تمامی کارهای نیک و فهم دینی و عبادت خداوند - که یادش گرامی است - بر آنها سبقت گرفته‌اید و تمامی این اعمال را در پنهانی و پوشیده از دشمنان و همراه با امام پنهانان انجام می‌دهید و مطیع او می‌باشید و همراه با او، صبوری می‌کنید و در انتظار دولت حق به سر می‌برید و از پادشاهان ستمگر بر امامتان و بر خویشان خویش، هراسناک هستید. به حق امامتان و نیز حقوق خودتان، می‌نگرید که در دست ستمگران است، در حالی که شما را از آن حق باز داشته‌اند و ادارتان ساخته‌اند که به سختی و دشواری به بهره‌های دنیایی روی آورید و طلب معاش کنید و در همان حال، در دین‌داری و عبادت و اطاعت از امامتان و ترس از دشمنان، صبوری پیشه سازید - از همین رو خداوند عزوجل - [پاداش] اعمال شما را، چندین برابر افزایش می‌دهد. گوارایتان باد!

عمّار سبابطی که این سخنان را شنید، گفت: فدایت شوم! پس، چرا ما آرزو کنیم که در روزگار ظهور حق از اصحاب قائم باشیم؟ در حالی که هم اینک در سایه‌ی امامت و اطاعت از شما، در اعمال، بر اصحاب دولت حق و عدل، برتر می‌باشیم.

امام علیه السلام فرمود:

سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي
الْبِلَادِ وَيُحْسِنَ حَالَ عَامَّةِ النَّاسِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ بَيْنَ
الْقُلُوبِ الْمُخْتَلِفَةِ وَلَا يُعْصِيَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَيُقَامَ حُدُودُ اللَّهِ فِي
خَلْقِهِ وَيُرَدَّ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ، فَيُظْهِرُوهُ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ
الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؟

سبحان الله! آیا شما دوست ندارید که خداوند - عزوجل - حق و عدل را
در سرتاسر جهان فراگیر سازد و حال همه‌ی مردم را نیکو گرداند و همه
را بر کلمه‌ی توحید فراهم آورد و میان دل‌های پراکنده، هم‌دلی و
هم‌آهنگی ایجاد فرماید و چنان گردد که دیگر کسی در زمین، خداوند را
سریچی نکند و حدود خدا در میان مردم اجرا شود و حق به اهل آن
بازگردد و اهل حق آن را آن چنان آشکار سازند که دیگر چیزی از حق را
از ترس هیچ کس، پنهان نکنند؟

و در پایان، بشارتی این چنین دادند:

أَمَا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ! لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ
عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - مِنْ كَثِيرٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا
وَ أَحَدًا، فَأَبْشِرُوا!^۱

آری ای عمّار! آگاه باش به خدا سوگند هیچ یک از شما بر این حالی که
اینک بر آن هستید، نخواهد مرد مگر آن که نزد خداوند از کسانی که در
بدر و احد شهید شده‌اند، برتر است. پس بشارت باد بر شما!

این سخن شورانگیز را هم از سید ساجدان امام علی بن

الحسین علیه السلام می‌شنویم:

مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ وَلايَتَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أُعْطَاهُ اللهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ
مِثْلَ شُهَدَاءِ بَدْرِ وَ أَحَدٍ.^۱

کسی که در دوران غیبت قائم ما بر ولایت ما ثابت قدم بماند، خداوند پاداش هزار شهید همانند شهیدان بدر و احد به او ارزانی می‌فرماید.

خشنودی و خشم خدا

در این گفتگوییم که غیبت هر چند محنت است، اما از منظری دیگر، نعمت است. در این باره، به این سخن از امام صادق علیه السلام گوش دل می‌سپاریم:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُ،
إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ، فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ، وَ حَجَبَ عَنْهُمْ، فَلَمْ يَعْلَمُوا
بِمَكَانِهِ.

هنگامی که بندگان مؤمن، حجت خدا را از دست بدهند، [به این معنا که] حجت خدا بر آنها آشکار نشده و از ایشان پوشیده باشد و مکان او را ندانند، بسیار به خداوند نزدیک‌اند و خدا هم در آن حالت [و آن زمان] بسیار از آنان راضی و خرسند است.

البته این، در صورتی است که:

وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تُبْطَلْ حُجَجُ اللَّهِ وَ لا بَيِّنَاتُهُ.
در حالی که آنان در آن [دوران غیبت] می‌دانند که همانا حجت‌ها و
نشانه‌های آشکار الاهی باطل نمی‌شوند و از میان نمی‌روند.

امام علیه السلام وظیفه‌ی آن بندگان مؤمن را در دوران غیبت، چنین

بیان می فرماید:

فَعِنْدَهَا فَلْيَتَوَقَّعُوا الْفَرْجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً.

پس، در آن روزگار باید شب و روز در انتظار فرج باشند.

این چنین است که خداوند از آنان بسیار خوشنود است و ایشان هم به خداوند بسی نزدیک اند.

سپس امام علیه السلام درباره‌ی دشمنان خدا چنین می فرماید:

وَ إِنْ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَباً عَلَىٰ أَعْدَائِهِ، إِذَا أَفْقَدَهُمْ حُجَّتَهُ فَلَمْ يُظْهِرْ لَهُمْ.

و آن‌گاه که خداوند نسبت به دشمنانش بسیار خشمگین شود، حجّتش را از میان آن‌ها دور می‌سازد پس بر آنان، آشکارش نمی‌فرماید.

و امام علیه السلام در پایان، این نکته را می‌افزاید که:

وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ. وَ لَوْ عَلِمَ أَنََّّهُمْ يَرْتَابُونَ، مَا أَفْقَدَهُمْ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ.^۱

و همانا خداوند می‌داند که اولیائش - با غیبت حجّت - دچار دودلی نمی‌شوند و اگر بداند که آنان به تردید می‌افتند، برای لحظه‌ای هم حجّتش را غایب نمی‌فرماید.

ابتلا و انتظار

یکی دیگر از پی‌آمدها و نعمت‌های دوران غیبت، پدیده‌ی انتظار است. هر چند انتظار در دوران غیبت بسیار مشکل است، اما پاداش‌هایی که برای این عبادت بزرگ برشمرده‌اند نیز، بسی عظیم

است. پیش تر در گفتاری کوتاه، در نوشته‌ای به نام «پاداش انتظار» در این باره سخن گفته‌ایم. در این نوشتار، به مناسبت، سه سخن از دو امام بزرگوار - امام باقر و صادق علیهما السلام - می‌آوریم:

جابر بن یزید جعفی یکی از شیعیان پاک‌باخته بود. او می‌گوید: سالی، همراه با عده‌ای دیگر، پس از انجام مراسم حج و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، برای خدا حافظی به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم و به آن حضرت عرض کردیم: ای پسر پیامبر! ما را وصیت و نصیحت فرما. فرمود: سفارش من به شما شیعیان این است: - توانمندان شما، ناتوانان را دریابند.

- ثروتمندان بر فقیران مهر و عطوفت بورزند.

- هر یک از شما نسبت به برادرش چنان دلسوز و خیرخواه باشد که نسبت به خودش است.

- اسرار ما را پوشیده بدارید و چنان نکنید که مردم بر گردن ما سوار شوند. (کنایه از این که موجب زحمت ما نشوید).

- به امر ما و هر آن چه از جانب ما به سوی شما می‌آید؛ به دقت بنگرید؛ اگر آن را موافق قرآن یافتید، برگزید [و به آن عمل کنید] و اگر موافق قرآن ندیدید، وانهد و رها کنید.

- اگر مطلبی بر شما مشتبه شد، درنگ کنید و آن را به ما بازگردانید تا آن چه را که برای ما شرح داده‌اند، برایتان شرح دهیم [و آن امر مشتبه را بر طرف سازیم].

آن‌گاه، امام علیه السلام در پی این توصیه‌های سازنده و مهم، چنین فرمود:

فَإِذَا كُنتُمْ كَمَا أَوْصَيْنَاكُمْ وَ لَمْ تَعُدُّوا إِلَىٰ غَيْرِهِ، فَمَاتَ مِنْكُمْ مَيِّتٌ
قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ قَائِمُنَا، كَانَ شَهِيدًا.

پس اگر، چنان بودید که شما را توصیه کردیم و به چیزی جز آن
نپرداختید، در آن حال اگر کسی از شما پیش از قیام قائم ما بمیرد، شهید
به شمار می‌آید.

این، پاداش کسی است که در دوران غیبت قائم علیه السلام، از دنیا
می‌رود، بی آن که سعادت دیدار آن حضرت را داشته باشد. پاداش
کسی که با حضرت مهدی علیه السلام همراهی کند، چنان است که در
دنباله‌ی گفتار امام علیه السلام آمده است:

وَ مَنْ أَدْرَكَ قَائِمَنَا، فَقَتِلَ مَعَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ.

و آن کس که دوران ظهور قائم ما را دریابد و همراه با او بجنگد و کشته
شود، پاداش دو شهید را خواهد داشت.

و در پایان فرمود:

وَ مَنْ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَدُوًّا لَنَا، كَانَ لَهُ أَجْرُ عَشْرِينَ شَهِيدًا.^۱

و آن کس که در رکاب قائم علیه السلام دشمنی از ما را بکشد، پاداش بیست
شهید برایش خواهد بود.

ابراهیم گزخی می‌گوید: یک بار به محضر امام صادق علیه السلام مشرف
شدم. نزد آن امام بودم که فرزند برومندش، حضرت موسی علیه السلام وارد
شد. در آن زمان آن حضرت، پسری جوان بود. من برخاستم و روی
ماهش را بوسیدم و سپس بر جای خود نشستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! آگاه باش که او پس از من، امام

توست و بدان که درباره‌ی امامت او عده‌ای [با پذیرفتن امامتش] سعادت‌مند می‌شوند پس خداوند قاتلش را لعنت کند و عذاب روحش را چند برابر، بیفزاید.

آگاه باش! بی‌تردید خداوند - عزوجل - از او بهترین کس از اهل زمین را در آن دوران، به وجود می‌آورد. وی، همنام و وارث علم و احکام و قضایای جدش [علی بن ابی طالب علیه السلام] است. او (امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) معدن امامت و سرآمد حکمت است. ستم‌گر بنی عباس (مأمون) او را، پس از آن که شگفتی‌های کم‌نظیری از او رخ می‌نماید، از روی حسادت، می‌کشد. اما خداوند امر خود را به انجام می‌رساند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.

سپس امام صادق علیه السلام به ابراهیم این بشارت را داد:

يُخْرِجُ اللهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةَ اثْنِي عَشَرَ إِمَاماً مَهْدِيّاً.

خداوند - تبارک و تعالی - از صلب و نسل او دوازدهمین امام را که مهدی علیه السلام است، به وجود می‌آورد. همو که آخرین نفر از سلسله‌ی امامت است.

در دنباله، در بیان دو ویژگی از امامان دوازده گانه، چنین فرمود:

اخْتَصَّهُمُ اللهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ.

خداوند آنان را به کرامت و بزرگداشت ویژه‌اش گرامی داشته و در جایگاه قدس خود، جای داده است.

آن‌گاه درباره‌ی ویژگی و منزلت منتظران راستین امام زمان علیه السلام

فرمود:

الْمُتَّظِرُ لِلثَّانِي عَشْرَ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،
يَذُبُّ عَنْهُ.

کسی که در انتظار امام دوازدهم به سر می‌برد، همانند کسی است که شمشیر از نیام برکشیده و در رکاب رسول خدا از آن حضرت دفاع می‌کند. ابراهیم می‌گوید: در این هنگام مردی از دوستان بنی‌امیه وارد شد. امام علیه السلام سخنش را نیمه تمام گذاشت و در آن باره چیزی نفرمود. پس از آن، یازده مرتبه به محضر امام علیه السلام مشرف شدم تا دنباله‌ی سخنان آن روز را بشنوم، اما این امکان پیش نیامد. دو سال بعد، یک بار، وقتی به نزد آن حضرت رفتم، تنها بود و شگفت‌انگیز آن که پس از آن مدت، سخنان آن روز خویش را ادامه داد و چنین فرمود:

يا ابراهيم! هو المفرج للكرب عن شيعته بعد ضنك شديد و
بلاء طويل و جور و خوف فطوبى لمن أدرك ذلك الزمان.
حسبك يا ابراهيم.^۱

ای ابراهیم او (امام دوازدهم) کسی است که ناراحتی‌ها و دشواری‌ها را از شیعیان برطرف می‌فرماید، پس از آن که آنان به گرفتاری‌ها و فقر و ناتوانی شدید و بلاهای بلندمدت و ستم و ترس دچار شوند. ای ابراهیم! همین مقدار [مطلب در این مورد] تو را کفایت می‌کند.

ابراهیم می‌گوید: من از نزد امام بازگشتم اما هیچ چیز به اندازه‌ی آن‌چه که آن روز از آن حضرت شنیدم مرا مسرور نکرد و قلبم را فرحناک نساخت و چشمم را روشن ننمود.

سخن آخر آن که: خداوند در کتاب کریمش هشدار می دهد که:

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»^۱.

روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت فرارسد، ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده، یا در ایمانش خیری را کسب نکرده باشد، هیچ سودی به او نمی رساند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه به ابوبصیر - یکی از شیعیان - چنین فرموده است:

يَعْنِي يَوْمَ خُرُوجِ الْقَائِمِ الْمُتَنْظِرِ مِنَّا.

منظور از این آیه روزی است که قائم ما قیام می فرماید، همو که همه در انتظار آمدن او لحظه شماری می کنند.

سپس فرمود:

يا بابصير! طوبى لشيعة قائمنا، المتنظرين لظهوره في غيبته و
المطيعين له في ظهوره. اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم و
لا هم يحزنون.^۲

ای ابابصیر! خوشا به حال آنان که [به راستی] شیعه ی قائم ما می باشند. هم آنان که در غیبت او منتظر اویند. هم آنان که در ظهور او مطیع اویند. ایشان اولیای خدا می باشند. اولیایی که [روز قیامت یا روز ظهور امام زمان] هیچ خوف و هراسی نخواهند داشت و محزون و غمگین نمی گردند.

۱. انعام (۶): ۱۵۸.

۲. بحار الانوار ۵۲: ۱۵۰-۱۴۹.

جداسازی

بسیار کودکانه و نابخردانه است اگر بپنداریم که با عقل محدود خویش حکمت کارهای خدا را درمی یابیم. بی تردید تا زمانی که خداوند، خود، حکمت و علت امور را نفرماید، ما چیزی نمی دانیم. برخی از حکمت های غیبت را که در سخنان امامان علیهم السلام آمده بود، دانستیم. اینک با یکی دیگر از آن حکمت ها - که بسیار شگفت انگیز است و چه بسا باورش برای بعضی دشوار باشد - آشنا می شویم و البته این امر را یکی از نعمت های غیبت می شماریم:

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا امیرالمؤمنین در همان دورانی که خلافتش را غصب کردند با دشمنان و مخالفان نجنگید؟ امام صادق علیه السلام یکی دیگر از حکمت های عدم اقدام آن حضرت را در کشتن مخالفان، چنین بیان فرمود: به خاطر این آیه ی شریفه که می فرماید:

﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾^۱

اگر [مؤمنان و کافران] از یکدیگر جدا شوند بی تردید کافران را عذاب می کنیم، عذابی دردناک!

راوی، جهت استناد حضرت صادق علیه السلام را به این آیه متوجه نمی شود و می پرسد: معنای تزایل (جدا شدن) آنان در این آیه چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:

وَدَائِعُ مُؤْمِنُونَ فِي أَضْلَابِ قَوْمِ كَافِرِينَ.

به خاطر مؤمنانی که در صلب و نسل قوم کافر به ودیعت نهاده شده‌اند. شگفتا از حکمت‌های حیرت‌افزا! یعنی در نسل همان مخالفان و کافران، مؤمنانی بوده‌اند که باید به مرور ایام و گذر زمان، به دنیا بیایند و پدران کافران کشته نمی‌شوند تا آن که آن مؤمنان، پا به عرصه‌ی وجود گذرانند.

آن‌گاه امام صادق علیه السلام همین حکمت را درباره‌ی غیبت امام زمان علیه السلام نیز بیان می‌فرماید:

فَكَذَلِكَ الْقَائِمُ عليه السلام، لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - فَإِذَا خَرَجَتْ، ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ جَلَالَهُ - فَقَتَلَهُمْ. ۱

و هم‌چنان است قائم علیه السلام! او نیز هرگز آشکار نمی‌شود تا آن که ودیعه‌های خدا - عز و جل - [از صلب و نسل کافران] خارج شوند. پس، هنگامی که چنین شد، حضرت مهدی علیه السلام بر دشمنان خداوند - که جلالت و بزرگی‌اش بسی عزیز و بزرگ است - آشکار می‌شود و آنان را از دم تیغ می‌گذرانند.

یکی از کسانی که مصداق بارزی برای موضوع «جداسازی» است، جناب محمد بن ابی بکر است. او فرزند کسی بود که به هر روی، داغ ننگ غصب خلافت، بر پیشانی‌اش خورده است و با آزار اهل بیت علیهم السلام، به ویژه حضرت زهرا علیها السلام، شرافت مصاحبت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به نکبت دشمنی با خاندان آن حضرت بدل کرد. اما فرزندش، محمد، افتخار آن را یافت که از یاران و شیعیان ویژه و

پاک باخته‌ی علی علیه السلام باشد، به گونه‌ای که آن حضرت در مصیبت مرگش فرمود:

فِيهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا مُصِيبَتِي بِمُحَمَّدٍ فَوَ اللَّهُ مَا كَانَ إِلَّا
كَبَعْضِ بَنِي^۱.

پس وای از آن مصیبتی که بسی بزرگ بود و آن، همان مصیبت مرگ محمد است. به خدا سوگند او مانند یکی از پسرانم بود.

همان کس که امام کاظم علیه السلام درباره‌اش فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ حَوَارِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ؟ فَيَقُومُ سَلْمَانُ وَ
الْمِقْدَادُ وَ ابُوذَرَّ. ثُمَّ يَنَادِي أَيُّنَ حَوَارِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليهم؟ فَيَقُومُ عَمْرُوبُ بْنُ الْحَمِقِ
الْخُزَاعِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مِثْمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَارُ مَوْلَى بَنِي
أَسَدٍ وَ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ^۲.

آن‌گاه که روز قیامت فرا رسد، منادی ندا در می‌دهد که: کجايند حواریان محمد بن عبدالله؟ هم آنان که پیمان خویش نشکستند و با وفاداری بر همان پیمان، در گذشته‌اند؟ در آن هنگام سلمان و مقداد و ابوذر از جای برمی‌خیزند. سپس دوباره ندا در می‌دهد: کجايند حواریان علی بن ابی‌طالب، وصی و جانشین محمد بن عبدالله؟ در آن هنگام محمد بن ابی‌بکر و میثم تمار و اویس قرنی، به پا می‌خیزند.

آری! یکی از حکمت‌های این امور همان است که پیشتر، در

۱. بحار الانوار ۷: ۳۰.

۲. بحار الانوار ۲۲: ۳۴۳.

بحث «جداسازی» به آن اشاره کردیم. خداوند اراده می فرماید تا مؤمنانی را از نسل کافران، جدا کند. همان که خود می فرماید:

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾^۱.

امام صادق علیه السلام نیز در همین باره می فرماید:

مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَّا وَ مِنْهُمْ نَجِيبٌ وَ أَنْجَبُ النَّجَبَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ
سَوْءِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.^۲

هیچ خانواده‌ای نیست جز آن که در میان آن‌ها فردی نجیب وجود دارد و یکی از نجیب‌ترین کسان، از خاندانی خراب و بد، محمد بن ابی بکر بود.

جالب آن است که فرزند همین جناب محمد نیز کسی است که امام صادق علیه السلام درباره‌اش می فرماید:

كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ أَبُو خَالِدٍ
الْكَابِلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام.^۳

سعید پسر مسیب و قاسم فرزند محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی، از افراد مورد وثوق و اطمینان امام سجاد علیه السلام بودند.

توجه داشته باشید! در روزگاری این افراد از اطرافیان مورد اعتماد امام سجاد علیه السلام بودند که کسی جرأت نمی کرد اظهار دوستی و محبت و ارادت به خاندان رسالت کند.

۱. روم (۳۰): ۱۹.

۲. بحار الانوار ۷: ۳۰.

۳. کافی ۱: ۴۷۲.

ابدال «جایگزینی»

در زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام چنین می خوانیم:

وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَتُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيِّكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلُ
بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْنَا عَسِيرٌ.^۱
ای خداوند! ما را از کسانی قرار بده که به وسیله‌ی او دینت را یاری
می‌فرمایی و به وسیله‌ی او، یاری کردن به ولایت را گرامی و عزیز
می‌داری. و نیز ای خداوند در این امر مقدس، دیگران را به جای ما قرار
مده که همانا این جایگزین کردن دیگران با ما، برای تو بسی آسان و
برای ما بسیار دشوار است.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

لَا يَخْرُجُ مِنْ شِيعَتِنَا أَحَدٌ إِلَّا أُبْدِلْنَا اللَّهُ بِهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ ذَلِكَ
لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا
أَمْثَالَكُمْ»^{۲، ۳}

هیچ یک از شیعیان ما [از پیروی ما] خارج نمی‌شود جز آن که خداوند
کسی را که بهتر از اوست، برای ما جایگزین می‌فرماید، از آن رو که
خداوند می‌فرماید: و اگر پشت به دین کنید، خداوند دیگران را جایگزین
شما می‌فرماید، سپس آنان مانند شما نخواهند بود.

یکی دیگر از حوادث عجیبی که در دوران ظهور رخ می‌دهد و
آزمونی بس بزرگ محسوب می‌شود، همان است که در بیان امام
باقر علیه السلام در ذکر حوادث روزگار ظهور آمده است:

۱. بحار الانوار ۹۹: ۱۱۴.

۲. محمد (۴۷): ۳۸.

۳. بحار الانوار ۲۳: ۳۸۷.

... ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَأْتِيَ الْعَذْرَاءَ هُوَ وَ مَنْ مَعَهُ وَ قَدْ أُلْحِقَ بِهِ نَاسٌ كَثِيرٌ وَ السُّفْيَانِيُّ يَوْمَئِذٍ بِوَادِي الرَّمْلَةِ حَتَّى إِذَا التَّقَوْا وَ هُمْ، يَوْمَ الْإِبْدَالِ. يَخْرُجُ أَنَاسٌ كَانُوا مَعَ السُّفْيَانِيِّ مِنْ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ يَخْرُجُ نَاسٌ كَانُوا مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى السُّفْيَانِيِّ. فَهَمُّ مِنْ شِيعَتِهِ حَتَّى يَلْحَقُوا بِهِمْ. وَ يَخْرُجُ كُلُّ نَاسٍ إِلَى رَايَتِهِمْ وَ هُوَ يَوْمَ الْإِبْدَالِ.^۱

... سپس امام زمان عليه السلام با لشکریان خویش حرکت می فرماید تا به سرزمین «عذرا» می رسد. در آن جا عده‌ی زیادی به او می پیوندند. در آن روز، سفیانی در سرزمین «رمله» است. سر انجام دو لشکر در روز ابدال [= جایگزینی] با یک دیگر رو در رو می شوند. مردمانی از شیعیان آل محمد عليه السلام که با سفیانی بوده‌اند [به امام زمان عليه السلام می پیوندند] و گروهی از مردم که با آل محمد عليه السلام بودند به سوی سفیانی می روند و به وی می پیوندند، چرا که آنها از شیعیان سفیانی بوده‌اند. و هر گروه در زیر پرچم خویش فراهم می آید. آن روز، روز ابدال است!

در روایتی دیگر امام صادق عليه السلام فرموده است:

إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عِبْدَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ.^۲

آن گاه که قائم ظهور فرماید، برخی از کسانی که می پندارند از پیروان اویند، از این آیین روی می گردانند و برخی از کسانی که به پرستندگان خورشید و ماه شبیه‌اند، از پیروان امام زمان می شوند!^۳

۱. بحار الانوار ۵۲: ۲۲۴.

۲. غیبت نعمانی: ۳۱۲.

۳. در نقل مرحوم مجلسی از غیبت نعمانی بخش پایانی حدیث این گونه است:

یکی دیگر از شگفتی‌ها و نعمت‌های دوران غیبت همان است که در تفسیر این آیه‌ی شریفه آمده است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ قَالَ: هُوَ مُخَاطَبَةٌ لِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِينَ غَضَبُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَارْتَدُّوا عَنْ دِينِ اللَّهِ. ﴿ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴾ نَزَلَ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴿ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ﴾ ۱. ۲.

«هآن ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دینش باز گردد و مرتد شود، پس خداوند [به جای شما] قومی را خواهد آورد که دوستشان دارد و آن‌ها هم خدا را دوست می‌دارند. گروهی که در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرفرازند. آنان در راه خدا جهاد می‌کنند.» این آیه‌ی شریفه خطاب به اصحاب رسول خداست همان‌ها که حق آل محمد را غصب کردند و از دایره‌ی دین خارج شدند. «خداوند به زودی به جای آنان گروهی را می‌آورد که خدا دوستشان دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند.» این مطلب درباره‌ی قائم و اصحاب او نازل شده است «همان‌ها که در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراس ندارند.»

﴿ وَ دَخَلَ فِي سُنَّةِ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ ﴾ یعنی گروهی از پیروی امام زمان روی گردان می‌شوند و به سنت پرستندگان خورشید و ماه داخل می‌شوند. [خورشیدپرست و ماه‌پرست می‌شوند]. بحارالانوار ۵۲: ۳۶۴.

۱. مائده (۵): ۵۴.

۲. بحارالانوار ۳۱: ۵۷۷.

بخش نخست آیه از تیره بختانی یاد می‌کند که مرتد و بی دین می‌شوند و بخش دوم درباره‌ی مؤمنان سعادت‌مندی است که خداوند ایشان را جایگزین آن بی‌دینان و مرتدان می‌فرماید. مصداق بارز آنان هم کسانی‌اند که در ایمان به امام زمان علیه السلام پایدار و استوار می‌مانند و در ظهور آن عزیز در رکابش می‌جنگند.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی ویژگی‌های اصحاب حضرت قائم علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ مَحْفُوظٌ لَهُ أَصْحَابُهُ. لَوْ ذَهَبَ النَّاسُ جَمِيعاً
 أَتَى اللَّهُ لَهُ بِأَصْحَابِهِ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَإِنْ يَكْفُرْ
 بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»^۱ وَهُمْ الَّذِينَ
 قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
 الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۲.

همانا اصحاب و یاران صاحب این امر [حضرت مهدی علیه السلام] محفوظ می‌باشند. اگر همه‌ی مردم هم بروند [و به آن حضرت بی اعتقاد شوند] خداوند اصحاب و یاران آن حضرت را فراهم می‌آورد و آنان همان کسانی‌اند که خداوند درباره‌ی شان می‌فرماید: اگر اینان به آن [امام زمان] کافر شوند، هر آینه گروهی را بر آن می‌گماریم که نسبت به آن کافر نمی‌باشند. و نیز آنان کسانی‌اند که خداوند درباره‌ی شان می‌فرماید: خداوند به زودی کسانی را [به جای ایشان] می‌آورد که دوستشان دارد و آنها نیز خدا را دوست می‌دارند. در برابر مؤمنان، افتاده و خاکسار و در برابر کافران، گردن فراز و باشکوه‌اند.

۱. انعام (۶): ۸۹.

۲. بحار الانوار ۵۲: ۳۷۰.

از این سخن سدید چنان بر می آید که خداوند هیچ گاه امام
زمانش را تنها و بی یاور نمی گذارد و از همین جانب به
روشنی پیدا است که امر عظیم امتحان، یکی از عوامل اصلی در
موضوع مهدویت است به گونه ای که حتی ممکن است کسانی که
بسیار اظهار ارادت و ایمان می کنند، از دایره ی دین بیرون شوند و به
کلی منکر عقیده ی اساسی و پایه ای مهدویت شوند.

مثال تاریخی جالبی که در موضوع تکان دهنده و عبرت انگیز
«دگرگونی» می توان بر شمرد، داستان شور انگیز دگرگونی جناب
زهیر بن قین و حرّ بن یزید ریاحی است.

زهیر از بزرگان بنی امیه بود. در جنگ صفین، در سپاه معاویه، رو
در روی سپاه علی علیه السلام، با آنان جنگید. اما همین بزرگوار در یک
دیدار ناخواسته با امام حسین علیه السلام، چنان دگرگون شد که در شمار
یاران با وفای امام حسین علیه السلام در آمد و افتخار جاودانه ی شهادت در
رکاب سالار و سرور شهیدان، نصیبش شد.^۱

داستان حر را هم همه می دانید. او نخستین سرداری از سپاه
فرزند فرومایه زیاد بود بود که راه را بر حسین علیه السلام بست و خاندان
رسالت را هراسناک ساخت، اما به خود آمد و روز عاشورا، توبه
کنان به محضر امام علیه السلام آمد و از یاران آن حضرت شد و نخستین
کسی بود که افتخار یافت تا در رکاب آن عزیز شهید شود.

فرومایگان بدفرجام

سخن از کسانی است که در دوران غیبت صغری، از راه راست لغزیدند و در آزمون ایمان، دین به دنیا فروختند. مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت، در باب هفدهم، از آنان یاد می‌کند و سرنوشت شومشان را بیان می‌فرماید. آن‌ها کسانی بودند که به دروغ، ادعا کردند که با امام زمان علیه السلام ارتباط دارند و سفیر آن حضرت می‌باشند.

* نخستین کس از ایشان، مردی بود معروف به «شریعی» گویا نام وی حسن بود و کنیه‌اش ابو محمد. او نخست از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار می‌آمد و پس از آن حضرت، در سلک یاران و پیروان امام عسکری علیه السلام رخ نمود. او نخستین کسی بود که ادعای مقامی را کرد که خداوند او را به آن برنگزیده بود و او - بی آن که سزاوار آن مرتبت باشد - به خداوند و حجّت‌های خدا دروغ بست و امری را به امامان علیهم السلام نسبت داد که شایسته‌ی آن گرامیان نبود و از آن دور و بری بودند. در پی آن ادعای دروغ، شیعیان او را نفرین کردند و از او براءت جستند. از جانب امام زمان علیه السلام نیز توقیعی در نفرین بر او و براءت و بیزاری از وی، صادر شد. سپس کفر و بی‌دینی‌اش آشکار گشت. جالب آن است که تمام این افراد، نخستین دروغشان ادعای وکالت امام علیه السلام بود و هنگامی که گروهی از افراد سست ایمان به آنان می‌پیوستند، امر آن دروغ‌گویان پیشرفت می‌کرد و به ادعاهای بالاتری می‌انجامید. همانند منصور حلاج که کارش به جایی رسید که ادعای خدایی کرد و نیز همانند شلمغانی و

همگنانش که نفرین پیایی خداوند بر همگی آنان باد!

* نفر بعد، محمد بن نصیر نمیری بود. او هم نخست از اصحاب امام عسکری علیه السلام به شمار می آمد و چون آن امام عزیز از دنیا رفت، ادعا کرد مقامی را که محمد بن عثمان دارا بود، از آن اوست. جناب محمد بن عثمان، نایب خاص حضرت صاحب الزمان علیه السلام بود. اما خداوند نمیری را بی آبرو کرد؛ از آن رو که در پی آن ادعا، الحاد و بی دینی و نادانی اش آشکار گشت و نیز به آن علت که جناب محمد بن عثمان او را نفرین فرمود و از او بیزاری جست و از دیدار و ملاقات با او خودداری کرد. چون این خبر به نمیری رسید، به قصد دیدار با محمد بن عثمان به خانه ی او رفت تا دل او را به دست آورد و پوزش بخواهد اما آن جناب با هشیاری و درایتی که داشت به او اجازه دیدار نداد و او را از خود راند.

نمیری مردی فرومایه بود که ادعا می کرد پیامبری است که از سوی علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) مبعوث شده است. به تناسخ (حلول ارواح در بدن هایی دیگر) اعتقاد داشت و درباره ی امام هادی علیه السلام غلو می کرد و آن حضرت را خدا می دانست.

آن مردک منفور معتقد بود که می توان با محارم همبستر شد و از آن بدتر، اعتقادات و در پی و پیرو آن، اعمال زشتی داشت که قلم از نوشتن آن شرم می کند. به هر روی، آن عقائد و اعمال موجب بی آبرویی اش شد و خردمندان دانستند که او مردی دروغ گو و منحرف است.

* یکی دیگر از دروغگویان و بی دینان، احمد بن هلال کزخی است. او، از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. شیعیان، بنا بر

نصّ امام عسکری علیه السلام در زمان حیاتش، بر وکالت جناب محمد بن عثمان، یکدل شدند. پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، شیعیان به او گفتند: آیا وکالت جناب محمد بن عثمان را - در حالی که امامی که اطاعتش واجب است، به وکالت او تصریح کرده است - نمی‌پذیری و به سوی او باز نمی‌گردی؟

او، منکرانه و جاهلانه گفت: من از امام عسکری علیه السلام نشنیده‌ام که به وکالت او تصریح کرده باشد و البته منکر وکالت پدرش جناب عثمان بن سعید نمی‌شوم اما نمی‌توانم درباره‌ی وکالتش قاطعانه نظر دهم، هر چند به او جسارت هم نمی‌کنم.

به او گفتند: دیگران نصّ بر وکالت او را شنیده‌اند. گفت: شما خود می‌دانید و شنیده‌هایتان اما من این را نشنیده‌ام و نمی‌پذیرم. به هر روی او وکالت و نیابت جناب عثمان بن سعید را منکر شد و شیعیان نیز او را نفرین کردند و از او براءت و بیزاری جستند. پس از آن در توقیعی که از جانب امام زمان علیه السلام به وسیله‌ی جناب حسین بن روح نوبختی - وکیل پس از جناب عثمان بن سعید - آشکار شد، او نیز در زمره‌ی دیگرانی که همانند او گمراه شده بودند، مورد لعن و نفرین و براءت قرار گرفت.

* مورد دیگر، محمد بن هلال است. ماجرای او چنان بود که اموالی از امام علیه السلام نزد او بود و او وظیفه داشت آن‌ها را به جناب عثمان بن سعید تسلیم کند؛ اما از این کار خودداری کرد و مدّعی شد که وکیل امام، خود او است. مدّتی پس از این ادّعا، یک بار در مجلسی که با عده‌ای از پیروان و طرفدارانش نشسته بود، خبر دادند که جناب عثمان بن سعید بر در خانه است و قصد ورود به خانه را دارد.

از شنیدن این خبر حال محمد بن هلال و حاضران، دگرگون شد و ابن هلال به ناچار تن به ورود آن جناب داد و او هم داخل شد و همه‌ی حاضران به احترام از جای برخاستند و جناب عثمان بن سعید در صدر مجلس جای گرفت و ابن هلال، مؤدب در برابرش نشست. زمانی گذشت و سکوت کامل بر مجلس حاکم شد. در این هنگام جناب عثمان بن سعید خطاب به محمد بن هلال فرمود: ای اباطاهر تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا حضرت صاحب الزمان به تو دستور نداد تا اموالی را که نزدت است به من تسلیم کنی؟

او پاسخ داد: خدا را! چنان بود که فرمودی. سپس جناب عثمان بن سعید برخاست و از مجلس بیرون رفت. سکوت هم چنان بر مجلس حاکم بود که برادر محمد به او گفت: تو صاحب الزمان را کجا دیده‌ای؟ گفت: آری، یک بار - در پی ادعای نیابت - آن جناب مرا به یکی از خانه‌هایش برد و امام زمان علیه السلام از بام خانه مرا مورد خطاب عتاب‌آلود قرار داد و فرمود تا هر آن چه از اموال امام نزد من است به جناب عثمان بن سعید تسلیم کنم. برادرش پرسید: از کجا دانستی که او صاحب الزمان است؟ گفت: از آن جا که هیبت آن حضرت مرا گرفت و ترس عجیبی در دلم افتاد. برای همین هم نتوانستم سخن عثمان بن سعید را انکار کنم.

* یکی دیگر از مدعیان دروغین که از دایره‌ی دین در آمد، حسین بن منصور حلاج است. هنگامی که او ادعای نیابت امام زمان علیه السلام را کرد، نخست به وسیله‌ی ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، بی‌آبرو شد. ماجرا از آن قرار بود که منصور حلاج حماقت کرد و نامه‌ای به او نوشت و او را به پذیرش امر خویش دعوت کرد.

او می دانست که ابوسهل موقعیت ویژه‌ای دارد و اگر بتواند او را به سوی خود جذب کند با استفاده از منزلت او، عده‌ی زیادی از شیعیان پیروش می شوند. اما ابوسهل که مردی خردمند و هوشمند بود، با شگرد جالبی، منصور حلاج را منکوب کرد. به این ترتیب که به او پیغام داد که اگر خواهسته‌ی او را برآورد، از او پیروی و حمایت می‌کند. ابوسهل از منصور خواست که چون سر و ریش او بر اثر پیری و کهن سالی سپید شده است و وی مجبور است مرتب خضاب کند، کاری کند که از رنج و زحمت رنگ کردن موهای سپیدش راحت شود. با همین شیوه‌ی ساده، منصور از او رخ برتافت و به سراغ او نرفت اما همین ماجرا دست آویزی شد برای ابوسهل که به مسخره کردن منصور پرداخت و داستان درخواستش به طنز و خنده در محافل گفته شد و کوچک و بزرگ از این داستان خندیدند و همین امر موجب آشکار شدن دروغ او گردید و شیعیان از او دوری گزیدند. یکی دیگر از بزرگان شیعه که با او در افتاد و موجب رسوایی منصور شد، پدر شیخ صدوق - محدث نامدار - بود. سرانجام کار منصور به آن جا انجامید که ادعای خدایی کرد.

* تیره‌بخت دیگری که با ادعاهای دروغین گروهی را فریفت و نفرین ابدی برای خویش به بار آورد، ابن ابی عذافر، معروف به شلمغانی است. ماجرای او چنان بود که جناب حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری، که نزد شیعیان از مقام بسیار بالایی برخوردار بود، شلمغانی را نزد طایفه بنی بسطام بزرگ شمرده و برایش منزلت و موقعیتی فراهم آورده بود. البته این امر پیش از آن بود که او مرتدّ شود. شلمغانی از

این امر سوء استفاده کرد و هنگامی که از دایره‌ی دین بیرون شد، هر سخن دروغ و گمراه کننده و کفرآلودی را بر زبان جاری می‌ساخت و آن را به جناب حسین بن روح، مستند می‌کرد. مردم نادان هم از او می‌پذیرفتند و آن سخنان یاوه را بر می‌گرفتند و به آن‌ها معتقد می‌شدند. تا آن که یاوه‌گویی‌های او به گوش جناب حسین بن روح رسید و آن جناب، منکر سخنان شلمغانی شد و آن‌ها را بسی ناپسند شمرد و به بنی بسطام فرمان داد تا شلمغانی را نفرین کنند و از او براثت بجویند. اما آن مردم نادان و فریب خورده، هم چنان بر پیروی از آن مردک گمراه و گمراه کننده، پای فشردند و دست از دوستی او برنداشتند. این پایداری در گمراهی از آن رو بود که شلمغانی به مردم گفته بود: علت این اقدام شیخ، آن است که من اسرار را آشکار کرده‌ام. او از من پیمان گرفته بود که امر خویش را پنهان بدارم و کسی را از آن آگاه نکنم. زیرا این امر بسی عظیم است و جز فرشته‌ی مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که خداوند ایمان او را آزموده باشد، کسی نمی‌تواند آن را در بر بگیرد. البته این روایت درست است و درباره‌ی امر ولایت امامان علیهم‌السلام است اما شلمغانی از این روایت در راستای ادعای باطل خویش، سوء استفاده می‌کرد. به هر روی او به پیروان بی‌خرد خویش می‌گفت: چون من امر خویش را آشکار کرده‌ام رانده‌ی درگاه شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شده‌ام. او به این حيله توانست مطلب را در نظر آن نادانان، عظیم و بزرگ جلوه دهد و آنان هم در اعتقاد خویش پای فشردند. جناب حسین بن روح به مردم بنی بسطام نامه‌ای نوشت و در آن نامه از آنان خواست تا شلمغانی را نفرین کنند و از او و پیروانش و هر کس که

دوستدار اوست، به خاطر عقاید باطلی که ابراز می‌دارند، بیزاری بجویند.

هنگامی که نامه به دست مردم بسطام می‌رسد، آنان شلمغانی را از مضمون نامه آگاه می‌کنند. شلمغانی حيله گرانه سخت می‌گرید و می‌گوید: در ورای این سخن جناب حسین بن روح راز بزرگی نهفته است. آن راز این است که نفرین و لعنت معنای دور بودن می‌دهد. پس معنای این سخن که خداوند او را لعنت کند یعنی آن که خداوند او را از عذاب دور بدارد.

در پی این تفسیر فریبنده، شلمغانی مکارانه گفت: اینک منزلت خویش را دانستم. آن گاه گونه‌هایش را به خاک مالید و به پیروان نادانش سفارش کرد که مبادا این راز را با کسی در میان بگذارند. دنباله‌ی این ماجرای عبرت‌انگیز را از زبان دختر جناب محمد بن عثمان، دومین نایب خاص حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌شنویم:

من یک روز به دیدار مادر ابو جعفر بسطامی، از پیروان و مریدان شلمغانی، رفتم. او بسیار مشتاقانه به استقبال من شتافت و مرا بسیار تعظیم و تکریم کرد و در بزرگ‌داشت من بسیار زیاده روی کرد به گونه‌ای که روی پاهایم افتاد و آن‌ها را غرق بوسه ساخت. این کار در نگاه من بسیار عجیب و ناپسند آمد و به او گفتم: آرام بانوی بزرگوار! این کار، بسی عظیم است و دستانش را گرفتم. او گریست و گفت: چگونه این تعظیم را دربارهی شما انجام ندهم در حالی که شما بانوی من فاطمه‌ی زهرا می‌باشید. من به او گفتم: چطور چنین می‌اندیشد؟

گفت: شیخ ابو جعفر، یعنی همان محمد بن علی شلمغانی، رازی

را برای ما آشکار ساخته است. من به او گفتم: آن راز چیست؟ گفت: او از ما پیمان استوار گرفته است که آن را پوشیده و پنهان بداریم و من می ترسم که اگر آن راز را افشا کنم به سزای عمل خویش برسم و دچار عذاب و عقاب شوم. من به او قول دادم که راز او را بر کسی آشکار نکنم البتّه در دل به خود گفتم: به جز جناب حسین بن روح. او هم به گفته‌ی من اعتماد کرد و گفت: شلمغانی به ما گفته است که روح رسول خدا به جسم پدر تو یعنی جناب محمّد بن عثمان منتقل شده و روح امیرالمؤمنین هم به بدن جناب حسین بن روح انتقال یافته و روح بانوی ما فاطمه هم به بدن تو منتقل شده است. زن بیچاره، در پی بیان این یاوه‌ها، افزود: ای بانوی بزرگوار! اینک با این منزلتی که داری، چگونه تو را تعظیم نکنم و بزرگ شمارم؟

من ماجرای ملاقاتم را با آن زن برای جناب حسین بن روح تعریف کردم و آن جناب مرا به شدّت از آمد و شد با خاندان بنی بسطام منع فرمود و گفت: شلمغانی حيله گر آنان را فریفته است و همان مهملاتی را می گوید که منصور حلاج مدّعی است. آن گاه شیخ بزرگوار، شلمغانی را که مردم نادان و ناتوان را فریب می داد، نفرین کرد و از او براءت و بیزاری جست و این نفرین و براءت را در باره‌ی دوستداران و پیروانش نیز جاری و ساری ساخت و در پی این اقدام و در تأیید آن چه که جناب شیخ انجام داده بود، توقیعی هم در نفرین و براءت جستن از شلمغانی و پیروانش، از سوی امام عصر علیه السلام صادر شد.

عاقبت، آن مردک شوم، به دست عوامل حکومتی کشته شد و

شیعیان از فتنه‌ی او رهایی یافتند.^۱

مؤمنان راستین

یکی دیگر از آثار غیبت همان است که در روایت سَدِیر صَیْرِفِی از امام صادق علیه السلام آمده است. در آن روایت، امام علیه السلام برخی شباهت‌های پیامبران پیشین را با امام زمان علیه السلام بیان می‌فرماید. در بخشی از آن، در بیان شباهتی از امام عصر علیه السلام و غیبت آن حضرت با ماجرای تأخیر در امر فرج و گشایش برای پیروان حضرت نوح علیه السلام چنین می‌خوانیم:

وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ، فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ، بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - جِبْرَائِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ بِسَبْعَةِ نَوِيَاتٍ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ الْإِزَامِ الْحُجَّةِ. فَعَاوِدْ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَاعْرِشْ هَذَا النَّوَى. فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا - إِذَا أَثْمَرَتْ - الْفَرْجَ وَ الْخَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

و اما کندی [در امر فرج] برای حضرت نوح از آن رو بود که چون آن

۱. بحارالانوار ۵۱: ۳۶۸ تا ۳۸۱، هم‌اینک نیز، در همین زمانه‌ی پر آشوب خودمان، یاوه‌گویان و مهمل‌بافانی از همان قماش‌ی که نام نامبارکشان را بردیم، فراوان‌اند و در جوامع شیعی و بلکه جهانی دست‌اندرکار فریب‌کاری‌اند و بازار ربایشان عجیب‌رواج دارد. خداوند همه‌ی شیعیان صاحب‌الزمان را در حمایت آن عزیز از آفات‌های آخرالزمان حفظ فرماید.

حضرت از خداوند برای قوم گناه‌کارش درخواست نزول عذاب از آسمان کرد، خداوند، روح الامین، حضرت جبرئیل علیه السلام را با هفت دانه‌ی خرما به سوی نوح فرستاد پس جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا! همانا خداوند می‌فرماید: به راستی که این مردم آفریدگان و بندگان من‌اند. و من آنان را با صاعقه‌ای از صاعقه‌های عذابم نابود نمی‌کنم، مگر بعد از آن که در دعوت [به سوی یکتاپرستی] تأکید کرده، حجت را بر آنان تمام کنم. از این رو در دعوت آنان به خداپرستی، باز هم بکوش. من بر این تلاش دوباره، به تو پاداش می‌دهم. این دانه‌ها را بکار. چون این دانه‌ها را کاشتی و آن‌ها نهال گشتند و قد برافراشتند و تنومند شدند و بارور گشتند و میوه دادند، در آن، فرج و رهایی خواهد بود. این را به مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بشارت بده.

نوح علیه السلام همان کرد که دستور یافته بود. دانه‌هایی را که حضرت جبرئیل علیه السلام آورده بود، کاشت و:

فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ وَأَنْزَرْتُ وَتَسَوَّيْتُ وَتَغَصَّنْتُ وَأَثْمَرْتُ وَزَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَنِ طَوِيلٍ، اسْتَجَزَ مِنْ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - الْعِدَّةَ. فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَيُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَالْإِجْتِهَادَ وَيُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ. فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ. فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُ مِائَةٍ رَجُلٍ وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ.

پس هنگامی که [پس از سالیانی دراز]، دانه‌ها رشد کردند و نهال شدند و بارور گشتند و میوه‌ها بر سر شاخه‌ها رخ نمودند، نوح از خداوند درخواست کرد وعده‌ای را که به او داده بود، به انجام رساند. اما خداوند دستور داد تا بار دیگر دانه‌های میوه‌های آن درخت را بکارد و باز هم در

دعوت مردم با صبوری و تأکید حجت بر آنان، بکوشد. نوح این خبر را به پیروانش داد اما پس از شنیدن تأخیر در امر فرج و گشایش، سیصد نفر از مدعیان ایمان، از دایره دین بیرون رفتند و گفتند: اگر آن چه را که نوح ادعا می‌کرد درست بود، در وعده‌ی خدایش خلاف رخ نمی‌داد.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرِسَهَا تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا. فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ قَالَ: يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَخَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكَدْرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَبِئَتُهُ خَبِيثَةً.

به هر روی نوح آن کرد که فرمان یافته بود و پس از آن دوباره همان دستور که بیشتر آمده بود، صادر شد و تا هفت مرتبه این امر تکرار گشت. یعنی هر بار که دانه‌ها می‌رویدند و درختان بارور می‌شدند، دوباره به امر خداوند، آن دانه‌ها را می‌کاشت و در هر بار هم گروهی از نوح روی برمی‌تافتند تا آن که در آخرین بار، فقط هفتاد و اندی نفر باقی ماندند. در آن هنگام بود که خداوند به نوح وحی کرد و فرمود: ای نوح هم اینک صبح سپید رخ نمود و با ارتداد و بی‌دین شدن تمامی کسانی که درونی ناپاک داشتند، حق، خالص و پاک، آشکار گشت و ایمان، از کدورت و آلودگی صاف شد.

خداوند، علت تأخیر در امر فرج را - که باعث شد تا مؤمنان راستین از مدعیان دروغین باز شناخته شوند - چنین می‌فرماید:

فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي

كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَّا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدِي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوتِكَ بِأَنْ
اسْتَخْلَفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أَمَكَّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أَبَدَلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ
لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشُّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ
الِاسْتِخْلَافُ وَ التَّمَكِينُ وَ بَدَلَ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا
كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبْتُ طَبِئَتِهِمْ وَسُوءِ
سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُوحِ الضَّلَالَةِ؟

ای نوح! من بیشتر به تو وعده داده بودم مؤمنانی را از قوم تو که توحید
و یکتاپرستی را پاک و خالص کرده‌اند و به ریسمان استوار پیامبری تو
درآویخته‌اند، در زمین خلیفه گردانم و دین آنان را مکتب و قدرت
بخشم و ترس آنان را به امنیت تبدیل کنم تا آن که با از میان رفتن
شک و دودلی از دل‌هایشان، عبادت و بندگی را، خالص و پاک فقط
برای من به جای آورند. از سوی دیگر از سستی یقین و پلیدی سرشت
و ناپاکی درون کسانی که روی از دین برتافتند، آگاه بودم. یقین سست و
سرشت پلید و درون ناپاکی که زاییده‌ی نفاق و ظهور و بروز گمراهی
آنان بود. اگر من کافران را نابود می‌کردم و این چنین کسان را باقی
می‌گذاشتم به وعده‌ی خویش [درباره‌ی مؤمنان راستین] عمل نکرده
بودم.

فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي مِنَ الْمَلِكِ الَّذِي أَوْتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَ
الِاسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ، لَنَشَقُّوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ
لَأَسْتَحْكَمَتْ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ كَاشَفُوا
إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرَّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ
وَ النَّهْيِ. وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمَكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي

دارند، - همان‌ها که بیم آن می‌رود آن هنگام که بو ببرند وعده‌ی خدا به جانشینی روی زمین و قدرت و امنیت گسترده در زمان قائم عجله در حال تحقق است، نفاق خود را آشکار سازند - حق خالص و پاک آشکار شود و ایمان، از کدورت و ناخالصی صاف گردد.

استغاثه

با چشمی گریان و دلی لرزان و روحی پریشان، از آفات زمانه و دشواری‌های دوران، چنین شکایت می‌کنیم:

إِلَّهِمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ وَ بَرِحَ الْخَفَاءِ وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ
وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ.

ای خداوند! بلاها، بس بزرگ شده، پنهانی‌ها، آشکار گشته، پرده‌ها، فرو افتاده، امیدها، بریده شده‌اند. زمین با همه‌ی گستردگی، تنگ شده و آسمان با همه‌ی کرامت، از نعمت بازمانده است.

آن گاه، دیو یأس و شیطان شرور را از خود دور می‌کنیم و چنین می‌گوییم:

وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشُّدَّةِ
وَ الرَّخَاءِ.

و اینک ای خداوند! فقط تویی که یاور مایی. شکایت به درگاه تو می‌آوریم و تکیه‌گاهمان، در نابسامانی و سامان تنها تویی!

در آن نهایت ناامیدی که ناگاه به خود آمدیم و دریافتیم که آن چنان هم بی‌پناه و بی‌یاور نیستیم، دژ استوار و پناهگاه بلند خداوندی را خاندان رسالت می‌دانیم. از این روست که می‌گوییم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَارَضْتَ
عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ.

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست. همان‌ها که صاحبان امرند.
همان‌ها که اطاعت از ایشان را واجب فرموده‌ای و بدین سان منزلت
آنان را به ما شناسانده‌ای.

پس از گشوده شدن این روزنه‌ی امید، دست به دعا برمی‌داریم و
چنین عرض نیاز می‌کنیم:

فَقَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.
پس، ای خداوند! به حق اهل بیت، گشایشی پرشتاب و نزدیک، همانند
بر هم زدن چشم، یا نزدیک‌تر از آن، برای ما فراهم آور.

در دوران دشوار غیبت و در نهایت نابسامانی‌ها، از چه کسی
یاری بجوئیم؟ به کدامین پناهگاه، پناه ببریم؟ دست به دامان اهل
بیت کرامت می‌شوئیم و می‌گوییم:

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ! يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ! اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ
وَ اَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ.

ای محمد و ای علی! ای علی و ای محمد! شما مرا کفایت کنید که
همانا فقط شما باشید که مرا کفایت می‌کنید. شما یاری‌ام کنید که همانا
فقط شما یاوران من هستید.

گویی که کارد به استخوانان رسیده است و دیگر صبر و طاقت
از کف داده‌ایم که به مولا و امام زمانمان چنین عرض حاجت اصلی
و نهایی می‌کنیم که:

یا مَوْلانا! یا صاحبَ الزَّمانِ!

الأمان! الأمان! الأمان!

الغوث! الغوث! الغوث!

أدرکني! أدرکني! أدرکني!

السَّاعة! السَّاعة! السَّاعة!

العجل! العجل! العجل!

ای مولای ما! ای صاحب دوران!

پناهم ده! پناهم ده! پناهم ده!

به فریادم برس! به فریادم برس! به فریادم برس!

مرا دریاب! مرا دریاب! مرا دریاب!

هم اینک! هم اینک! هم اینک!

بشتاب! بشتاب! بشتاب!

در پایان این درخواست، چون می‌دانیم که امر فرج، جز به امر

خداوند نیست، خطاب به خداوند، چنین می‌گوییم:

یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.^۱

ای مهربان‌ترین مهربانان! به حق محمد و خاندان پاکش [چنان فرما که

درخواست کردیم].